



* پیرامون حوادث سیاسی ایران در ماهی که گذشت

* بازگشت جمهوری اسلامی به صحنه بین المللی

* فلسطین: کلید حل مسأله خاورمیانه

* حاج سید جوادی:

ایران ملك مشترك مردمی است که در آن زندگی میکنند

در این شماره می خوانید:

گرامی باد اول ماه مه

ایران

بازگشت جمهوری اسلامی به صحنه بین المللی
حقوق بشر چشم اسفندیار جمهوری اسلامی
حزب الله بازنده ای که پایان مسابقه را به عقب می اندازد!

جهان

ما خواهان پایان جنگ با السالوادور هستیم
فلسطین: کلید حل مشکل خاور میانه
کارنامه سوسیال دمکراسی سوئد
کردستان عراق

بحث آزاد

ایران ملك مشترك مردمی است که در آن زندگی می کنند
موجودیت خلقهای ایران را نفی نکنیم

خوانندگان

نامه ای از ایران
نامه رسیده

تاریخ

صدور انقلاب

زنان

زنان را باید از قید کار خانگی خلاص کرد

اجتماعی

چرا از هم جدا شدیم

دیدگاهها

چرا کمونیست نیستیم ؟

فرهنگی

دوبرخورد اساسی با واقعیت گرایی

در محافل سیاسی ایران چه می گذرد؟

۲
۴
۶

۱۸
۲۰
۲۲
۲۸

۱۴
۱۶

۱۵
۱۷

۱۳

۹

۸

۱۲

۱۰

۲۴

۱۱ اردیبهشت، اول ماه مه روز جشن کار، جشن کارگران و زحمتکشان سراسر جهان است . اول ماه مه سمبل مبارزات پیگیرانه ده ها ساله میلیون هازحمتکش یدی و فکری در چهارگوشه گیتی است . مبارزاتی که حقوق و امکانات امروزی از ۸ ساعت کار روزانه ، مرخصی سالانه ، حق بیکاری و بازنشستگی ، حق تشکل ، برخورداری از شرایط بهتر کار و ساعات کار کمتر برای مشاغل دشوار ، تأمین اجتماعی و ... مدیون آن است و همه این حقوق گام به گام و با مبارزات پیگیرانه و گاه دشوار و خونین بدست آمده اند .

امسال زحمتکشان ایران ، کارگران و سایر نیروهای کار یدی و فکری در شرایطی این روز را جشن گرفتند که برای نخستین بار در طول حیات ۱۲ ساله جمهوری اسلامی قانون کاری به تصویب مجلس رسیده است . این قانون هرچند هنوز موارد متعددی از خواستههای اساسی کارگران بویژه حق تشکل آزادانه سندیکایی را در بر نمی گیرد ، اما نسبت به قانونی که رژیم قصد داشت در سال ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ به زحمتکشان تحمیل کند ، گامی جدی به جلو است و این پیش از هرچیز در سایه مبارزه و اعتراض خشم آلود کارگران کارخانه ها بدست آمده است .

با تصویب قانون کار جدید ، مبارزه برای برخورداری از حقوق بیشتر باید ادامه یابد . راه دموکراسی در ایران از جمله از راه آزادی تشکل های صنفی برای همه زحمتکشان و از جمله کارگران می گذرد . مهم ترین سمت مبارزه کنونی در واحد های تولیدی و خدماتی در کنار مبارزه برای حل مشکلات روزمره زندگی و کار ، مبارزه برای برخورداری از حق تشکل های صنفی غیر وابسته و آزاد است .

راه آزادی اول ماه مه ، روز جهانی کارگران را به همه زحمتکشان ایران، به کارگران و سایر زحمتکشان یدی و فکری تبریک می گوید .

حق اشتراك يك ساله:
برای کشورهای اروپایی:

معادل ۵۰ مارک آلمان غربی
برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:
معادل ۶۰ مارک آلمان غربی

RAHE AZADI

Nº: 1 1

Mai 1991

ماهنامه راه آزادی

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

بهاء: معادل ۱۲۰ ریال

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD

B.P. 23

F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

RAHE ERANI

AACHENER BANK EG

(BLZ 390 601 80)

KONTO N° : 90985

AACHEN - WEST GERMANY

تذکر:

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج ازکادرتحریریه به نشریه برسد ، باامضاء درج می کند . چاپ مطالب باامضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست .

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:

RIVERO, B.P. 47

F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE

بازگشت جمهوری اسلامی به صحنه بین المللی

جنب و جوشی که در سیاست خارجی جمهوری اسلامی به چشم می خورد، هرچند با حوادث خلیج فارس شتاب بی سابقه ای بخود گرفته است، اما بطور عمده ریشه در سمتگیری هایی دارد که از دو سال پیش به اینسو با شدت دنبال می شود. دست اندرکاران سیاست خارجی جمهوری اسلامی فقط توانستند با هوشیاری از حوادث خلیج فارس در جهت آماج های خود بهره جویند.

آنچه در سیاست خارجی جمهوری اسلامی پیش از هرچیز دستخوش تغییرات شده است، بازنگری نسبی به نقش جایگاه جمهوری اسلامی در منطقه و در روابط بین المللی و پایان بخشیدن به دوران «انقلابیگری اسلامی» و «صدور انقلاب اسلامی» است. طی ۱۰ سال جمهوری اسلامی کوشش اصلی خود را متوجه حرکت های اسلامی در کشورهای منطقه کرده بود و در این رهگذر نه تنها به مصاف بسیاری از دولت های منطقه برخاسته بود، بلکه آشکارا با کشورهای غربی نیز در تعارض قرار می گرفت. پی آمد مشخصه این سیاست، انزوای جمهوری اسلامی در منطقه و در سطح جهان بود. بجز چند کشور انگشت شمار، حتی روابط ایران با بسیاری از کشورهای منطقه بصورت خصمانه درآمده بود.

ره آورد سیاست «صدور انقلاب اسلامی» و پراکنیختن «مسلمانان منطقه» برای جمهوری اسلامی چندان پربار نبود. بجز جوامع شیعه نشین در عراق، افغانستان، لبنان و این اواخر در برخی نواحی جنوب اتحاد شوروی، نیروی قابل توجهی جذب شعار های و سیاست های جمهوری اسلامی نشد و حوزه نفوذ آن به همین مناطق محدود ماند. باروی کارآمدن رفسنجانی به عنوان رئیس جمهور و عقب رانده شدن «رادیکال ها» در بسیاری عرصه ها، سیاست خارجی جمهوری اسلامی هم دستخوش تغییرات جدی در جهت کنار گذاشتن کامل سیاست های گذشته و اتخاذ سیاست نوین متناسب با سیاست عمومی دولت گشت. دست اندرکاران وزارت خارجه در گذشته نیز این سیاست را بطور محدود و ناپیگیرانه دنبال می کردند، ولی با حضور خمینی و دولت موسوی و دیگر مراکز بانفوذ قدرت چنین سمتگیری نمی توانست به سیاست مسلط در روابط بین المللی جمهوری اسلامی تبدیل شود.

عادی سازی روابط جمهوری اسلامی با کشورهای غربی، نزدیک شدن و برقراری روابط دوستانه با همه کشورهای منطقه، دوری جستن از نخالت در امور داخلی کشورهای منطقه و پذیرش اصول حاکم بر روابط بین المللی، محورهای اصلی سیاست خارجی دولت رفسنجانی را تشکیل می دهند. اتخاذ این سمتگیری رکن مهم و اساسی سیاست عمومی دولت جمهوری اسلامی به شمار می رود.

جمهوری اسلامی برآن است بعنوان یک قدرت منطقه ای بر تحولات منطقه نقش داشته باشد. این نقش بویژه در حوزه خلیج فارس دارای اهمیت غیرقابل انکار است. ایران ۲ هزار کیلومتر موز

مشترک با آب های خلیج فارس و دریای عمان دارد و با ۵۸ میلیون نفر جمعیت بزرگترین قدرت منطقه نامبرده بشمار می رود. طی ۱۰ سال گذشته در عمل جمهوری اسلامی از بازی سیاسی منطقه خلیج فارس و خاورمیانه دور بوده است و امروز قصد دارد با توجه به امکانات و توان خود، نقش فعال بویژه در آنچه مربوط به حفظ امنیت و تنش زدایی می شود، ایفا نماید.

سیاست تنش زدایی و تامین امنیت کشورهای منطقه در رابطه با سیاست های توسعه اقتصادی جمهوری اسلامی از اهمیت فراوان برخوردار است.

دست اندرکاران رژیم بخوبی می دانند بدون وجود چنین شرایطی «ام القرائی اسلام» نخواهد توانست برنامه های توسعه اقتصادی خود را به پیش برد. همچنین اتخاذ یک سیاست هماهنگ از سوی کشورهای نفت خیز در قبال کشورهای صنعتی طی سال های آینده مستلزم وجود روابط غیر متشنج میان ایندسته از کشورهاست. ضمن آنکه جمهوری اسلامی به برخی امکانات مالی کشورهای ثروتمند منطقه خلیج فارس برای برنامه های توسعه اقتصادی خود نیز چشم دوخته است.

عادی سازی روابط با کشورهای غربی بدون اتخاذ چنین سیاست هایی در سطح منطقه امکان پذیر نبود. ایران برای جلب اعتماد غرب می بایست نسبت از سیاست های تنش آفرین خود در منطقه می شست، به حمایت از حرکات تروریستی خاتمه می داد. جمهوری اسلامی بخوبی دریافته است که برخلاف بسیاری از ادعا های خود بدون داشتن رابطه اقتصادی فعال با کشورهای صنعتی و بدون استفاده از امکانات تکنولوژیکی آنها، برنامه بازسازی ایران به انجام نخواهد رسید.

چنین انگیزه هایی جمهوری اسلامی را واداشتند تا عامل «ایدئولوژی» را از سیاست خارجی خود کنار گذارد و تغییرات جدی در آن بوجود آورد. حوادث خلیج فارس فرصت نیکویی برای جلب اعتماد کشورهای عربی مخالف عراق و نیز مجموعه کشورهای غربی در این راستا بود. جمهوری اسلامی سیاست های خود را در لبنان و افغانستان را با درک جدید خود منطبق کرده است، در عراق دیگر بدنبال استقرار جمهوری اسلامی نیست و در برابر حوادث مناطق مسلمان نشین جنوب اتحاد شوروی موضعی نرم و غیر تهاجمی دارد. روابط با عربستان عادی شده است و دست اندرکاران سیاسی با یافتن کلاه شرعی خود را از شر وصیت خمینی برای برگزاری مراسم «پراثت از مشرکین» را در جریان حج خلاص کرده اند. رابطه با دیگر کشورهای خلیج فارس هیچگاه تا این اندازه پر رونق نبوده است و رهبران رژیم دیگر با «شورای همکاری خلیج فارس» برخورد خصمانه ندارند و رابطه ایران و تونس دوباره برقرار شده و در رابطه با مصر هم کام های اولیه برداشته شده است.

سفر وزیر خارجه فرانسه به ایران و برنامه سفر آتی رفسنجانی به اروپا، تجدید رابطه با انگلستان و تلاش برای تماس با امریکا جلوه های روشن عادی سازی رابطه ایران با غرب هستند.

روند ایدئولوژی زدایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی و تلاش رژیم برای حضور در منطقه و در سطح بین الملل با استقبال کشورهای غربی و منطقه مواجه شده است، زیرا چنین سمتگیری در اساس با منافع آنها در تضاد قرار نمی گیرد و کشورهای غربی با علاقه فراوان به بازار بزرگ ایران در دوران بازسازی چشم دوخته اند. تلاش ها و اقدامات محدودی که جمهوری اسلامی جهت بهبود سیمای خود نزد جهانیان برداشته است از جمله بخشی از این سیاست بشمار می رود که هدف مقبول تر کردن این رژیم نزد افکار عمومی را دنبال کند.

درمقایسه با ماجراجویی ها و سیاست های

زیانبار گذشته، سیاست عادی سازی روابط ایران با کشورهای منطقه امری مثبت و درجهت منافع عمومی مردم ایران بشمار می رود. در سایه روابطی بی تنش با نیای خارج دلار های نفتی و سایر امکانات اقتصادی کشور بجای نظامیگری، می تواند در خدمت بازسازی کشور قرار گیرد. ازسوی دیگر با تنش زدایی در منطقه خلیج فارس نیروهای نظامی امریکایی و سایر کشورها دیگر بهانه ای برای ادامه حضور در منطقه نخواهند داشت.

حضور فعال تر جمهوری اسلامی در سطح بین المللی، فرصت جدیدی به اپوزیسیون دمکراتیک خواهد داد تا از امکانات گوناگون موجود در سطح جهان برای فشار به رهبران رژیم به نحو کارآتری سود جویند. در گذشته جمهوری اسلامی با توجه به انزوای خود و بی اعتنائی به افکار عمومی جهانیان در برابر این فشارها از آسیب پذیری کمتری برخوردار بود. اما امروز افکار عمومی بین المللی می تواند به مثابه اهرمی نیرومند تر از گذشته برای واداشتن جمهوری اسلامی به رعایت حقوق بشر و تن دادن به دمکراسی عمل کند. اپوزیسیون در این عرصه میدان وسیعی برای فعالیت در برابر خود دارد و نباید اجازه داد محافل حاکم غرب کام های کوچک برداشته شده در جمهوری اسلامی را وسیله توجیه گسترش روابط خود با جمهوری اسلامی قرار دهند. در ایران هنوز رژیمی توتالیتر و دین سالار بر سر کار است که حقوق و آزادی های فردی را پایمال می کند، به دمکراسی بی اعتناست، حقوق زنان را زیر پا می گذارد و در خارج از کشور به شکار مخالفین خود می پردازد. باید در برابر عطش جمهوری اسلامی و غربی ها برای برقراری روابط عادی، افکار عمومی این کشور ها را برای فشار به محافل حاکم ایران تجهیز کرد.



حقوق بشر:

چشم اسفندیار جمهوری اسلامی

در شماره ۱۰ راه آزادی، جویان ۴۷ مین اجلاس سالانه کمیسیون حقوق بشر در رابطه با مسأله نقض حقوق بشر در ایران به اطلاع خوانندگان رسید. و توضیح دادیم که چگونه قطعنامه تصویب شده از سوی کمیسیون، که مورد تأیید نماینده جمهوری اسلامی نیز بوده است، نتیجه سازش میان دو طرح بود. طرح اول در جهت تبرئه ایران، به ابتکار (پشت پرده) هیأت نمایندگی ایران و همگامی نمایندگان کشورهای چون افغانستان، کوبا، لیبی، پاکستان و سودان... که هرکدام پرونده قطور نقض حقوق بشر در کشورهای خود دارند، و طرح مقابل، از سوی کشورهای اروپایی بازار مشترک و چند کشور غربی دیگر، در جهت محکومیت نسبتاً شدید جمهوری اسلامی بوده است.

همانگونه که در پایان آن نوشته وعده داده بودیم، در اینجا می‌خواهم اضافه بر ارزیابی کوتاهی از این قطعنامه و طرح‌ها، بطور ویژه ملاحظاتی و اندیشه خود را در چگونگی برخورد به مسأله حقوق بشر در ایران و ضرورت سازمان‌دهی کارزار وسیع در این رابطه از سوی آپوزیسیون خارج کشور، بیان کنم.

عکس العمل به قطعنامه، در محافل ایرانی، چه از سوی رژیم و چه آپوزیسیون، طبق معمول جاتیدار و افراطی بوده است. محافل جمهوری اسلامی که به تصویب طرح پیشنهادی هم سنگرهای خود اطمینان زیادی داشتند، معطل نشده، حتی قبل از تصویب متن نهائی بر طبل پیروزی کوبیدند و از طریق خبرگزاری جمهوری اسلامی باشور و شعف اعلان کردند که سازمان ملل، «حقانیت جمهوری اسلامی در مورد حقوق بشر را مورد تأیید قرار داد» و مسأله ایران را از «دستور کار این سازمان حذف کرد». مقامات جمهوری اسلامی به این اکتفا نکرده، حتی بعد از تصویب قطعنامه، که در آن صریحاً از نماینده ویژه خواسته می‌شود که «گزارشی به ۴۸ مین اجلاس کمیسیون حقوق بشر تقدیم کند...»، باز همان ادعا را تکرار می‌کنند! متوجه‌تر متکی معاون وزارت امور خارجه در امور بین‌المللی و رئیس هیأت نمایندگی ایران، چند روز پس از تصویب قطعنامه، در کنفرانس مطبوعاتی ۱۲ مارس ۱۹۹۱ اعلام می‌کند: «تصمیم کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل برای خارج کردن موضوع حقوق بشر در ایران از دستور کار مجمع عمومی به معنای تأیید حقانیت مواضع و نقطه نظرهای جمهوری اسلامی در این زمینه است»! رفسنجانی، رئیس‌جمهور نیز در مصاحبه با نشریه آلمانی اشپیگل همین فرمول را تکرار می‌کند: «اخیراً در ژنو سازمان ملل، ایران را از برنامه بحث خودش در خصوص

نقض حقوق بشر حذف کرد...! آنچه از این هم عجیب‌تر و دروغش شاخص‌تر است، دلیلی

است که می‌آورد: «به این دلیل است که در گذشته ادعاها مفرضانه بوده است»! کافیس است این حرف را حتی با متن ملایم و توأم با گذشت تصویب شده و با سخنرانی آقای متکی که در شماره قبل به آن اشاره کردیم مقایسه کنیم تا دروغ آقای رئیس‌جمهور آشکار شود.

در مقابل، روزنامه‌ها و نشریات آپوزیسیون نیز با تکیه بر جنبه‌های معینی از قطعنامه، از «شکست تلاش‌های گسترده جمهوری اسلامی» سخن گفته و خیر تمديد «مأموریت گالیندوپوهل» را برجسته کرده‌اند. واکنش حکومت جمهوری اسلامی مطابق معمول است. در رابطه با مسافرت‌های آقای گالیندوپوهل به تهران، کافیس است به صحبت‌های وی با مقامات و به پاسخ‌های آنها در گزارش نظری بیفکنیم. در دیدار آقای گالیندوپوهل با لاجوردی، مدیر زندان‌ها و معاون وی، فرد اخیر اقرار می‌کند که لااقل ۱۰۵ نفر زندانی سیاسی فقط در زندان اوین به سر می‌برند. خود آقای گالیندوپوهل با تعدادی از آنها به گفتگو می‌نشیند و آنها را صریحاً در گزارش خود نمونه زندانی سیاسی معرفی می‌کند: اما حجت - الاسلام محمد یزدی، رئیس قوه قضائیه کشور اعلام می‌کند که: «در ایران حتی یک نفر زندانی عقیدتی وجود ندارد!»

از این حاشا کردن‌ها و جنبه‌های جنگ تبلیغاتی آن بگذریم، باید اذعان کرد که مقامات جمهوری اسلامی به جویان مأموریت آقای گالیندوپوهل و قضاوت کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، به صورت امری جدی برخورد می‌کنند و با آن روبرو می‌شوند. زیرا موضوع نقض حقوق بشر در ایران، چشم اسفندیار رژیم جمهوری اسلامی است. واقعیت اینست که محافل حاکم در جمهوری اسلامی، از مدتها پیش، مجدانه و با بی‌صبری و حتی با توسل به برخی گذشت‌ها و کنار آمدن‌ها و تعدیل در روش و سیاست خویش می‌کوشند تا خود را از لای تله حقوق بشر سازمان ملل رها کنند و به انزوائی بین‌المللی جمهوری اسلامی پایان دهند و شرایطی فراهم آورند که سرمایه‌های خارجی و ایرانی، فراری و متخصصان خارجی و بی‌ویژه ایرانی، سرازیر کشور شوند.

بنظر می‌رسد، اگر وضع به همین تریبی که هست پیش برود و آپوزیسیون جمهوری اسلامی بطور جدی دست بکار نشود، پرونده قطور نقض حقوق بشر در ایران بسته خواهد شد، بدون اینکه توانسته باشیم امتیازاتی ولو کوچک، در جهت آزادی‌ها و تأمین حقوق بشر در ایران بدست بیاوریم.

— باید واقعیت را آنگونه که هست ببینیم و متعکس‌سازیم تا بر اساس آن مشی سیاسی متناسب و فعالی را تدوین کنیم.

اگر ماده ۷ طرح پیشنهادی کشورهای اروپایی را که می‌گوید «کمیسیون حقوق بشر تصمیم گرفت مأموریت نمایندنده ویژه را...» تمديد کند، و در ماده ۱۰ آن تصریح می‌کند: «تصمیم گرفت به بررسی وضع حقوق بشر و آزادی‌های اولیه در جمهوری اسلامی به مثابه مقدم‌ترین کارهای ۴۸ مین اجلاس خود ادامه دهد» با ماده ۸ قطعنامه تصویب شده از سوی کمیسیون که می‌گوید: «از نماینده ویژه می‌خواهد، برای رسیدگی، گزارشی به ۴۸ مین اجلاس کمیسیون حقوق بشر تقدیم کند. این کمیسیون گزارش را با این دید بررسی خواهد کرد که اگر پیشرفت‌های بیشتری در رابطه با توصیه‌های نماینده ویژه حاصل شده باشد، از ادامه مأموریت وی در آینده خود داری شود». مقایسه کنیم، می‌توان پیش‌بینی کرد که با گذشت‌های کمی بیشتر و اقدامات دیگری که با احتمال قوی جمهوری اسلامی به آنها دست خواهد زد، اگر حادثه غیر مترقبه مهمی پیش نیاید، این اهرم فشار بین‌المللی، در اجلاس بعدی کمیسیون حقوق بشر از کار خواهد افتاد. چنین چشم‌انداز واقع‌بینانه‌ای را باید از حالا دید و برای مقابله با آن دست بکار شد.

تاکید این نکته ضرورت دارد که اگر حکومت رفسنجانی می‌کوشد از ایران چهره معتدل و دنیاپسندی ارائه دهد، اما در عمل می‌خواهد هدف خود را با تمرکز در سیاست خارجی و روابط بین‌المللی بدست بیاورد. نقش بیطرفی ایران در جنگ منطقه، تعهد در برابر دولت‌های غربی برای پرهیز از تروریسم، تلاش برای آزاد کردن گروگان‌های غربی در لبنان، تلاش برای استقرار روابط دیپلماتیک با انگلستان و مصر و اردن و عربستان سعودی، موضع ویژه در مسأله افغانستان و یا برخوردش با جمهوری‌های مسلمان نشین اتحاد شوروی، استقرار مجدد رابطه با بانک جهانی و سایر نهاد‌های مالی بین‌المللی، گفتگوهای پشت پرده در جهت برقراری روابط با ایالات متحده... نمونه‌های چنین تلاشی‌اند.

از سوی دیگر نباید از نظر دور داشت که وضع جغرافیایی سیاسی ایران و موضع واقع‌گرایانه جمهوری اسلامی در منطقه، در حالی که تعادل جدید نیروها در منطقه رو به تکوین است و با توجه به اهمیت بازار ایران و در آمد‌های ارزی نسبتاً مهم آن و نقشی که اوپک باید در رابطه با قیمت نفت خام در آینده بازار جهانی ایفا کند، موقعیت مساعدی برای وی فراهم کرده است. دولت‌های قدرتمند غرب، در جستجوی



راه ها و عواملی هستند که به اتکاء آنها بتوانند روابطشان را با دولت جمهوری اسلامی عادی سازند و گسترش بدهند. می توان پذیرفت که از عوامل مؤثر در تصویب قطعنامه ملایم در کنفرانس سالانه حقوق بشر، از جمله مصادف شدن جلسات آن با اوج جنگ در منطقه و تلاش غرب برای تفاهم با ایران و بی طرف نگاه داشتن وی بوده است. خارج کردن ایران از فهرست کشورهای مشمول تحریم اقتصادی از سوی کشورهای بازار مشترک، استقرار روابط دیپلماتیک میان انگلستان و ایران، اعطاء قرصه ۲۵۰ میلیون دلاری بانک جهانی و ... که تماماً در این دوره رخ داده اند، بی ارتباط با چنین سیاستی نبوده است. اینها همه جزو مشکلات آپوزیسیون جمهوری اسلامی در پیشبرد خواست های خویش در مبارزه برای آزادی و تأمین حقوق بشر و دموکراسی در ایرانست. اما در برابر این شرایط نامساعد و باز دارنده، متقابلاً عوامل مثبت دیگری هم هست که بهره برداری آگاهانه از آنها ضرورت دارد. در سال های اخیر تحولاتی در جهان صورت گرفته که از جمله پیامد های آن مبدل شدن مسأله حقوق بشر و دموکراسی، از حالت يك وسیله تبلیغاتی و اعمال فشار به کشورهای سوسیالیستی به مسأله درجه اول در مناسبات بین المللی در روابط اقتصادی و مالی است. توجه به این نکته، در محاسبه نقش عوامل خارجی در رابطه با نقض حقوق بشر در ایران، به شوط آنکه در ارزیابی از آن زیاده روی نشود و توهم نیافریند، حتماً ضرورت دارد. اولین ثمره بزرگ این مرحله جدید کنفرانس سران ۲۴ کشور اروپای شرق و غرب و ایالات متحده در پاریس بود که رسماً به دوران جنگ سرد پایان داد. امضاء کنندگان این منشور «تعهد تزلزل ناپذیر خود را نسبت به دموکراسی بر پایه حقوق بشر و آزادی های اساسی ...» و «تعهد به دموکراسی چون سیستم حکومتی ... بر پایه احترام به فرد انسان و دولت قانون»، اعلان کردند. دولت فرانسه در کنفرانس کشورهای افریقائی فرانسوی زبان، صریحاً کمک های مالی و سرمایه ای خود را برای توسعه این کشورها، باشدت و ضعف پیشرفت دموکراسی در آنها مشروط کرد. آقای ژاک آتالی، رئیس بانک جدید التأمین توسعه و عمران اروپا صریحاً می گوید که «برای اولین بار است که يك نهاد بین المللی مأمور طرح آئین در باره دموکراسی، حقوق بشر و سیستم چند حزبی می شود» و شورای مدیریت این بانک ناظر به آن و تصعیم گیرنده در ارزیابی از آن می شود. (روزنامه لوموند ۲۴ آوریل ۹۱). ما ضرورت توجه و استفاده از این داده های جدید جهانی را، با تمام محدودیت ها و دو روشی هائی که ممکن است پشت سر آنها باشد، مفید و ضروری می دانیم. زیرا به هر حال به وجود يك حقیقتی درنفس آنها امیدواریم. وضع طوری است که آقای جیبانی و میشلیس، وزیر خارجه ایتالیا که ریاست فعلی

جامعه اقتصادی اروپا را دارد، وقتی در اکتبر ۹۰، برداشتن تحریم اقتصادی از ایران را اعلام کرد، در مصاحبه مطبوعاتی اش تأکید نمود: «ما نمی توانیم بگوئیم که وضع حقوق بشر در این کشورها [ایران و چین]، رضایت بخش است. ولی مراقبت خواهیم کرد که در این وضع بهبودی حاصل گردد و شرایط مساعد تری برای تحولات دموکراتیک در کشورهای مورد بحث پیش آید».

بر همه اینها، باید عامل مساعد افکار عمومی کشورهای معتبر جهان و سازمان های سیاسی مترقی و نهاد های دموکراتیک و حقوق بشر و نقشی که وسایل ارتباط جمعی می توانند ایفا کنند، اضافه کرد. امکانات مساعد دیگر، چون مجلس اروپا، سازمان عفو بین الملل، اتحاد بین المللی حقوق بشر و همین کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، ... وجود دارند که آپوزیسیون متحد در مبارزه برای آزادی و حقوق بشر باید به آنها متکی باشد.

اینها از یکسو و تحولاتی که هم اکنون در منطقه و کشوردیوار به دیوار عراق و در کل منطقه می گذرد از سوی دیگر، عموماً عوامل مثبتی هستند که اگر آپوزیسیون بطور فعال و متحد نتواند از آن بهره گیری بکند، در بازی ماهرانه و نسبتاً جسورانه ای که دولت رفسنجانی دنبال می کند و هر روز دست به ابتکارات جدید می زند، بازنده خواهد بود.

بر خلاف قدم های نسبتاً جدی و مشخصی که دولت رفسنجانی در جهت سیاست خارجی و تأمین رضایت خاطر آنها بر می دارد و می کوشد سیمای معتدل و معقولی از جمهوری اسلامی ارائه دهد، در داخل کشور هنوز هیچ اقدام مؤثری که حاکی از تغییر جدی سیاسی در جهت تأمین آزادی ها و احترام به حقوق بشر باشد، صورت نداده است. علی رغم اقدامات معین و محدود در جهت پذیرش برخی از خواست های کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، آزادی تعدادی از زندانیان سیاسی و کاستن از فشار روزانه روی زن و مرد و برداشتن قدم های کوچک در رابطه با مراجعت ایرانیان مهاجر به کشور و تحمل حساب شده آزادی مطبوعات غیر سیاسی، هنوز کل سیاست نظام بر سرکوب دگر اندیشان و عدم تحمل مخالفان استوار است. ترور دکتر عبدالرحمن پرومند، رئیس هیات اجرائی نهضت مقاومت ملی آخرین نمونه آنست. هنوز هیچ حزب سیاسی حق فعالیت قانونی ندارد و گزارش آقای گالیندو پوهل، مؤید وجود سانسور روی مطبوعات و فشار روی نویسندگان و اهل قلم است.

در رابطه با مسأله حقوق بشر در ایران و مسافرت های فرستاده ویژه سازمان ملل، - خطای عمده ما این بود که به دنبال کشتار جمعی رفقا و هم زمان خود در زندان های ایران، تمام حواس ما متمرکز در وضع زندان و زندانی و حفظ جان بازماندگان انگشت شمار شد. و چون بین دو مسافرت آقای گالیندو پوهل دستگیری

امضاء کنندگان نامه ۹۰ نفر پیش آمد، بار دیگر مسأله زندانیان سیاسی و آزادی آنها، که بی تردید موضوع بسیار مهمی است، تنها مشغله فکری ما در رابطه با مأموریت گالیندوپوهل شد. رژیم جمهوری اسلامی هم که با قتل ناجوانمردانه هزاران زندانی سیاسی، زندانها را «پاکسازی» کرده و با سرکوب وحشیانه سازمان های سیاسی، خود را بر اوضاع مسلط می دید، دست بکار شد. اینک دولت رفسنجانی می کوشد و دارد موفق می شود، با دست زدن به اقداماتی در زمینه بهبود وضع زندان ها و زندانیان سیاسی و آزاد کردن چند ده نفری از آنها و یا پذیرفتن بعضی خواست های اولیه فرستاده ویژه سازمان ملل، نظیر ضرورت حضور وکیل مدافع در محاکمات، که تازه همه اینها در شرایط حکومت قانون و وجود آزادی ها، معنا می یابد، مسأله نقض حقوق بشر در ایران را فیصل دهد. حال آنکه موضوع زندانیان سیاسی و وضع زندان ها و محاکمات سیاسی، بخشی از مسأله وسیع حقوق بشر در يك کشور است.

اهمیت این مسائل نظیر آزادی های اولیه و وجود دموکراسی و حکومت قانون و برابری حقوق زن و مرد، رفع ستم های ملی، اجتماعی، عقیدتی و مذهبی و نظایر آنها، نیاز های حیاتی و ناگزیر يك جامعه متمدن و متعادل است. اساساً مسأله زندانیان سیاسی چیزی جز پیامد فقدان این آزادیها و حقوق اولیه بشر نمی باشد. اگر اصلی ترین اصول منشور حقوق بشر و آزادی های اولیه بطور مشخص مطرح گردد و رعایت آنها از دولت ایران مطالبه شود، در آن صورت ملاحظه خواهد شد که قدر واقعیت جمهوری اسلامی از این بابت اسفبار و از حد اقل وضع مطلوب به دور است.

اما برای چپ دموکرات که می خواهد تغییرات و تحولات جامعه به سوی دموکراسی و تأمین حاکمیت مردم و دستیابی به جمهوری مبتنی بر مردم سالاری و حقوق بشر، تا ممکن است از راه سیاسی و مسالمت آمیز صورت بگیرد، توجه به يك نکته مهم در رابطه با حکومت جمهوری اسلامی و اقدامات ولو بسیار محدود و قدم های بسیار کوچکی که در جهت مراعات افکار عمومی و تخفیف فشار روی مردم بر می دارد، حائز اهمیت است. و آن اینست که ما باید از روش و سیاست برخورد نفی گرایانه و نوعی منفی بانی سیستماتیک و ایفای نقش سنتی آپوزیسیون که کارش فقط عیب جوئی و خُرده گیری و گارد گرفتن است، اجتناب ورزیم. توجه به این نکته اهمیت دارد که اقدامات ولو بسیار محدود و ناقص رژیم در جهت تخفیف فشار روی مردم و برداشتن قدم هائی ولو ناچیز در جهت حکومت قانون را نباید صرفاً يك مصلحت جوئی لحظه ای و فقط ناشی از اضطراب تلقی کرد. حتی اگر با این انگیزه هم باشد، باید به استقبال آن رفت تا از سنگر آن دست به تعرضات دیگری زد. باید توجه داشت که هر

حزب الله، بازنده ای که پایان مسابقه را به عقب می اندازد!

چگونه می توان از شر جناح رقیب خلاص شد؟ حوادث سیاسی ایران، و اقدامات حساب شده و گسترده ای که سردمداران جناح حاکم، برای کوبیدن راه و پیشبرد برنامه های خود بکار می گیرند، و نیز ترفند های رقیب دلیل شده ای که هر روز بهانه جدیدی برای کارشکنی، ایجاد مزاحمت و غر و لند کردن میتراشد، صحنه آموزش غنی و سرشار از تجربه ای است که برای پژوهشگران ماکیاولیسم آخوندی دستاورد های با ارزشی خواهد داشت.

حوادث انتخابات مجلس خبرگان و کلاه گشادی که نمایندگان حزب الله به سرشان رفت و عملاً از حضور در مجلس مزبور محروم شدند، آنان را بصرافت انداخته است که علاج واقعه قبل از وقوع بنمایند و برای حفظ اکثریتی که در مجلس دارند جلوگیری های رقیب را سد کنند. نبردی که با عنوان «اصلاح موادی از قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی و الحاق موادی به آن» بوسیله کمیسیون «نهاد ها و شورا ها» و به سرپرستی اشرفی اصفهانی رئیس کمیسیون مزبور آغاز شد، در یک ماهه اخیر، مباحثات فراوانی را در اطراف خود بر انگیزته است.

دار و دسته حزب الله که ۲۸ ماده آئین نامه انتخابات را تغییر داده اند، تا شاید بتوانند جلو اعمال نفوذ شورای نگهبان را در حذف نمایندگان جناح خود بگیرند، ناگهان با حمله متقابل جناح رقیب روبرو شده اند و مباحثات دامنه داری را در مجلس، در مناظر و در نشریات رژیم دامن زده اند.

در این اصلاحیه که در آن بازیگری آخوندی، کوشش شده اختیارات شورای نگهبان تا حد امکان محدود گردد، بجای جمله «نظارت بر انتخابات مجلس برعهده شورای نگهبان میباشد، این نظارت عام و در تمام مراحل و در کلیه امور مربوط به انتخابات جاری است» پیشنهاد گردیده است: «نظارت بر برگزاری انتخابات مجلس به عهده شورای نگهبان خواهد بود».

در واقع، جناح حزب الله، با این اصلاحیه قصد دارد شورای نگهبان را از تشخیص صلاحیت کاندیداها و یا هر نوع دخالت احتمالی دیگر - که در مورد انتخابات خبرگان به برگزاری امتحانات و تشخیص صلاحیت آخوندی کاندیداها انجامید - بر حذر دارد و یک توطئه احتمالی را در نطفه خفه کند!

بنظر می رسد که طراحان این اصلاحیه انگشت بر همان نقطه حساسی گذاشته اند که آه از نهاد طرف مقابل در آورده است و نقشه های

پنهانی اش را نقش بر آب کرده است. با اینحال، جناح رقیب که نمی خواهد درست در همان میدانی بجنگد که برایش آماده کرده اند، ضد حمله خود را به جای دیگری منتقل کرده و بر سر حذف «التزام عملی به اسلام» و «التزام عملی به جمهوری اسلامی» به فریاد های وا اسلاما متوسل گردیده است.

باید گفت که در آئین نامه فعلی انتخابات، این هر دو جمله مبنی بر التزام عملی به اسلام و جمهوری اسلامی وجود دارند، با اینحال، چون حزب الله حدس می زند که چه بسا شورای نگهبان، بتواند دکان جدیدی در این باره راه بیندازد و «اعمال» تک تک کاندیداهای رقیب را سر پل صراط شورای نگهبان مورد ارزیابی قرار دهد و هر سرپیچی احتمالی «رقبا» را در این دوران علولانی ده - دوازده ساله بمعنای عدم «التزام عملی» قلمداد کند، این جملات را حذف کرده و بجای آنها «اعتقاد به دین مبین اسلام» و «اعتقاد به نظام ج. ا. -» را قرار داده است.

در توضیح این جایجایی، اسدالله بیات نایب رئیس مجلس و اشرفی اصفهانی رئیس کمیسیون نهاد ها و شوراها، یک مصاحبه مطبوعاتی ترتیب دادند (کیهان ۲۶ فروردین) و در آن ضمن افشای رقیب، نشان دادند که به هیچ وجه قصد ندارند با چنین اصلاحیه ای شانس ورود کسان دیگری را به مجلس فراهم کنند. آنها تصریح کردند که: «طبق این طرح انتخاب شوندگان باید تابعیت ایران را داشته باشند، معتقد به دین مبین اسلام و نظام جمهوری اسلامی باشند و تحصیلات آنها حد اقل تا سوم متوسطه باشد».

در همین مصاحبه مطبوعاتی یاد آوری شد که: «در تعیین شرایط کاندیدای رئیس جمهوری هم فقط مؤمن بودن و معتقد بودن به نظام قید شده است، یعنی التزام عملی در نظر گرفته نشده است. ما همان شرایط انتخاب رئیس جمهوری را برای شرایط انتخاب نمایندگان در نظر گرفته ایم».

حزب الله دیگری نیز در مجلس، صراحت بیشتری به معنای واقعی این اصلاحیه وسر و صدای مخالفان آن می بخشد و تصریح می کند که «در این طرح، حدود نظارت شورای نگهبان به روشنی مشخص شده و امکان سوء استفاده کمتر وجود دارد. این است منشاء جار و جنجال و نه مسائلی از قبیل حذف قید التزام عملی - بنا بر این دعوا بر سر التزام و عدم التزام عملی نیست. دعوا بر سر محدود شدن اختیاراتی است که خواب خوش بعضی ها را بر هم زده

است.

در این میان، آذری قمی در نماز جمعه، «مشکلات و تنگناهای» مملکت را مورد بررسی قرار داده، سپس «مقام معظم ولایت فقیه» را سنگ بنای رژیم و راه حل تمام مشکلات قلمداد کرده و از جمله توانائی این «مقام معظم» را در انحلال پیش رس مجلس، یکی از طرق بر طرف کردن «مشکلات» مینامد!

نشریات و نویسندگان حزب اللهی بلافاصله به او حمله میکنند و متهمش میسازند که می خواهد با انحلال مجلس، از امکان تصویب اصلاحیه مذکور جلوگیری کند و وی را به سازشی در همان چارچوب مجلس نمایندگان فرا می خوانند.

نشریه رسالت نیز، یکی از ارگان های فعال حمله به اصلاحیه مزبور و دفاع از حقوق الهی و فقهی شورای نگهبان است و از جمله حجت الاسلام فاکر، طی سلسله مقالات مفصلی، به اثبات نقش پر اهمیت شورای نگهبان و ضرورت «نظارت» همه جانبه آن در تمام مراحل انتخابات میپردازد و «اولین و مهم ترین» نتیجه اصلاحیه، جناح رقیب را «حذف واقعی نظارت شورای نگهبان» و «بخصوص رفع مانع از ورود کاندیداهای لایابالی و مخالف رهبری به مجلس» ارزیابی میکند. (رسالت ۱۲ اردیبهشت)

جالب است که رفسنجانی و کابینه تکنوکراتش که مدتهاست میکوشند باؤست نیروهای «میانه رو» در جامعه ظاهر شوند، در این مبحث «فقهی» که قاعدتاً باید میانه روی را کنار گذاشت و با چهره عبوس یک اسلامی دو آتش به دفاع از شورای نگهبان پرداخت، خود را کنار کشیده اند و میدان را به متحدین محافظه کار خود در نشریه رسالت و حوزه مدرسین واگذار کرده اند، تا آنگونه که لازم است، حزب الله را با زبان اسلام آتشین فقاقتی به سر جایش بنشانند!

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد!

مورد تدوین اصلاحیه قانون انتخابات، از موارد معدودی است که جناح رادیکال، از قبل ب فکر مقابله با نقشه های رقیب افتاده و نیروهایش را برای آن بسیج کرده است. بنظر میرسد در موارد دیگر، حزب الله نقش «مظلومی» را بازی می کند که میکوشد تا زمان حذف کامل خود را بعقب بیندازد. مورد استیضاح وزیر آموزش و پرورش، از آن مواردی است که عجز این جناح را در مقابله با

روند نیرومندی که بقصد اصلاحات آغاز شده است، بخوبی نشان میدهد.

در واقع بررسی دلایل نمایندگانی که محمدعلی نجفی وزیر آموزش و پرورش را استیضاح کردند نشان میدهد که گرچه در موارد متعددی به تنگناهای واقعی نظام آموزشی کشور اشاره دارند، اما اصل مطلبشان اینست که وزیر مربوطه، از موقع سرکار آمدن، حذف و برکناری حزب الهیان را در دستور کار خود قرار داده و با تعویض بیش از هفتاد درصد مدیران کل مناطق مختلف آموزش و پرورش که فرزندان خلف دوران رجائی و با هنر بوده اند، دست حزب الله را از مقامات اجرائی وزارتخانه مزیور کوتاه کرده است.

با اینحال، حمایت قاطع رفسنجانی و نیز ولی فقیه از دکتر نجفی و بسیج نمایندگان جناح حاکم، عملاً استیضاح نامبرده را با شکست روبرو کرد و حزب الله را باز هم در موقعیت ضعیف تری قرار داد.

این در حالی است که هدف بعدی رفسنجانی، چیدن پر و بال انجمن های اسلامی دانشجویان و محروم کردن رهبران حزب الله از نیروی است که تا امروز بیشترین نقش را در برپائی تظاهرات خیابانی و نیز ایجاد جو رعب و وحشت و خفقان در دانشگاه هابنفع حزب الله داشته است.

برگماری نمایندگان جدیدی از جانب ولایت فقیه در دانشگاههای کشور و اعطای اختیارات بمراتب وسیعتری نسبت به گذشته به رؤسای دانشگاه ها، از اولین اقدامات دولت رفسنجانی بود که عرصه تاخت و تاز انجمن های اسلامی را با موانعی روبرو ساخت.

رئیس جمهور در سفر اخیرش به شیراز، وقتی در جمع دانشجویان دانشگاه شیراز سخن میگفت، از جمله به موضوع فعالیت انجمن های اسلامی دانشگاهها پرداخت و تصریح کرد که این انجمن ها باید فعالیت های جنبی « و فوق برنامه » داشته باشند و در عین حال اقداماتشان « احتیاج به نظم و برنامه دارد ». وی یادآور شد که « نحوه فعالیت انجمن های اسلامی در دست بررسی است » و کمترین اشاره ای هم به تعارضات و تعریف های متعدد مرسوم بین سرمداران رژیم در باره آنها نکرد.

اوایل اردیبهشت، رفسنجانی باردیگر اعضای شورای مرکزی جامعه اسلامی دانشجویان را به حضور پذیرفت و طی سخنرانی میسوطی، آنان را از « منفی بانی و پرخاشگری » بر حذر داشت و تصریح کرد که « باید مقام ولایت فقیه را محور فعالیت های خود قرار دهند » و تا آنجا پیش رفت که « مشروعیت فعالیت های دانشجویی » را موکول به تبعیت از « نظرات و رهنمود های نمایندگان محترم ولی فقیه » نمود.

او همچنین آنها را نصیحت کرد که از « انحصارگرایی و خود محوری » در دانشگاهها خودداری کنند و « در خط مقام معظم رهبری » حرکت کرده و « بحث آزاد » و « برخورد اندیشه

ها » را برسمیت بشناسند.

خاتمی، وزیر ارشاد اسلامی نیز، روز ۱۰ اردیبهشت، در دانشگاه تهران حضور یافت و در جمع دانشجویان انجمن اسلامی، به تشریح دیدگاه های جدید وزارتخانه متبوعش پرداخت. وی که معترف بود « اگر آهنگ انقلاب متناسب با زمان نباشد دچار مشکل میشویم » دیدگاه های اسلامی دولت را در این زمینه تشریح کرد و در حالی که فقه مورد استنانشان را « ناقص » مینامید تصریح کرد که « فقه ما باید تحول پیدا کند تا با نیاز های ما منطبق شود ». وی آنگاه در باره اندیشه نیروهای غیر مسلمان و « فلسفه بشمندان » سخن گفت و درباره ضرورت انتقال اندیشه ها، به کسانی حمله کرد که خود آنان را « انسان های سطحی » مینامید و نقطه نظراتشان را مبنی بر اینکه « رقیب ما اندیشه مخالف ما، نباید اجازه حرف زدن داشته باشد و باید جلوی او گرفته شود ». مورد انتقاد قرار داد. وی یاد آور شد که بسیاری بصورت نادرست می پندارند تنها مجاری انتقال افکار کانال های رسمی است و نباید هیچ اندیشه مخالفی در قالب کتاب یا فیلم اجازه انتشار داشته باشد. نامبرده هشدار داد که « این فکر شوخی است. امواج رادیویی امروز و امواج تصویری فردا این انتقال را امکان پذیر می سازد ».

به این ترتیب، بنظر میرسد که جناح حاکم، با ارشاد، تحبیب، تهدید و نیز آنچه که رفسنجانی آنرا « طرحی در دست تصویب » دانست، کمر بسته است تا این خاکریز کمابیش پر اهمیت رقیب را نیز تسخیر نماید.

پتوهای بنجلی که

به ویروس « آیدز » آغشته اند!

اینکه دولت رفسنجانی میکوشد تا تمام حوادث و نیز عوارض ناشی از جنگ خلیج فارس و پیامد های آنرا به نردبانی برای صعود و رسیدن به اهداف خود تبدیل کند، چیزی نیست که دیگر از کسی پوشیده مانده باشد. بلافاصله پس از حادثه دردناک مهاجرت سیل آسای مردم رنج دیده کردستان عراق به ایران، همه جا سخنگویان دولتی فریاد وانفاس سر دادند و از فقدان و کمیود کمک های بین المللی نالیدند و کوشیدند از این رهگذر، تمام استعداد خود را

برای تماس با کشورهای مختلف بکار گیرند. باید اعتراف کرد که دولت های غربی نیز، این حوادث دردناک را بفال نیک گرفتند تا از این نمد کلاهی نیز برای خود بدوزند و بآب مرواره را با رژیم ج.ا. بگشایند. در این میان توافق پشت پرده ای که برای فرود یک فروند هوا پیمای باربری امریکائی در ایران انجام شد، چه بسا پر معناترین و در عین حال پر سر و صداترین حادثه از این نست باید قلمداد گردد. این حادثه که همزمان با اظهار خوشبینی مقامات کاخ سفید مبنی بر ملایم تر شدن موضع رژیم ج.ا. نسبت به امریکا اتفاق افتاد، بناگهان محافل حزب اللهی رژیم را بر افروخته کرد و فریادشان را به

آسمان رسانید. نو نشریه کیهان و جمهوری اسلامی طی مقالات تندى مسئولان رژیم را بخاطر فرود هواپیمای امریکائی، تحویل « پتر های بنجل و مستعمل » نیز اذن دخول به خانم میتران بمشابه کسی که « فعلا نه از کرد های ضد انقلابی دفاع میکند » مورد حمله قرار دادند و نمایندگان حزب الله در مجلس این حادثه را « غیر قابل عفو » نامیدند.

چنین شد، که یکی دو روز بعد از این حادثه، خامنه ای که در مشهد بسر میبرد، سخنرانی تندى علیه امریکا ایراد کرد و بویژه مقامات امریکائی را بخاطر اظهار خوشبینی اشان نسبت به رژیم مورد استهزاء قرار داد و بقراری رابطه با آن کشور را غیر ممکن نامید.

سپس نشریه کیهان، روز ۱۱ اردیبهشت و بمناسبت روز معلم، مصاحبه ای با احمد خمینی ترتیب داد، تا نامبرده خاطراتش را در باره « شهید مطهری » و نظر خمینی نسبت به وی توضیح دهد. وی نیز از فرصت استفاده کرد و در مقابل سؤال خبرنگار، که نظر وی را در باره رابطه با امریکا پرسیده بود، تصریح کرد که « وقتی هواپیمای نظامی امریکا در فرودگاه تهران به زمین نشست من که شدیداً خجالت کشیدم و متأسفانه این واقعه کوچک گرفته شد. » وی آنگاه مشروحاً به توضیح نظرات خود در این باره پرداخت و یادآور شد که « اگر بخواهیم مورد هجوم غرب قرار نگیریم باید بغرب حمله کنیم. » وی آنگاه از این هم فراتر رفت و مدعی شد که « مسئولین اگر بخواهند خیر دنیا و آخرت را ببرند، باید به دستور رهبری مبنی بر کشتن امریکائی هائی که به منطقه آمده اند اقدام جدی کنند، چراکه ایشان فرمودند هرکس در این راه کشته شود شهید بحساب می آید. »

احمد خمینی در همین مصاحبه، چراغ سبزی هم به مخالفین دولت رفسنجانی داد و ضمن تذکر اینکه « باید رهبری معظم را از گزند انتقاد دور داشت » یاد آور شد که « ولى از رهبری که گذشت ... مقام هرچه بالاتر است باید انتقاد شدیدتر باشد تا طرف احساس قدرت نکند و قدمی برخلاف مصالح انقلاب و اسلام بر ندارد » و اضافه کرد که « نباید فکرکرد که انتقاد موجب تضعیف میشود ! »

چنین شد که فردای آنروز، روزنامه ها خیر دادند که ایران کمک های امریکا به پناهندگان عراقی را پس میفرستد. نشریات از قول « يك مقام آگاه در ستاد بحران وزارت کشور » نوشتند که کسانی مشغول جدا کردن پتوهای نو از مستعمل هستند تا کپنه ها را پس بدهند !

این حادثه در امریکا نیز سرو صدای زیادی بر انگيخت و سخنگوی وزارت خارجه امریکا، که میکوشید تصریح کند که « مقامات دولتی ایران » واکنشی ابراز نداشته اند، از اینکه شخصیت های غیر دولتی ایرانی به چنین حملاتی نسبت زده اند، اظهار تأسف کرد. مقامات امریکائی همچنین از قول يك « نشریه رادیکال »

چرا از هم جدا شدیم؟

وقتی دنیاهاوارزشها از هم جدا می شوند!

یاد آوری :

چرا از هم جدا شدیم؟ مجرعه مصاحبه هایی است که خبرنگاران راه آزادی در کشورهای اروپائی تبارك دیده اند. همانگونه که در بخش اول این سلسله مقالات ذکر شد، قصد این مصاحبه ها دست زدن به يك كار تحقیقی با چهار چوب و ساختار علمی نیست. هدف راه آزادی فقط طرح این مسئله است که به نظر می رسد به عنوان يك پدیده در میان خانواده های خارج از کشور، توجه بسیاری را بخود جلب کرده است. ما از همه خوانندگان خود دعوت می کنیم چنانچه رساله یا کار تحقیقاتی در این زمینه (جدائی در خانواده های ایرانی خارج از کشور) می شناسند را در این صفحه معرفی کنند. خوانندگان ما همچنین می توانند خود خبرنگار این صفحه باشند و در کار انجام مصاحبه ها با ما یاری رسانند.

* حمید ۲۷ ساله در باره علت جدائی خود با همسرش می گوید :

ما قریب ۷ سال است که به خارج از کشور آمده ایم. هردوی ما در گذشته در ایران از مسئولین يك گروه سیاسی بودیم و شرایط نامساعد و احتمال دستگیری ما را وادار به ترك کشور کرد. در ایران رابطه ما کم و بیش خوب بود. یعنی کمتر بین ما مسئله ای پیش می آمد. از يك طرف ما وقت زیادی برای باهم بودن نداشتیم، از طرف دیگر بهر حال نوع زندگی ما ویژه بود. یعنی چیزهایی که شاید برای يك خانواده معمولی جامعه مهم بود، برای ما اهمیت چندانی نداشت. اینکه وسایل خانه کامل داشته باشیم یا خیر، چه غذائی بخوریم و حتی چه لباسی بپوشیم، برایمان چندان اهمیتی نداشت البته شاید اگر همسرم کار سیاسی تا به آن شدت نمی کرد، این برداشت و شکل زندگی هم عوض می شد اگر در خانه مختصر حساسیتی وجود داشت بیشتر از طرف همسرم بود و نه من برای من خیلی موقع ها داشتن یا نداشتن میز، تلویزیون و ... فرق زیادی نمی کرد. من در اروپا برخی مواقع شباهتی میان نوع زندگی جوان ها و زندگی خودمان در آن شرایط می بینم. یعنی جوانهای اینجا هم سال های دانشجویی و جوانی را با همین بی توجهی یا بی اعتنائی به ظواهر و تسهیلات زندگی سر می کنند. اما آنها در مقابل کارهای دیگر می کنند و نیز در متن جامعه ای بسر می برند که این ارزش ها را بهتر می پذیرد.

اما در مورد ما اینگونه نیست. مادر همسر سابقم و مادر من با این شیوه زندگی من موافق نبودند و دائم بفاشار می آوردند. وقتی به خارج آمدم، یکی دو سال اول صرف حل و فصل امور اقامت و پناهندگی شد و هردوی ما توجه مان فقط به این مسئله معطوف بود. زمانی برای ما گرفتن پاسپورت و پیدا کردن وضعیت ثابت به اصلی ترین مسئله تبدیل شده بود. همه این چیزها آمدند و رفتند و زندگی

همان آهنگ همیشگی خودش را پیدا کرد. بدون پاسپورت یا با پاسپورت وضعیت فرق چندانی نکرد.

مشکلات اساسی ما زمانی شروع شدند که همسرم شروع کرد به زیر علامت بردن همه چیز، همه ارزش ها و زندگی گذشته. چرا ما می بایست فعالیت سیاسی می کردیم؟ چرا ما نمی بایست مثل برادر ها و خواهر های دیگر او زندگی آرامی داشته باشیم و ... من سعی می کردم به او بفهمانم که داشتن آرمان و آزادیخواهی و یا مبارزه برای دموکراسی و عدالت را می توان همه جا مشاهده کرد. در آلمان یا سوئد، برزیل یا شیلی و ژاپن. ولی ویژگی کشور ما و وجود يك حکومت خودکامه باعث شده است ما در بیدار شویم. ولی او فکر می کند که در کشورهای جهان سوم بازی با سیاست، بازی با جان است و در این کشورها حکومت ها قادرند همه کاری بکنند.

بحثهای بی سرانجام ما ماهها طول کشید. اما حاضر نبود دوستان من به خانه ما بیایند، جلو او درباره مسائل ایران یا جهان حرف بزنیم، روزنامه به خانه ما بیاید و ... برای او ادامه زندگی مشترک ما فقط در يك شرایط امکان پذیر بود: دست کشیدن از همه چیز و پی زندگی عادی رفتن و یا جدائی. هم پدر و مادر او و هم مادر من جانب او را می گرفتند، البته بدون اینکه با مسئله جدائی موافق باشند. اما راهی که انتخاب شده بود، انتهای جز این نداشت و سر انجام روزها پر ما آنقدر تلخ شدند، اعصاب خردکنی ها آنقدر زیاد شد که برای ما چاره ای جز جدائی باقی نماند. خوشبختانه نداشتن بچه کمک کرد که این کار با درسر کمتری همراه باشد. همسر سابقم اینک در تلاش بازگشت به ایران است و من هم زندگی جدیدی را شروع کرده ام. من قبول دارم - و این را بارها به همسر سابقم هم گفتم - که شیوه برخورد ما به فعالیت سیاسی نادرست و افراطی بوده، ولی هیچگاه نمی توانستم و نمی توانم به آدمی سر بزیر و

مطیع نظم موجود در جامعه تبدیل شوم. شاید اگر می توانستم اینچنین آدمی بشوم، جدائی ما هم هرگز پیش نمی آمد.

* خانم ش. ۲۶ ساله، ۸ سال است که از شوهرش جدا شده است. و دارای يك فرزند ۱۲ساله است. وی در مورد علت جدائی خود می گوید :

من و شوهر سابقم ۱۴ سال پیش در تهران باهم ازدواج کردیم. من در آن موقع دانشجوی بودم و شوهرم کارمند. زندگی ما در اوایل خوب بود. من پس از اتمام درس در خود دانشگاه به کار مشغول شدم و در سال ۱۹۷۸ باهم به خارج از کشور آمدم. قصد ما از سفر اقامت در خارج از کشور نبود، بلکه بیشتر درس و اتمام تحصیلات بود. البته این انگیزه در شوهرم ضعیف تر بود و بیشتر من بودم که دنبال این موقعیت می گشتم. من طی سه سال توانستم دوره دکترا را به اتمام برسانم و طی این مدت از طریق آشنایی های سابق در ایران کارهای کوچکی هم برای سازمان های بین المللی انجام می دادم. در پی اخذ مدرک دکترا توانستم با اعتماد به نفس بیشتر در دانشگاه ونیز در چهارچوب بانک جهانی و یکی دو سازمان بین المللی دیگر برای خودم قراردادهای خوبی دست و پا کنم. اما شوهرم هیچگاه در حقیقت تحصیلاتش را در خارج از کشور جدی نگرفت، به اصرار او از سال ۱۹۸۰ هردو ما پناهنده سیاسی شدیم و او بتدریج جذب کارهای آزاد تجاری شد.

اختلافات ما با سفر به خارج جدی شد. واقع در ایران هم گاهی مشاجرات بین ما رخ می داد ولی وجود خانواده و محیط جامعه باعث می شدند هردوی ما (و بخصوص من) کوتاه بیاییم. سفر به خارج در رابطه ما تغییرات جدی بوجود آورد. اول از همه من پی بردم چقدر رفتار شوهرم در خانه آمرانه و مردسالارانه است. اینرا همیشه می دانستم و همین علت اصلی بسیاری از اختلافات ما بود. اما این موضوع در گذشته برایم تا این حد برجسته نمی

زنان را باید از قید کارخانگی خلاص کرد

کمک به اقتصاد خانواده در خارج از خانه کار می کند از نقش او بعنوان زن خانه دار و کدبانو کاسته نشده است. نقش زن بعنوان کدبانو و مادر همیشه باهم صورت می گیرد. جامعه مرسالار همواره بر این باور است که چون زنان ۹ ماه نوزاد خود را در شکم می پروراند پس از تولد هم می باید این روند ادامه پیدا کند و نگهداری از کودکان بعنوان اصل جدایی ناپذیر از زندگی مادر تلقی شود. مردان نمی خواهند بپذیرند که تربیت کودکان وظیفه پدر و مادر بطور مساوی است. آنها قرنها با طرح شعارهایی همچون «بهشت زیر پای مادران است» کلاه گشایی بر سر زن بعنوان مادر گذاشته اند. آنها می خواهند به زنان بقبولانند که کودکان اصولاً به مادرانشان وابسته تر هستند و سعی می کنند فراموش کنند که این وابستگی مطلقاً ریشه در میزان انرژی و وقتی دارد که زنان برای کودکان خود صرف می کنند.

بنابراین اصولاً پذیرش کارخانگی بعنوان شغل و ارزش گذاری برای آن نادرست است. از این گذشته چه کسی باید بابت کارخانگی زنان به آنها پولی پرداخت کند یکی از پیشنهادهایی که در مجله «زن روزه» مطرح شده است پرداخت این پول توسط شوهر است. این یعنی اضافه کردن نقش کارفرما به نقش شوهر سالارانه مرد درخانه. بعلاوه این پولی است که از این جیب به جیب دیگر شوهران گذاشته می شود چرا که عملاً زنان دوباره این پول را به مصرف شوهر و بچه ها می رسانند. این طرح نه تنها کمکی به بهبود وضع زنان نمی کند بلکه موجب اجباری شدن بازم بیشتر کارخانه و تحقیر بیشتر از جانب شوهران می گردد.

طرح دیگر پیشنهادی مجله «زن روزه» بیمه زنان خانه دار توسط دولت و یا کارفرمایان شوهرانشان و پرداخت حق بازنشستگی به آنان می باشد. اینهم يك قدم دیگر برای وابسته تر کردن زنان از نظر اقتصادی به شوهرانشان است. و این در جامعه مرسالار یعنی اعمال فشار بیشتر بر زنان و ناگزیر کردن آنها از تحمل باز هم بیشتر شرایط دشوار و احساس نا امنی و بی پناهی در صورت جدایی. پرداخت حق بازنشستگی به زنان از آنجا که در کارخانگی عملاً سنی برای بازنشسته شدن وجود ندارد عملی نیست.

کانونهای محلی برای زنان خانه دار هم درمان ریشه ای برای مسئله زنان نیست. در این کانونها هم می توان تصور کرد که یکسری آموزشهایی به زنان داده می شود که در نهایت برای انجام بهتر نقش کدبانوگری آنها خواهد بود.

حل مسایل زنان به دگرگونی های ریشه ای نیاز دارد. تحول باید اساسی باشد و قبل از هر چیزی باید این تحول و دگرگونی در تفکر مرسالارانه حاکم بوجود آید. زنان را باید از قید کارخانگی خلاص کرد. پرداخت حقوق به زنان درازای کارخانگی یعنی تثبیت آنها در ساختار اجتماعیشان، جایی که مهر کارخانگی و مادری را باهم بر پیشانی زن می کوبند.

الله سید محمد موسوی بجنوردی می گوید: «زن هیچ وظیفه ای ندارد که درخانه کار کند. وظایف زن، مسئولیتهای مشخصی است که تماشای به مسئله زناشویی و شوهر داری برمی گردد.» حضرت آیت الله با زیرکی برای «وظیفه و مسئولیت شوهر داری» هیچ تعریف مشخصی را ارائه نمی دهد. لزومی هم ندارد. «شوهر داری» در معنای اسلامی آن فراهم آوردن رضایت خاطر شوهر است که شامل انجام تمام وسایل رفاه و آسایش او در منزل می باشد این رضایت خاطر هم معلوم است چگونه فراهم می شود! در ادامه همین گفتگو ها از نظر يك کارشناس مسایل اقتصادی، خانه دار و بازنشسته يك مفهوم مشترك دارند با این تفاوت که اجتماع از بازنشسته انتظار کار ندارد و فقط به او حقوق می دهد. به همین دلیل بازنشسته مثل زن خانه دار بیکار بحساب نمی آید.

اصولاً مسئله بر سر این نیست که باید کارخانگی شغل بحساب بیاید و در ازای آن مزدی پرداخت گردد یا نه؟ مسئله بر سر این است که چرا کارخانگی باید مختص زنان باشد؟ بر اساس آمار سال ۱۳۶۵ حدود ۲۷ میلیون نفر از جمعیت ایران را افراد ۱۵ ساله و بالاتر تشکیل می دهند از این افراد ۱۰/۵ میلیون نفر به خانه داری مشغولند که از این تعداد تنها حدود ۱۲۲ هزار نفرشان مرد هستند (مرد خانه دار مردی است که نه شاغل باشد و نه جویای کار، محصل هم نباشد و فقط کارهای منزل را عهده دار باشد)

این عدم تناسب وحشتناک بین زنان و مردان خانه دار است که باید از بین برود. کارخانگی باید از حالت تخصص و شغل خارج شده و مانند شخصی ترین کارهای هر فرد بین افراد خانواده تقسیم شود. تحول دگرگونی باید در جهت کردن زنان از خانه و فعالیت آنها در کارهای تولیدی و اجتماعی باشد نه صحنه گذاردن بر کارخانه داری آنها و پذیرفتن آن بعنوان شغل و نگاهداشتن آنها در دایره تنگ خانه و تکرار کارهای غیر خلاق.

«سیمون نو بور» در مورد ارزش کار خانگی می گوید: «این، آن ارزشی است که مردها- بطور کلی تمام انسانها- در آن شریک می شوند و زنان نباید به تنهایی مجبور به انجام آن باشند.» اما سالهای سال است که مردان با دادن القابی چون «کدبانوی نمونه» کارخانگی را تخصصی زنان دانسته و گاه از این هم فراتر رفته و در انجام کارهای خانه اظهار ناتوانی می کنند. آشپزی کردن را امری «ژنتیکی» در زنان تلقی کرده و از اینکه از این نعمت خداداد بی بهره اند

اظهار تلسف هم می کنند. گروهی هم عقیده دارند کارهای خانه برای زنان با لذت همراه است و برای مردان چنین نیست. زن و شوهری وقتی هر دو از محل کار خود باز می گشتند مرد در حالیکه روزنامه می خواند با عنوان اینکه «چای از دست زنش خوشمزه تر است» او را به آشپزخانه می فرستاد.

اتجا هم که زن بعنوان نان آور خانواده و یا

مجله «زن روزه» در ویژه نامه ای که اختصاص به مسائل زنان خانه دار دارد در تمامی صفحات خود ضمن گفتگو با زنان از طبقات و قشرهای مختلف نظرات آنها را در مورد «کار خانگی» و وضعیت زندگی خوششان مطرح کرده است. در همین رابطه گفتگوهایی هم با مسئولین مملکتی دارد. «زن روزه» در لابلای صفحات خود به چند مسئله می پردازد: اول مسئله میزان و ارزش کارخانگی و پرداخت حقوق در ازای انجام آن، دیگر بیمه زنان خانه دار و تشکیل کانونهای محلی برای آنها.

در تمام گفتگو های انجام شده چیزی که بعیان دیده می شود وضعیت غم انگیز زن و نظام مرد سالارانه حاکم بر زندگی او و کلاهی است که به نام اسلام بر سر بدبختی های او می گذارند. و حقیقت این مطلب که گویا اسلام از اول هم با کار زن در خانه مخالف بوده است. بطور مثال آیت

بقیه از صفحه قبل

شد. در اینجا من با مشاهده زندگی همکاران و دوستان غیر ایرانی ام (از اروپایی گرفته تا اهالی امریکای لاتین) بیش از پیش پی بردم که تا چه اندازه رابطه ما نابرابر است. در سال های نخست زندگی در خارج از کشور بار اصلی زندگی بدوش من بود. من بودم که کار می کردم و ایشان بیشتر وقت خود را به ایرادگیری و امر و نهی به همسر و بچه اش می گذرانید.

اختلافات ما باعث شد که هر دو ما بطور جدی دنبال کار و کسب در آمد برویم. همین باعث می شد هر کدام در دنیای متفاوتی با آم های متفاوتی سر و کار داشته باشیم. من بیشتر در دانشگاه و محیط تحقیق بودم و او در کار تجارت. رفتار او با من و پسرم روز بروز غیر قابل تحمل تر می شد. تلقی او از رابطه زن و مرد و برتری که بطور طبیعی برای مرد قائل

بود و انتظار او از من برای اینکه زن حرف شنوا و مطیع می باشم با زندگی جدید من همخوانی نداشت. در کنار این رفتار غیر قابل تحمل او (و البته خانواده اش)، ما حتی قادر نبودیم یکساعت با هم در مورد مسئله خارج از مسائل خانه و یا تجارت حرف بزنیم. او بجز در زمینه تجارت نمی توانست رابطه دیگری برقرار کند و مثلاً در پاره يك واقعه اجتماعی، يك فیلم و یا حتی يك حادثه سیاسی ساعتی با هم حرف بزنیم. بدین ترتیب بود که با اصرار من ما تصمیم گرفتیم از هم جدا شویم. با توجه به رفتار ما و منش او تصمیم گرفتم پسرم را خودم بزرگ کنم. برای من جدایی در حقیقت آغاز يك مرحله جدید در زندگی بود. از این نظر من فکر نمی کنم که اصولاً جدایی زن و شوهر ها خود بخود امری منفی باشد.

تنظیم از پیوند



دو برخورد اساسی با واقعیت گرائی



درفرن بیستم زیبایی شناسی مارکسیستی از دیدگاه های دو نظریه پرداز نامی یعنی متفکر آلمانی والتر بنیامین (۱۹۴۰-۱۸۹۲) و هنرشناس مجار گنورگ لوکاچ (۱۹۷۱-۱۸۸۵) به طرز عمیقی تأثیر پذیرفته است. در مقاله زیر دیدگاههای این دو نظریه پرداز مورد بررسی قرار گرفته است. در نقد مارکسیستی، ادبیات همواره بر پایه شرایط تاریخی پیدایش آن مورد تحلیل قرار می گیرد. از این رو ضرورت دارد که چنین نقدی بر بررسی و درک شرایط تاریخی زاینده آن استوار باشد. ارائه گزارشی از نظریات اندیشمندی چون لوکاچ و بنیامین، بدون بررسی شرایط تاریخی پیدایش آنها، آشکارا عملی ناقص است. یک بررسی بنیادین از تحولات اندیشه های مارکس و انگلس تا امروز باید بر بستر دگرگونیهای اجتماعی انجام گیرد. چنین وظیفه ای از گنجایش این نوشته بیرون است. این نوشته تنها به گزارش برخی از موضوعهای اساسی نظر دارد.

تاریخ و شکل هنری

لوکاچ در یکی از مقالات اولیه خود با عنوان «تحول نمایش مدرن» (۱۹۰۹) می نویسد: «عناصر حقیقتاً اجتماعی در ادبیات همانا شکل است». این برداشت با تفکر مارکسیستی مغایرت دارد. مارکس معتقد بود که ادبیات باید بیانگر وحدت شکل و محتوی باشد. مارکس از این موضوع درکی دیالکتیکی داشت: شکل از محتوی ناشی می شود، اما در رابطه ای دوجانبه نسبت به آن واکنش نشان میدهد. اظهار نظر اولیه مارکس در روزنامه «راینیشسه تسایتونگ» که می گوید: شکل به تنهایی بی ارزش است، مگر شکل یک محتوی باشد. را نیز می توان در مورد نظرات زیبایی شناسی او بکار گرفت.

مارکس در جانبداری از وحدت شکل و محتوی در حقیقت ادامه دهنده مکتب هگل است. هگل بر این نظر بود که: «هر محتوای مشخصی شکل متناسب با خود را تعیین می کند». از نظر او تاریخ هنر در حقیقت تاریخ روابط متغیر میان شکل و محتوی میباشد. مارکس همچنین بر این نظر بود که شکل اثر هنری، تنها به سلیقه هنرمند نیست بلکه از نظر تاریخی توسط محتوی نیز تعیین می شود. این تصور دیالکتیکی در برابر دو نظر متضاد قرار می گیرد: از یک سو موضوع مکتب شکل گرایان که از نظر ایشان محتوی تنها یکی از عملکردهای شکل است؛ و از سوی دیگر دیدگاه پیروان مارکسیسم عامیانه (سطحی) که شکل هنری را عنصری می دانند که بطور مصنوعی از بیرون بر محتوی اعمال می شود. نظر لوکاچ را به عنوان هشدار در برابر طرز تفکر دوم میتوان تلقی کرد:

لوکاچ معتقد است که حامل حقیقی ایدئولوژی در هنر همانا شکل است. تاریخ بر اثر ادبی تأثیر معینی دارد.

این نظر که شکل ادبی، خود ایدئولوژیک است به چه معنی است؟ تروتسکی در «انقلاب و ادبیات» می گوید: «رابطه میان شکل و محتوی توسط این واقعیت تعیین می شود که شکل نوین زیر فشار درونی و نوعی درخواست جمعی روانی، کشف شده، ارائه و تحول می یابد؛ پدیده ای که مانند همه چیز ریشه های اجتماعی خویش را داراست.» به سخن دیگر رویدادهای مهم در شکل های ادبی به دنبال تغییرات مهم در حوزه ایدئولوژی پدید می آیند. این شکل های نوین، بیانگر شیوه های نوین درک واقعیت اجتماعی و

مناسبات نوین میان هنرمند و مخاطب اوست.

بی تردید، هیچ رابطه ای ساده ی متعارفی میان تغییرات در شکل ادبی و تحولات ایدئولوژیک وجود ندارد. شکل ادبی از استقلال فراوانی برخوردار است. شکل ادبی، در تحول از دیالکتیک خاص خود پیروی می کند. شکل ادبی تا حدی در هماهنگی با فشارهای درونی خود تحول می یابد و به سادگی به نوسانهای جریان ایدئولوژیک تن نمی دهد. اما بی شک نویسنده هنگام گزینش شکل دلخواه، موارد گزینش را در محدوده های ایدئولوژیک می یابد. نویسنده می تواند شکل های موجود را تحریف یا باهم ترکیب کند، اما این شکل ها به تنهایی و تحریفی که نویسنده از آنها به عمل می آورد، در بردارنده مفاهیم ایدئولوژیک هستند.

لوکاچ موضوع شکل ادبی را دقیقاً بررسی کرده است. وی در نوشته های دوران پیش مارکسیستی اش، درنگرش به «رمان» به عنوان «حماسه بورژوازی» از هگل پیروی می کند. (نگاه کنید به «نگره ی رمان» اثر لوکاچ):

در جامعه ی یونان، بشر با کیهانی روبروست که در جهان درست و کامل مفاهیم تغییر ناپذیر که با درخواست های روحی او متناسب است، حرکت می کند. زمانی که یکپارچگی هماهنگ بشر و جهان از میان می رود، رمان پدید می آید. قهرمان قصه اکنون در جستجوی تمامیتی است بیگانه با دنیایی که برای بیان کردن خواسته هایش یا بیش از اندازه بزرگ، یا بیش از اندازه کوچک است.

لوکاچ در دوره مارکسیستی اش این طرز تفکر را رد می کند، اما در بسیاری از آثار او در این دوره نیز همین تأکید هگلی دیده می شود. از نظر لوکاچ مارکسیست، بزرگترین نویسندگان آنهایی نیستند که تمامیت هماهنگ زندگی انسانی را

بازسازی میکنند. در جامعه ای که در آن روان همگانی و نیروی فکری وحسی، اجتماعی و فردی توسط «بیگانه گرایان» سرمایه سلاری» در حال از هم گسیختن است، نویسنده بزرگ کسی است که این مجموعه اضداد را به تمامیت پیچیده ای برگرداند. از اینرو داستان او باید بازتاب پیچیدگی واقعیت اجتماعی باشد و به ستیز با بیگانه گرایان و انحطاط جامعه بپردازد-تصویر غنی و چند رویه ای از تمامیت روابط انسانی ارائه دهد.

لوکاچ چنین هنری را «واقعیت گرایان» می نامد و آن را دربرگیرنده مجموعه آثار یونان، شکسپیر و حتی بالزاک و تروتسکی می داند. از نظر او سه دوره بزرگ واقعیت گرایان تاریخی اینها هستند: دوره یونان باستان، دوره رنسانس و دوره ی ابتدائی قرن نوزده فرانسه. یک اثر ادبی «واقعیت گرا» از نظر مجموعه روابط پیچیده و فراگیر میان انسان، طبیعت و تاریخ، اثری غنی است. این روابط «شاخص ترین» ویژگی یک مرحله خاص تاریخی را تجسم بخشیده و آشکار میکنند. منظور لوکاچ از ویژگی «شاخص» آن دسته نیروهای ناپیدای موجود در جامعه است که از نظر تاریخی مهمترین و مترقی ترین محسوب شده و ساختار درونی و پویایی های جامعه را آشکار می کنند.

از این رو کار نویسنده رئالیست اینست که این گرایشهای «شاخص» را در قالب شخصیت ها و کنش هایی که به گونه ای حسی خلق شده اند، جاری کند. از اینرو وی باید به درون پدیده ی تصادفی زندگی اجتماعی رسوخ کرده و ماهیت و

اساس شرایط را آشکار کرده، و با گزینش و آمیزش آنها در شکلی کامل از آنها الحظت زنده خلق کند.

از نظر لوکاچ اینکه نویسنده، توانا به انجام این کار است یا نه- نه تنها به چیره دستی شخصی وی که به جایگاه وی در تاریخ بستگی پیدا می کند، نویسندگان مهم واقع گرا از زمینه ای تاریخی که آشکارا در حال شکل گیری است، برمی خیزند؛ به عنوان نمونه، «رمان تاریخی» به عنوان یک «نوع ادبی» در مقطع تلاطم انقلابی اوایل قرن نوزدهم پدید می آید که به نویسندگان این امکان را می داد که دوران خود را به صورت تاریخ ثبت کنند. اما بزودی واقعیت گرایان، فارغ از شرایط تاریخی که آن را به وجود آورده، از سویی به «طبیعت گرایان» و از سوی دیگر به «شکل گرایان» تنزل پیدامی کنند.

از نظر لوکاچ، نقطه عطف، شکست انقلابهای اروپا در سال ۱۸۴۸ است. با پایان یافتن این دوران

مترقی که قدرت بورژوازی، ستیز طبقاتی را متوقف و راه را برای بورژوازی بازمی کند تا و خلیفه حقیقی و پیش پا افتاده خود یعنی تحکیم نظام سرمایه داری را به انجام برساند. از این پس بورژوازی، آرمانهای انقلابی گذشته خود را به فراموشی سپرده، واقعیت را تاریخ زدایی کرده و جامعه را به عنوان واقعیتی طبیعی می پذیرد. بالذات آخرین مبارزات بزرگ این دوره را در مبارزه با برده سازی بشر توسط سرمایه سالاری ترسیم می کند، درحالیکه جانشینانش به گونه ای منفعل جهان منحنی سرمایه سالار را ثبت می کنند.

در ادبیات جای این برخورد ملهم از تاریخ را، سبکی گرفته است که لوکاچ آن را «طبیعت گرایی» می نامد: که عبارتست از شکل انداختن واقعیت گرایی. ناتورالیسم امیل زولا رویه بیرونی جامعه را بدون نفوذ به جوهر واقعی آن تنها با عکسبرداری یا ز تولید می کند. در این سبک جزئیات به نکت ضبط شده جای خود را به توصیف ها و ویژگی های «شاخص» می دهند.

«شکل گرایی» به مسیری متضاد می افتد اما باز گرفتار همان نبود مفهوم تاریخی است. بشر در واژه های بیگانه گشته ی کافکا، جویس و کامو از تاریخ تهی شده و واقعیتی و رای خویشتر، ندارد. شخصیت به وضعیت های ذهنی خلاصه می شود و واقعیت عینی به آشفته گی غیرقابل درک دچار می گردند. شخصیت ها در این گونه آثار گرفتار یاس و از روابط اجتماعی تهی هستند و تاریخ مبهم و به حد گذشت زمان تخلف می یابد. اشیاء فاقد معنی و تنها محتمل ارائه می شوند. بدین ترتیب «نماد گرایی» راه به «تمثیل» می برد، که اصل اندیشه های پایدار را رد می کند. اگر «طبیعت گرایی» را نوعی عینیت گرایی انتزاعی و «شکل گرایی» را «ذهنیت گرایی» تجریدی بدانیم، باید گفت که هر دو از شکل هنری اساساً دیالکتیکی (یعنی واقعیت گرایی) دور می شوند که شکل در آن کل و جزء، جوهر و هستی، تیپ و شخصیت را به هم وصل می کند.

نقد دیدگاه لوکاچ

به طور عمده از دو جنبه مورد انتقاد قرار گرفته است:

از یک سو برشت که سخت از او انتقاد می کند که لوکاچ از واقعیت گرایی قرن نوزدهم بتی می سازد و این موضوع چشم او را در برابر مهمترین نمونه های هنر نوین نابینا می کند.

از سوی دیگر استالینیست ها او را به دلیل بی علاقی به «رنالیسم سوسیالیستی» ملامت می کنند.

ضعف دیدگاه لوکاچ به خاطر پذیرش استالینیسم است. پیروی بی چون و چرای او از سیاست های استالین و ستایش شرمسارانه اش از نویسندگان بی اهمیت ضد فاشیست امری تصادفی نیست. لوکاچ گاه به داوری اثر هنری بر مبنای ضرورت های سیاسی گرایش پیدا می کند. هر چند که مارکس خود بارها به این تناقض اشاره می کند که در بسیاری از کارهای بزرگ هنری آنچه بیان می شود متضاد با نظریات سیاسی گویندگان است.

هنر و تولید

تا کنون از ادبیات به عنوان شکل هنری، سیاست وایدنولوژی سخن رفته است. اما باید افزود که ادبیات، صنعت هم هست. هنر بیش از هر چیز کارکردی اجتماعی است. می توان ادبیات را فقط یک متن دانست، اما می توان آن را به عنوان فعالیتی اجتماعی هم تصور کرد، نوعی تولید اجتماعی-اقتصادی که با انواع تولیدات مشابه ارتباط پیدا می کند.

این، اساساً دیدگاهی است که بنیامین برمی گزیند. وی در مقاله جسورانه اش «نویسنده به عنوان تولید کننده» (۱۹۳۴) می گوید که نقد مارکسیستی به طور سنتی جایگاه کار ادبی را به روابط تولیدی حاکم محول می کند. اما بنیامین، پرسش دیگری را مطرح می کند: جایگاه کار ادبی در چارچوب روابط تولیدی چیست؟

به عقیده بنیامین، هنرمند انقلابی نباید بدون موضوع انتقادی نیروهای موجود در فرایند تولید اثر هنری را بپذیرد، بلکه باید این نیروها را شکل داده، و در آنها انقلاب به وجود آورد. بدین ترتیب هنرمند روابط اجتماعی نوینی میان خود و مخاطبش می آفریند. از این رو مسئله نه فقط بیان «پیام» انقلابی از طریق رسانه های موجود، بلکه انقلابی کردن خود رسانه هاست. از نظر بنیامین «تئاتر حماسی» برشت، الگویی است که بر اساس آن می توان نه تنها محتوای سیاسی هنر، بلکه بستگاه تولید کننده ی آن را هم تغییر داد. به نظر برشت، و خلیفه تئاتر بازآفرینی واقعیت های موجود نیست بلکه ارائه این موضوع است که چگونه شخصیت ها و اعمالشان که زاده تاریخ هستند، می توانستند متفاوت باشند. بدینسان نمایش الگوی فرایند تولید می شود. نمایش کمتر بازتابی از واقعیت اجتماعی بلکه بازتابنده به سوی آنست. بازیگران به جای همزبانی با نقش ها، فرا می گیرند که از آنها فاصله بگیرند، تا تماشاگر بداند که آنها بازیگرند و نه شخصیت های زندگی واقعی.

شکل هنری و تولید

نظریه هنر انقلابی بنیامین به موضوع شکل هنری بعد تازه ای می دهد. شکل هنری، که از دیرباز زیبایی شناسان آن را پاس می داشتند، با این نظریه مفهوم جدیدی می یابد. شیوه های تولید هنری در جامعه، نه تنها در تعیین روابط اجتماعی میان «تهیه کنندگان» و «مصرف کنندگان» هنری که همچنین در چگونگی شکل ادبی اش تاثیر می گذارند.

کار هنری که در بازار به هزاران مصرف کننده ناشناس فروخته می شود از نظر شکل با کاری که تحت یک نظام سرپرستی تهیه می شود فرق می کند، همانطور که نمایشی که برای تئاترهای عامه پسند نوشته می شود از نظر قراردادهای شکلی با آنچه که برای تئاتر خصوصی در نظر

گرفته می شود، متفاوت است. روابط تولید هنری در مورد دوم درونی بوده و شکل را از درون تعیین می کند.

بنیامین می گوید:

«تصور ما از واقعیت گرایی باید گسترده و سیاسی باشد و به تمامی قراردادهای ناظر باشد. نباید این واقعیت گرایی را از آثار ویژه موجود اخذ کنیم، بلکه باید از هر وسیله، کهنه و نو، آزموده و نا آزموده، برگرفته از شکل هنری یا جای دیگر استفاده کنیم تا واقعیت را به بشر در قالبی ارائه دهیم که بشر بتواند بر آن تسلط یابد.»

این زیبایی شناسی ماتریالیستی حاوی انتقاد شدیدی از این برخورد ایدئالیستی است که تمامیت شکلی یک اثر هنری هم آهنگی از بست رفته را به آن باز می گرداند یا هماهنگی آینده آنرا از پیش تعیین می کند. به عنوان نمونه هگل و خلیفه هنر را فراخوانی و تحقق تمامی نیروهای درونی بشری می داند، درحالیکه برشت بیشتر نگران امکانات فنی خاصی بود که امکان پذیری این موضوع را تعیین می کرد.

بهرحال خطری ذاتی در این توجه به شالوده ی تکنولوژیک هنر دیده می شود. این همان دام «تکنولوژیسم» است. این باور که نیروهای تکنیکی تاریخ را به جلو می رانند، گاهی برشت و بنیامین را به همراه برده است. آنها توضیح نمی دهند که چگونه تحلیل یک اثر هنری به عنوان محصول تولید شده را می توان با تحلیل آن به عنوان یک نوع شیوه ی تجربه درهم آمیخت. این موضوع مارا به مسئله ای راهنمایی می کند که امروزه بسیار مورد بحث است و درای محدوده این مقاله قرار می گیرد:

رابطه ی درونی میان زیوبنا و روبنا در هنر، میان هنر به عنوان تولید و هنر به عنوان تکنولوژی.

رامین جوان



کمک های مالی رسیده

فری از آمریکا معادل ۵۰ فرانک
فرهاد شیفته از سوئد ۲۰۰ کرون

چرا کمونیسم؟

کارل چاپک

ترجمه: ف. شیوا

کارل چاپک Karel Capek (۱۸۹۸-۱۹۳۸) نویسنده بزرگ چک طرفدار پرشور دمکراسی و مبارز سرسخت ضد نازیسم بود. اما پس از روی کار آمدن کمونیستها در چکسلواکی، انتشار و خواندن آثار چاپک در آن کشور ممنوع گردید. تنها اکنون پس از دگرگونی های چند سال اخیر در چکسلواکی و اروپای شرقی است که مردم آن سامان باردیگر امکان خواندن آثار چاپک و ازجمله مقاله حاضر را یافته اند. برخی از آثار چاپک در سالهای دور به فارسی نیز ترجمه و منتشر شده اند.

چرا کمونیسم نیستیم؟ این پرسش ناگهانی درمیان جمعی مطرح شد که حاضران استعداد هرکاری را داشتند، جز پرداختن به سیاست. بی شک هیچیک از آنان ممکن نبود بپرسد «چرا من عضو حزب دهقانان نیستیم؟» یا «چرا سوسیال دمکرات نیستیم؟» عضو حزب دهقانان نبودن هنوز به معنی داشتن باور و جهان بینی معینی نیست. اما کمونیست نبودن یعنی آن که شخص غیر کمونیست است. کمونیست نبودن تنها یک نظرعدایی نیست، یک باور و اعتقاد راسخ فردیست.

شخص من باشتیدن این پرسش نفسی براحتی می کشم، زیرا هرگز نیاز شدیدی به بحث و جدل با کمونیستها احساس نکرده ام، بلکه همواره خواسته ام از کمونیست شدن بهره‌میزم و توضیح بدهم که چرا نمی توانم کمونیست باشم. البته اگر کمونیست می شدم، بسیار راحت تر می بودم. در آن صورت با این رویا بصری پردم که به کارآمدترین شکل ممکن به بهتر شدن جهان یاری کرده ام؛ خیال می کردم که درکنار فقیران و رویاروی ثروتمندان، درکنار گرسنگان و دربرابر مال اندوزان جای گرفته ام. در آن صورت قالب هائی داشتم و بخوبی می دانستم که درباره هرچیزی چه فکری باید بکنم، ازچه چیزی باید نفرت داشته باشم و به چه چیزی بی اعتنا باشم. بجای همه اینها من همچون ماهی درخشکی هستم، بااستهای خالی، بدون سپر و محافظ آئین و باوری ویژه. ناتوانی خود دریاری به جهان را حس می کنم و اغلب نمی دانم چگونه وجدانم را ازعذاب برهانم. اما اگر قلب من درجانب فقیران است، پس چرا با اینهمه کمونیست نیستیم؟ زیرا که من درجانب فقیران هستم.

من آنهتان تنگدستی عربان و تومسوف ناپذیری را دیده ام که همه آنچه داشته ام مایه شرمم بوده است. هرچا که بوده ام، ازکاخها گریخته ام و ناگزیر بوده ام که درنتش تحقیرآمیز ناظری سرگشته زندگی فقیران را تماشاکنم. تماشاکردن کافی نیست، و احساس همدردی نیز کافی نیست. من می بایست زندگی آنها را تجربه می کردم. اما چه کنم که از مرگ می ترسم. این تنگدستی نکبت بار و غیرانسانی دربرنامه هیچ حزبی وجود ندارد. دراعماق این پیغوله های ترسناک، درآنچائی که حتی یک میخ نیست تا رختی بر آن بپاویزید و کهنه پاره ای نیست که سر بر آن بگذارید، کمونیسم ازفاصله ای ایمن فریاد می زند: گناه بگردن نظام اجتماعی است. پس از دو سال، یاپس از ۲۰ سال آتش انقلاب شعله خواهد کشید و آنوقت...

فرا عضو هیچ حزبی نیستند، بلکه تفاله های دورانداخته شده و بی شکلی هستند. آنها هرگز از پله های نردبان حاکمیت بالا نمی آیند، گوهر کس بر رأس آن نشسته باشد. گرسنگان نمی خواهند حکومت کنند، بلکه چیزی برای خوردن می خواهند. امور مربوط به تنگدستی ربطی به این ندارد که چه کسی در رأس قدرت است. این امور بستگی به احساسات ما انسانها ندارد. تنگدستی نه یک نهاد یا طبقه، بلکه یک بدبختی است. هریرا که نیازی به کمک انسانی قوری پیش می آید، من در پیرامون خود سرمائی ناشی از نظریه تضاد و حاکمیت طبقاتی احساس می کنم. من نمی توانم کمونیست باشم، زیرا که اخلاقیات کمونیستی فاقد عنصر کمک به انسانهاست. زیرا که کمونیسم موعظه می کند که کل نظامهای اجتماعی باید برپا شده شوند و هرگز نمی گوید که قسمت معیوب نظامهای اجتماعی، یا همان تنگدستی، باید از میان برود. زیرا که حتی اگر کمونیسم بخواهد به فقیران کمک کند، کمک خود را مشروط می کند: ابتدا باید ما به قدرت برسیم و آنگاه، شاید، نوبت شما فقیرانست. افسوس که حتی این رستگاری مشروط نیز درجائی تضمین نشده است.

فقیران توده متشکلی نیستند. هزار کارگر می توانند به یک کارگر درتلاش او برای زنده ماندن کمک کنند. اما هزار فقیر نمی توانند حتی برای یک تکه نان به فقیر دیگری کمک کنند. یک انسان فقیر و گرسنه و بی پناه، بکلی تنهاست. زندگانی او سرگذشتی ویژه و یگانه و ناهماتند با زندگانی دیگران و موردی فردیست، زیرا که خود ساخته و حادثه ایست که در مورد هر فرد روی داده است، حتی اگر آنقدر شبیه بدبختی دیگران باشد که گوئی از یکدیگر نسخه برداری کرده اند. تمامی جامعه را به وسیله ای سروته کشید و آنگاه خواهید دید که فقیران بار دیگر به قعر جامعه سقوط می کنند و چه بسا جمع تازه ای هم به آنها می پیوندند.

واضح است که من حتی سرموشی اشرافی نیستم، اما به ارزشمندی توده ها باور ندارم. البته شاید کس دیگری هم بجد اظهار نمی کند که توده ها باید به حاکمیت برسند. توده ها فقط ابزار مادی رسیدن به هدفهای معینی هستند. آنها صاف و ساده ابزاری سیاسی هستند: باید هر اتسانی را در قالب ویژه ای گنجانند تا درصاف ابزار مادی توده ها قرارگیرد. باید لباسی از پارچه ای هم رنگ و همجنس باعده ای دیگر و یا لباسی از نظریات معینی بر او پوشانند، و افسوس که این لباس نظری از آن گونه نیست که بتوان پس از پایان خدمت وظیفه پدرش آورد.

من شاید می توانستم خود را راضی کنم که برای کمونیسم ارجی قائل شوم، بشرطی که کمونیسم می آمد و صادقانه به کارگر می گفت: «من چیزهائی از تو می خواهم، اما دربرابر قولی به تو نمی دهم. من می خواهم که تو مهره ای، واحدی و ابزاری برای من باشی، همانطور که در کارخانه مهره و واحد و ابزار هستی. تو باید مطیع و خاموش باشی، همانگونه که در کارخانه مطیع و خاموش هستی. درعوض، زمانی، آنگاه که همه چیز دگرگون شود، توهمنائی خواهی شد که هستی. ممکن است وضع تو بهتر یا بدتر شود که آنرا من نمی توانم تضمین کنم. نظم جهانی در مناسبت پاتو نه سخاوتمندتر و نه دوستانه تر رفتار خواهد کرد، اما درهرحال عادلانه تر خواهد بود.»

پس چه باید کرد؟ درباره خودم می توانم بگویم که من خود را چندان با واژه «پیشرفت» دلداری نمی دهم. من فکر می کنم که تنگدستی تنها پدیده ای درجهان است که پیشرفت نمی کند، بلکه با هرج و مرج بسیار گسترش می یابد. اما نمی توان مسأله فقیران را به نظام دیگری درآینده محول کرد. اگر بتوان اصولاً زمانی به آنها کمک کرد، باید همین امروز این کمک را شروع کرد. با این وجود، پرسش این است که آیا جهان امروز از توان اخلاقی کافی برای این کار برخوردارست یا نه. کمونیسم می گوید که فاقد این توان اخلاقیست. بسیار خوب، درست با همین انکاراست که راه ما از یکدیگر جدا می شود. واضح است که من نمی خواهم ادعاکنم که عدالت مطلق به وفور در این جامعه پرفساد ما وجود دارد. اما در وجود هریک از ما اهالی این جامعه پرفساد تکه کوچکی عدالتخواهی وجود دارد و من فکر نمی کنم که ما پس از مدت زیادی تلاش و سروسخت چنباندن می توانیم در مورد عدالت درخور و راستینی به توافق برسیم. کمونیسم می گوید که ما نمی توانیم به توافق برسیم. از قرار معلوم آنها دراصل در ارزش انسانی افراد تردید دارند، اما به این مورد اندکی بعد خواهیم پرداخت. جامعه امروز با ایجاد نهادهائی برای اندکی کمک به بیکاران و سالمندان، چیزی از دست نداده و فروپاشیده است. من نمی گویم که این کمک کافیست، اما اهمیت دارد: هم برای فقیران و هم برای من که ببینیم که می توان چنین کمکی را مستقیم و درجا به نیازمندان رسانید، بی آنکه نیازی به انتظار اضطراب آلود برای لحظه باشکوه به اهتزاز درآمدن مشعل انقلاب وجود داشته باشد. اعتقاد به اینکه مسأله فقیران مسأله امروز است و نه مسأله آینده، البته یعنی کمونیست نبودن. باور به اینکه تکه ای نان و قدری گرما دربخاری، امروز و همین لحظه، مهم تر از انقلاب بعد از بیست سال است، یعنی اینکه انسان گرایش شدید غیرکمونیستی دارد.

عجیب ترین و غیرانسانی ترین جنبه کمونیسم نحوه نگرش منفی آن است، یعنی اینکه می گویند «هرچه بدتر، بهتر». اگر یک دوچرخه سوار

صدور انقلاب

توضیح :

هیأت تحریریه راه آزادی، مصاحبه روزنامه کامسامولسکایا پراودا را با شرق شناس و مورخ شوروی، خانم نینا کوزنتسوا، از آن جهت به اطلاع خوانندگان خود می‌رساند که هم به گوشه‌های جالبی از تاریخ معاصر ایران می‌پردازد و هم بویژه بدان سبب که برای اولین بار در مطبوعات رسمی شوروی، در رابطه با واقعه جنگل و ماجرای آذربایجان، صریحاً از صدور انقلاب و دخالت شوروی صحبت به میان آمده است. البته خانم کوزنتسوا حرف خود را با استناد به منابع غربی مطرح می‌سازد که خود نشان می‌دهد هنوز کار اصلی و واقعی که باید با استفاده از آرشیوهای وسیع و نست اوک موجود در شوروی صورت بگیرد، آغاز شده است. این نقصان بزرگ را خود مورخ تأکید می‌کند.

انتشار این مصاحبه به معنی تأیید همه تحلیل‌ها و برداشتهای ایشان از جریان جنگل و ماجرای آذربایجان نیست. بعضی گفته‌های ایشان نشانگر محدودیت اطلاعات مورخان شوروی از تاریخ جنبش‌های سیاسی ایرانست. مثلاً اینکه «ارشیور آوانسیان یکی از مؤسسان» فرقه دموکرات آذربایجان بوده است، خطای فاحشی است. ر. آوانسیان از مخالفان سرسخت آن بود و خاطرات سیاسی وی که اخیراً از سوی حزب دموکراتیک مردم ایران انتشار یافته است، گویای آنست. نظر مورخ در باره سلطان زاده که گویا ایرانی نبوده است، باز یک خطای نابخشودنی است. کافیسیت به انتشارات مزدک و نوشته‌های آقای خسرو شاکری درباره سلطان زاده مراجعه شود. همانگونه که گفتیم، با وجود نقائص تاریخی، مطالعه این مصاحبه، مخصوص برای نسل جوان مفید است.

مسئله شگفت‌انگیز اینکه ما با بسیاری از صفحات تاریخ خود از طریق نشریات خارجی آشنا می‌شویم و هر بار که در مطبوعات «آنها» به فاکت‌هایی برخورد می‌کنیم که هیچگاه در نشریات ما منعکس نشده بودند بلافاصله این سؤال برایت پیش می‌آید که آیا ما خود را می‌شناسیم؟

بنا به نوشته روزنامه ایرانی «تهران تایمز»: بعد از جنگ جهانی دوم، استالین تا پایان عمرش نقشه‌ها الحاق آذربایجان ایران را به آذربایجان شوروی تعقیب می‌کرد و برای اجرای این نقشه در آذربایجان ایران یک تشکیلات بی‌اراده و آلت دست بنام فرقه دموکرات آذربایجان بوجود آمد. قبلاً نیز در این باره مطالب مشابهی شنیده می‌شد. ما برای اینکه بدانیم اطلاعات مورخین کشور ما از آنچنان نقشه‌های استالین تا چه حدودی است به شرق شناس و نامزد علوم در رشته تاریخ، نینا کوزنتسوا مراجعه کردیم و پای صحبت ایشان نشستیم.

نینا کوزنتسوا می‌گوید: تا به امروز محققین شوروی کوچکترین دسترسی به مدارک مربوط به این دوره نداشته‌اند و ندارند. لکن وقایع این سالها برای ما در حکم «اسراری» هستند که همه از آن آگاهند. ما از این حوادث از خلال مطالب مفصلی که در کشور های غربی و ایران در این باره به چاپ رسیده‌اند آگاهی یافتیم و از اظهارات دیپلمات‌ها و نظامیان شوروی که در آن دوران شاهد این وقایع بوده‌اند میتوان در مورد صحت این نوشته‌ها قضاوت نمود.

کامسامولسکایا پراودا - بنظر می‌رسد که برای روشن کردن بیشتر این وقایع که بلافاصله بعد از پایان جنگ جهانی دوم به وقوع پیوستند و در واقع ریشه‌های عمیقی در گذشته دارند، ضروریست از

حوادث سالهای دورتر سخن بمان آوریم. آنقدر که من اطلاع دارم استالین قصد داشت سرزمینی را که در شمال غربی ایران آذربایجان نام دارد ضمیمه آذربایجان شوروی کند که قبل از انقلاب اکتبر به نام دیگری خوانده میشد.

نینا کوزنتسوا - بلی صحیح است که از قرن‌ها قبل استان کنونی ایران را در جنوب رود ارس آذربایجان می‌نامیدند و این سرزمین در قلمرو حکومت‌های مختلفی بود که طی تاریخ در این منطقه بوجود آمده و منقرض شده‌اند. لکن به مناطق واقع در شمال ارس که امروز آذربایجان شوروی نامیده میشود یونانی‌ها نام آلیانی داده بودند و عرب‌ها آن را اران می‌نامیدند. ضمناً در نوشته‌های علمی معاصر سراسر جهان به این نامگذاری استناد می‌شود.

از قرن یازدهم میلادی قبایل ترک در این مناطق مستقر شدند که بعدها اکثریت ساکنان اران و آذربایجان را تشکیل میدادند.

ک. پ - اما بعد ها در این سرزمین حکومت‌های نیمه مستقل خان‌های گنجه و شیروان و شکلی و غیره بوجود آمدند که تا اوائل قرن نوزدهم میلادی تابع حکومت ایران بودند. میخواستم بدانم سرنوشت بعدی این حکومتها چگونه بود؟

ن. پ - طبق قرارداد های گلستان و ترکمن‌چای، خان نشین‌های شمال ارس وارد ترکیب امپراتوری روسیه شدند. در سال ۱۹۱۱ میلادی در ماوراء قفقاز مسلمان حزب مساوات تأسیس شد. برنامه این حزب تشکیل حکومت مستقل ترک بود که بعد ها میبایستی به اتحاد مناطق شمال و جنوب رود ارس منجر میشد. منطقی که برای این اتحاد ارائه میکردند این بود که ساکنان این دو منطقه از لحاظ قومی (Ethniq) هم - گون هستند و زبان و مذهب و فرهنگ مشترک دارند. در سال ۱۹۱۸ جمهوری دموکراتیک آذربایجان به رهبری مساواتی‌ها بر پا شد که دو سال دوام داشت و بسال ۱۹۲۰ به کمک ارتش یازدهم سرخ در اینجا حکومت شوروی بنام جمهوری سوسیالیستی شوروی آذربایجان مستقر گردید.

ک. پ - لکن قبل از اینکه به حوادث دوران بعد از جنگ جهانی دوم بپردازیم لازم است یاد آوری کنیم که در سال ۱۹۲۰ در محدوده ایران جمهوری شوروی گیلان تأسیس گردید که بسیاری از مورخین غربی آنرا نتیجه «سیاست صدور انقلاب» دولت شوروی میدانند. آیا این مسئله حقیقت دارد؟

ن. ک - بسیار خوب، کوشش میکنیم که جریان آن حوادث را بررسی کنیم: طی سالهای جنگ جهانی اول با وجود اینکه دولت ایران اعلام بیطرفی نموده بود ارتش‌های ترک، آلمانی، و انگلیسی و روسی وارد این کشور شدند و طبیعی است که آزادی خواهان ایرانی مبارزه برای خروج این نیروهای بیگانه را آغاز کردند. جنبش آزادیبخش ملی را در ایالت گیلان میرزا کوچک خان رهبری میکرد. این پورژوا - دموکرات گیلانی که پرورش یافته مکتب مذهبی - سنتی ایران بود گروه‌های پارتیزانی تشکیل داد که خود را «جنگلی» می‌نامیدند و برای استقلال ایران مبارزه میکردند.

ک. پ - اما بعد از انقلاب اکتبر هنگامیکه دولت شوروی بسیاری از موافقت‌نامه‌ها و قرارداد هائی را که مابین روسیه تزاری و دولت ایران منعقد شده بودند لغو کرد هدف و برنامه جنگلی‌ها تحقق پذیر تر به نظر می‌آمد.

ن. ک - کاملاً صحیح است، ولی پس از پایان جنگ جهانی اول نیروهای انگلیسی در جنوب ایران باقی ماندند و علاوه بر این در سال ۱۹۱۹ میان بریتانیای کبیر و ایران موافقتنامه‌ای به امضاء رسید که محتوی اصلی آن تحت الحمایگی ایران بود. بدین ترتیب دولت انگلستان

راه آزادی در ادامه بحث آزاد پیرامون مسئله ملی در ایران اینبار دومقاله از میان مقالات رسیده را به اطلاع خوانندگان می‌رساند. لازم به تذکر است که چاپ این مقالات در چهارچوب يك بحث آزاد و پوز صورت می‌گیرد و تلاش راه آزادی اینست که همه نظریات موجود در این زمینه طرح شوند تا امکان يك برخورد واقعی آن بوجود آید. هدف از طرح این بحث نه جمع بندی است و نه نتیجه گیری بلکه فقط ایجاد يك زمینه بحث جدی است.

بحث آزاد پیرامون مسائل ملی و حقوق اقلیتها

علی اصغر حاج سید جوانی

ایران ملك مشترك مردمی است که در آن زندگی می‌کنند

روزنامه راه آزادی :

در نامه مورخ ۲۷ فروردین ۱۳۷۰ خود از من خواسته‌اید نظر خود را در زمینه مسائل ملی و ملیت و خود مختاری و اختلافاتی که در مجموعه این بحث در میان افراد و گروه های سیاسی وجود دارد بیان کنم ، من نظرم را با نقل اولین جمله از نامه شما طرح می‌کنم :

شما نوشته‌اید : « با حرکت از این واقعیت که کشور ایران از اقوام و ملیت های گوناگونی تشکیل شده است و ... اگر وجود « اقوام و ملیت های گوناگون » را در « کشور ایران » يك « واقعیت » بدانیم در این صورت باید بدون تعارف و مجامله قبول کنیم که مقوله ای بنام « ملت ایران » وجود ندارد. زیرا ما با يك واقعیت روبرو هستیم نه با دو واقعیت ؛ یعنی نمی‌توانیم بگوئیم : ملت ایران تشکیل می‌شود از ملل کرد و ترک و عرب و لر و بلوچ و گیلک و ترکمن و ...

ما در فرهنگ رایج سیاسی نمونه کشور کثیرالملله داریم مثل اتحاد جماهیر شوروی اما نمیتوانیم بگوئیم ملت روس تشکیل می‌شود از ملل روس و ارمنی و آذربایجانی و گرجی و اوکرائنی و تاتار و ملدوای و بالت و ترک و تاجیک و ...

بهمین جهت است که در امپراطوری تزاری تکلیف معین بود، یعنی این امپراطوری نام مشخصی داشت به اسم امپراطوری روسیه . اما نام « اتحاد جماهیر شوروی » مبین يك ملت یا يك هویت ملی نبود و شوخی تاریخ یا واقعیت انکار ناپذیر اینست که پس از هفتاد و چهار سال از تأسیس این نام دیگر چیزی از « اتحاد » و « جماهیر » و « شوروی » باقی نمانده است .

به نمونه دیگری برای ادای مقصود اشاره کنم : در کشور سوئیس مردم ساکن هر سه بخش آلمانی زبان و فرانسوی زبان و ایتالیایی زبان از نظر ملیت و هویت ملی سوئیس هستند و هرگز نمی‌گویند : « کشور سوئیس تشکیل می‌شود از سه ملت فرانسوی و ایتالیایی و آلمانی » .

مقصود من از ذکر این دو نمونه اینست که اگر وجوه اختلاف زبان و مذهب و نژاد را معیار تشکیل مفهوم ملت و ملیت بدانیم و در زمینه این اختلاف به صورت واقعیت آنطور

که برخی از شاخه های تاریخی قومیت ایرانی ادعا می‌کنند تا مرز تعیین سرنوشت پیش برویم بنا بر این باید به این نتیجه برسیم که هرشاخه ای از این اقوام تاریخی حق دارد که هر روزی اراده کند بیاید و سهم خودش را از این سفره جغرافیایی کثیر الملله بر دارد و برود ... اگر مقوله هویت مشترك ملی را انکار کنیم در این صورت باید قبول کرد که بلوچ يك ملت است و کرد يك ملت است و ترکمن هم يك ملت است و ...

شما به حق و بجا در دنباله جمله خود در آغازنامه نوشته‌اید که : « این اقوام و ملیت های گوناگون در طول قرنها هرکدام به فراخور خود خدمات شایانی در ایجاد فرهنگ و تاریخ مشترك میهن مان کرده اند ولی همچنان ویژگی های زبانی ، فرهنگی و هنری و خصالت خود را حفظ کرده و بحق به آنها می‌بالند و به حفظ و گسترش آن پای بندند . »

آنچه من باید به این کلام درست اضافه کنم اینست که به حکم همان تاریخ مشترك یا هویت مشترك و بحکم همان در هم پیچیدگی و گوناگونی هزاران ساله فرهنگ ها و مذاهب و نژاد ها و زبانها و مدها پیوند های مشترك دیگر این بستر تاریخی و جغرافیایی که نام آن ایران است بهمان اندازه که ملك مشترك و موروثی همه مردمی است که اکنون در آن زندگی می‌کنند ملك انحصاری هیچیک از این مردم نیست و در این اشتراك تاریخی چندین هزارساله هیچ گونه امتیاز و برتری و انحصار طلبی برای هیچیک از اقوام تاریخی ساکن این فلات وجود ندارد .

در نمونه اول یعنی در امپراطوری روسیه و پس از آن در اتحاد جماهیر شوروی دیدیم که خواستند با توسل به قهر و استبداد ملت ها و اقوامی را بدون تاریخ مشترك و هویت مشترك تاریخی در يك وحدت جغرافیایی و سیاسی و اقتصادی ادغام کنند ولی سرانجام بخاطر همان فقدان اشتراك در مورثیت تاریخی و بعلت عملکرد استبدادی ملت برتر سلسله وحدت گسیخته شد و در نمونه دوم وجود تساوی و برابری حقوق اجتماعی و سیاسی و استقلال عمل و حرکت در محدوده ویژگی های فرهنگی و زبان و سنن از کثرت این وجوه در نشر آزادی و برخورداری از حقوق ؛ به وحدت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی رسید و هنوز هم هیچگونه اثری از گسیختن این همبستگی و هموندی ملی بچشم نمی‌خورد .

ویژگی تاریخ ایران در هزاران سال وجود همین اشتراك در هویت تاریخی در متن تنوع و گوناگونی فرهنگی و سنن و آداب و نژادی و مذهبی و زبانی است .

از هزاران سال قبل این سرزمین را همچنان که امروز : ایران می‌خواندند ؛ حوادث تاریخی و هجومها و ایلفارها ، جغرافیای این هویت شگفت انگیز متنوع را کوچک و کوچکتر کرده است اما هرگز بر گرانباری و نخیار عظیم میراثهای تاریخی آن توان بستبرد نداشته است . چه مثالها و شواهدی میتوان ذکر کرد که با توجه به آگاهی مسلم خوانندگان مرا نیازی به تذکار آنها نیست . ما چه میتوانیم بلیغتر و گویاتر از آنچه بزرگان فرهنگ این سر زمین در باره آن گفته اند بگوئیم . فردوسی در هزار سال پیش از سرزمین خراسان از ایران چنین یاد می‌کند :

چوایران نباشد تن من مباد - برین بوم و برزنده یکتا مباد
و نظامی از سرزمین گنجه یا گنجینه عظیمی که به ادب و هنر ایران می‌سپارد در هشتمین سال قبل از آن را چنین یاد می‌کند :

همه علم تن است و ایران دل

تیسست گوینده زین قیاس خجل
چونکه ایران دل زمین باشد

دل زتن به بود یقین باشد
در خصوصیت این تاریخ مشترك زبان مشترکی هم پس از دو قرن سکوت ناشی از غلبه اعراب بر ایران بوجود آمده و در بستر حوادث گوناگونی که هیچگاه خالی از مصیبت و فاجعه نبوده بالیده است .

این زبان مشترك
مشترك و تاریخ مشترك
بخاطر همین خصوصیت
های ملت ایران نیست ؛
خود میراث مشترك سا
معنوی و فکری همه از
هیچ مرزی از مذهب یا
انحصار و امتیاز هیچیک از
اگر هویت مشترك
پذیریم که این هویت
جغرافیایی بنام ایران تج
ما مردم ایران با تنوع
آداب در هویت يك ملت
حقوق مساوی در روابط
فرهنگی در ایجاد يك سا

کننده و نگهبان این حقوق
به نظر من اگر مرده
و زبانی و مذهبی به مل
دیگر حرف از ایران و ملت
است ؛ زیرا تجربه اتحاد چ
ملت و سه ملت و چهار
سیاسی و زیر يك پرچم و ب
من طرفدار صراحت
جهت معتقدم اگر هر قس
اختلاف در مذهب یا زبان
هویت ملت ایران قائل ه
به جای شعار های تاکتیکی
و تفرقه های ناشی از است
کنند . زیرا بخش وسیعی
خارج از مرزهای سیاسی
جدایش طبعاً پیوند های
قبیله ای را از بین نبرده
و مخصوصاً به علت ادامه
حقوق سیاسی و اجتماع
کشورهای همجواری و
پیوند های ساکنین مرزها
نژاد بصورت سلاح مبارزه
و رهائی از ستم و قهر حک
اما مسئله اصلی
این گونه مطالبات
اجتماعی و ستم سیاسی
در ساخت نظام های
خواست هائی است که
مرز حق تعیین سرنوشت
به نظر من استقرا
وظایف دولت مرکزی از
مردم هر ناحیه بطور اخ
اساسی و تضمین ویژگی
مذهبی مردم هر استان و
یعنی بطور کلی در ی
مرکز از نمایندگان کلیه
تشکیل يك مجلس یا ش
نمایندگان ساکنین استان
مراکز روستائی از نمایند
هرم اصلی يك بنیاد حکومت
به نظر من تعدیل اس
اجتماعی و فرهنگی و اقت
برخورداری همه مردم ایران
ضرورت است بلکه بخاطر
مطلق العنانی در استبداد
میرم انسانی برای همه
میباشد .

نامه ای از ایران :

... کمی در باره درس برایستان بگویم، امسال سال دوم هنرستان، رشته برق هستم. ثلث اول که ۸ تا تجدید آوردم خدا می داند ثلث دوم به چندتا بکشد. درسهای که معلم خوب داشتیم همه را نمره آوردم، مثل فارسی، شیمی، کارگاه و ... ولی درسهای مثل ریاضی، حساب قنی، درس قنی که معلم ها ببرد بخور نبودند، نمره نیاوردم. به معلم می گویم که: آقا این نکته را متوجه نشدید، یکبار دیگر بگو. میگوید دولت به من یکبار حقوق میدهد و من هم یکبار به شما درس می دهم، ثلث اول ریاضی شدم ۳- ثلث دوم هم خیال میکنم که منهای ۳- بشوم. البته معلم خیلی از ریاضی می فهمد ولی روش تدریسش درست نیست، سعی می کند بد درس بدهد تا بچه ها به او پول بدهند و نمره بگیرند. پارسال ۲۵ هزار تومان از بچه ها پول جمع کرده بود، البته مخفیانه، برای هر نمره هزار تومان می گیرد مثلاً معلم عربی ما اگر برایش کفش بگیری و داخل کفش یک هزار تومنی سبز رنگ بگذاری، میگوید بیرو مدرسه هم نمی خواهد بیایی، نمره قبولی ات را رد می کنم ولی معلم های خوبی هم هستند که دل خوشی از این دم و دستگاه ندارند و احساس می کنند که بچه ها در تنگنا قرار گرفته اند نمره قبولی را می دهند. مثلاً معلم فارسیمان میگوید دولت مدام می گوید معلمی شغل انبیا و اولیاء است چرا که انبیا و پیامبران فقیر بوده اند و به معلم ها دل داری میدهند که الان هیچ نخورید تا زنده هستید، آن وقت که مریدو رفتید به بهشت، در آنجا همه چیز هست، از کوه گرفته تا پیتزا، از برنج کوبنی گرفته تا روغن قلبی، البته توی بهشت دیگر نباید صف بایستی بخاطر اینکه از بس زنده که بودی به جای بهشت هم توی صف ایستاده ای. راستی نکته دیگر، معلم کارگاه ما بنده خدا در خیابان امیریه سست فروشی میکند این را البته معلم شیمی مان می گفت، او خودش دیده بود میگفت بعضی موقع سیب زمینی فروشی می کند و گاهی هم سیگار می فروشد، خلاصه اینهم وضع مملکت به اصطلاح اسلام ناب محمّدی.

دو هفته پیش مامان رفته بود شهرستان، تعریف میکرد برادران دانشگاه را ول کرده و میخواد برود سربازی. چونکه به او گفته اند برای هر سه ماه باید ۱۷ هزار تومان بپردازی.

بقیه در صفحه ۱۷

معرف يك عنصر هستند؛ يك عنصر به گذشته يك ملت و مالکیت مشترك يك ملت در همه ثروتهای مادی و معنوی و یاد - مانده های تاریخی آن باز میگردد و دیگری مبین حال و عصر کنونی یعنی توافق و میل به زندگی مشترك است ...

به نظر رنان هستی و موجودیت يك ملت یعنی نظر خواهی روزمره؛ همانگونه که هستی يك فرد یعنی تأییدی مستمر بر وجود زندگی. « نقل از مباحث و سخنرانی های رنان در سوربن پسال ۱۸۸۲ چاپ انتشارات کلان لوی ۱۸۸۷ »

با احترام علی اصغر حاج سید جوانی

آوریل ۱۹۹۱

قرنها حامل مجموع فرهنگ این ایران است فارسی است اما حصار هیچ شاخه ای از شاخه سیله پیوند و رابطه ای است که ن فلات است زیرا محصول کار انی است؛ میراثی است که با لهجه ها و زبانهای گوناگون در تاریخی ایرانی قرار نمی گیرد. تاریخی را قبول داریم و اگر می ملی و تاریخی در محدوده شخصیت پیدا می کند بنا بر این رنی در مذهب و نژاد و زبان و سته به يك میهن میتوانیم با عامی و اقتصادی و سیاسی و حکومتی دموکراتیک و تضمین نق برسیم.

را بر اساس معیار های نژادی اقوام گوناگون تقسیم کنیم زدن تعارف شاه عبدالعظیمی شوروی ثابت کرده است که دو يك مرز مشترك جغرافیائی به ملی نمیتوانند زندگی کنند. بی پرده عقیده هستم و به این ساکنین فلات ایران بر اساس د برای خود هویتی مستقل از که برخی از آنها هستند) باید پوشش استفاده از پراکندگی ایم بی پرده موضع خود را بیان کنین فلات « ایران دیروز » در ن امروز « سکونت دارند و این و زبانی و مذهبی و قومی و امروز در اثر تحولات سیاسی ستیدادی و محرومیت مردم از دیهای دموکراتیک در ایران و منطقه خاور میانه و نزدیک؛ کشور ها در زبان و مذهب و بدست آوردن حقوق اجتماعی ای مرکزی در آمده است. بر من شناخت واقعی علل است؛ وجود پی عدالتی اقتصادی و استبداد مطلق سی مطلقه ریشه بنیادی ز خود مختاری شروع و به پی می شود. کراسی بطور اعم و تفکیک ات شوراهای استان منتخب معقول و منطقی تأمین حقوق فرهنگی و زبانی و نژادی و در ایران است. ح فرضی تشکیل يك مجلس در ایران در استانهای کشور و ستان در مرکز هر استان از ل يك شورا در هر شهرستان و نهرستان و روستا هامیتواند راتیک مرکزی را بوجود آورد. بنیادی ترکز اداری و سیاسی قدرت مرکزی نه فقط بخاطر قوق دموکراتیک و مساوی يك ان کردن پایه های مرکزی و خی حاکم بر ایران يك وظیفه همه گروه های سیاسی ایران

به این ترتیب اولاً در يك جمهوری یعنی واقعی کلمه دموکراتیک مقولاتی از قبیل اقلیت و اکثریت بعلمت اختلافات مذهبی یا نژادی و زبان از اساس بر چیده می شود و هر فرد ایرانی، با هرگونه عقیده و مذهب و زبان و نژاد در حد قانونی دارای حق انتخاب و شرکت برای عضویت در هر يك از استان ها و شهرستانها میباشد و ثانیاً در هر منطقه مردم در فضای ویژگی های خاص آداب و سنن خود زندگی می کنند. مجالس استان در محدوده منطقه خود مجالسی قانونگذار هستند و در حریم تمامیت ارضی ایران و موجودیت يك دولت منتخب ملی و برگزیده ملت در احیاء حفظ ویژگی های سنتی و فرهنگی و آموزش زبان و ترویج آداب و هنر بومی دارای اختیارات قانونی میباشد.

خصوصیت تاریخ ایران در حضور اقوام و نژاد های مختلف با زبانها و لهجه هاو آداب و سنن خاص خود خلاصه میشود و این واقعیت تازه ای نیست؛ و این واقعیت هم قابل انکار نیست که چه قبل از حمله اعراب و چه بعد از آن این فلات با همه تنوع و گوناگونی نژادی و مذهبی آن ایران نامیده میشد و این واقعیت هم در تاریخ مستند است که ایران و ساکنین آن پس از حمله اعراب بیش از هزار سال بوسیله سلسله های حکومت میشدند که به مفهوم اخص کلمه فارس نبودند؛ گذشته از آنکه تکلم به يك زبان مبین تعلق به يك نژاد خاص نیست. آنکسی که فارسی حرف می زند الزاماً از نژاد فارس نیست چون در حقیقت چیزی بنام نژاد فارسی وجود ندارد؛ به این جهت طرح مسئله شوونیسم فارس به نظر من پایه و مایه علمی و جامعه شناختی ندارد. زبان فارسی به اضافه تاریخ ایران دو پایه ملیت است؛ اما این زبان عام که حامل تاریخ و فرهنگ و ادب و هنر ایران است هرگز نمیتواند به عنوان يك عامل فشار و قهر سیاسی و فرهنگی و اجتماعی برای مردم بلوچ و کرد و یا ترکمن و لر تلقی شود. مردم بلوچ میتوانند به زبان و لهجه خویش تکلم کنند و این زبان و لهجه در مدارس منطقه بلوچستان تدریس شود. مردم بلوچ میتوانند با حقوق قانونی خود در يك نظام دموکراتیک با فرهنگ و آداب و سنن خاص خود زندگی کنند و در آفرینندگی هنری و ادبی و علمی به زبان و لهجه خود فعالیت کنند؛ اما در يك نظام دموکراتیک يك مرد و زن بلوچ هم میتوانند بر مسند ریاست جمهوری ایران و نخست وزیری ایران بنشینند. این سنت تاریخی و ویژگی تاریخی ایران است که همیشه چه بصورت ملوک الطوائف و چه در قالب مرکزیت اقوام مختلفی با توسل به زور و قهر به حکومت میرسیدند.

این سنت را میتوان با تبدیل نظام استبداد به نظام دموکراتیک و تبدیل شیوه های قهر و زور به شیوه های دموکراتیک انتخاب و گزینش، در راستای ویژگی های تاریخی ایران، بدون تقلید و جعل و تعصب نوسازی کرد و در جهت تأمین و تضمین حقوق اساسی و آزادیهای دموکراتیک همه ساکنین فلات ایران در مناطق مختلف آن بوجود آورد.

در پایان بی مناسبت نمیدانم عقیده ارنست رنان نویسنده و متفکر نامدار فرانسوی را در زمینه ملت و ملیت باز گو کنم رنان همه معیارها و ظواهر عینی مربوط به ملیت را طرد می کند در مورد نژاد می گوید: " تاریخ انسان بدون تردید با باغ وحش متفاوت است " رنان اهمیت زبان را در درجه دوم قرار می دهد و میگوید: " زبان پر انگیزاننده تجمع است اما نه بصورت چیر و زور. " در مورد رابطه مذهب با ملیت نظر رنان اینست که: " مذهب در آغاز معرف شخصیت اجتماعی گروه ها بود اما پس از آن بصورت يك امر خصوصی و فردی در آمد. " رابطه زمین با ملیت از نظر رنان چنین است: " زمین قالب و بستر کار و مبارزه را تشکیل میدهد و انسان روح و جان خود را در این قالب مینهد. "

موجودیت خلقهای ایران رانفی نکنیم

در شماره ۸ راه آزادی مقاله ای با عنوان «شویتسیم فارس» بقلم آقای جواد اسدپور درج گردیده است. در این مقاله نه تنها وجود شویتسیم فارس بلکه حتی وجود ملت‌های جداگانه در ایران و حقوق ملی آنان انکار شده و بر ضرورت تمرکز قدرت دولتی در کشور تاکید شده است. نویسنده مقاله بدون کوچکترین اشاره ای به فاکت‌های تاریخی، حقوقی و آماری لازم به طرح ادعا‌های شگفت آوری پرداخته است. به جرأت می توان گفت که نویسنده تنها با یک چرخش قلم به نفی مسئله ای پرداخته که با زندگی و سرنوشت میلیونها نفر از خلقهای زیر ستم ایران گره خورده است. مقاله نامبرده قبل از هر چیز این سؤال را در ذهن خواننده بوجود می آورد که اگر بزم نویسنده مسئله ملی در ایران به شیوه امریکا حل شده است، پس در این صورت لزوم قدرت دولتی برای چیست؟ آیا جز برای ادامه سرکوب و ستم ملی؟

متأسفانه باید گفت که نظرات نویسنده را تنها نزد راست ترین حاکمان گذشته و کنونی ایران می توان سراغ داشت. کافی است بگویم که حتی آقای بختیار در همان شماره مجله لزوم عدم تمرکز دولتی و خود مختاری برای خلقها را تأیید کرده است. آخوند های جمهوری اسلامی نیز هویت ملی برادران کرد و غیره را پذیرفته و حداقل از رفع ستمها و مظالم دوران طاغوت در مورد آنان سخن می رانند.

نوشته حاضر به بررسی تاریخی و یا تئوریک مسئله ملی در ایران نمی پردازد. برخلاف مقاله نامبرده چنین کاری با استناد به منابع تاریخی و علمی معتبر انجام پذیر است. هدف این نوشته آنست که مهمترین جنبه های عینی وجود و عملکرد شویتسیم فارس در ایران را به اجمال در معرض دید خوانندگان قرار دهد.

وجود شویتسیم فارس بعنوان مبنای سیاست دولت مرکزی ایران در رابطه با ملل زیر ستم این کشور، قبل از هر چیز در عقب ماندگی شدید مناطق ملی به چشم می خورد. عقب ماندگی این مناطق در مقایسه با مناطق فارس نشین کشور بدی است که شاید برای بسیاری از روشن فکران فارس قابل تصور نباشد. برای نمونه تمام کردستان ایران را - بجز کومانشاه از نظر وجود مراکز صنعتی نمی توان با یکی از محلات کوچک صنعتی در شهرهای مرکزی برابر دانست! چنانچه میزان مراکز صنعتی کردستان ایران نسبت به مناطق فارس نشین را یک در هزار فرض کنیم، باز رقم بسیار خوشبینانه ای بدست داده ایم. به علت عدم سرمایه گذاری تولیدی و فراهم نساختن شرایط لازم جهت اشتغال اهالی کردستان هر ساله هزاران هزار نفر بناگزیر به شهرهای مرکزی روی می آورند تا از فروش نیروی کار ارزان خود لقمه نانی برای خانواده های خویش بدست آورند. کافی است اشاره کنیم که در پروژۀ اخیر گاز کشی تهران بیشترین سهم از آن کارگران کرد واقفاتی بوده است. کردستان و دیگر مناطق ملی نه تنها از لحاظ صنعتی بلکه از لحاظ فرهنگی، بهداشتی، رفاهی و غیره نیز از حداقل امکانات لازم محروم شده اند. ابعاد این نابرابری

اقتصادی و اجتماعی بسیار فراتر از آن است که بتوان پدیده ای تصادفی یا تفاوت عادی میان مرکز و ولایات قلمداد کرد. عقب ماندگی فقر و محرومیت مضاعف در مناطق ملی ایران را تنها بر اساس وجود ستم ملی و عملکرد شویتسیم فارس می توان توضیح داد.

دومین جنبه از عملکرد شویتسیم فارس در ایران، محروم ساختن خلقهای غیر فارس از شرکت در قدرت دولتی است. البته نباید دلایل ویژه ای به بورژوازی آذربایجان چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ شرکت در قدرت مرکزی امتیازات معینی بدست آورده است، ولی با وجود این هنوز هیچ نشانه ای از تقسیم برابر قدرت و منافع دیده نمی شود. در مورد خلقهای دیگر می توان گفت که جز در مواردی استثنائی هرگز به سطوح بالای دولتی راه نیافته اند. برای نمونه چه در زمان رژیم گذشته و چه بعد از آن به استثناء دوسه نفر فتوئال زاده معروف، اشخاص کرد در رده های بالای دولتی وجود نداشته اند. نویسنده مقاله «درباره شویتسیم فارس» وجود شویتسیم فارس را حتی در حد شویتسیم فرهنگی نیز نپذیرفته و یکی انکار می کند. نامبرده با وجود اذعان به تسلط زبان فارسی و منع زبانهای دیگر کشور، این پدیده را نه منظر شویتسیم فارس بلکه پدیده ای طبیعی و ناشی از توانمندی زبان فارسی می داند. در اینجا با وجود علاقه و احترام فراوان به زبان و فرهنگ فارسی نمی توان اجازه داد که تحت عنوان توانمندی زبان فارسی، زبانهای ملل دیگر ایران تحقیر شده و زیر سؤال قرار بگیرد. در این زمینه نخست باید یادآور شد که زبان فارسی هیچگونه توانمندی ذاتی و برتری ویژه ای نسبت به زبانهای ملل دیگر ایران ندارد. بانگاهی به در صد کلمات عربی موجود در زبان فارسی امروز می توان نتیجه گرفت که اگر مبنای تسلط زبان در ایران «توانمندی» باشد، میبایست زبان خلق عرب ساکن کشور به زبان رسمی و سراسری ایران تبدیل می شد! حال آنکه نه تسلط پیشین زبان عربی بر فارسی ناشی از توانمندی زبان عربی بوده است و نه تسلط اجباری زبان فارسی بر زبانهای ملل ستمزده ایران. یگانه عامل تسلط و رسمیت زبان فارسی، وجود دولت فارس و اعمال قدرت آن بوده است.

چنانچه حتی بفرش نویسنده، زبان فارسی دارای توانمندی ویژه ای هم باشد، آن را در سایه قدرت دیرینه دولت فارس بدست آورده است. زبانهای دیگر ایران هیچگاه زیر حمایت دولتی نبوده و چه بسا معنوع شناخته شده اند. کم نیستند مورخان، اندیشمندان و شاعران خلقهای زیر ستم ایران که آثار بزرگ ملی خود را ناگزیر به فارسی نگاشته اند.

یکی دیگر از نمودها و نشانه های انکار ناپذیر شویتسیم فارس در ایران، تقسیمات رسمی کشوری است. تقسیم بندی جغرافیایی و اداری کشور با تقسیم بندی آن از لحاظ ملی در تضاد آشکار بوده و ملل زیر ستم را از ابتدائی ترین حقوق در اداره مناطق خویش و حتی حق مالکیت بر این مناطق محروم ساخته است. برای نمونه

می توان به تقسیم کردستان ایران و الحاق بخش عظیمی از آن به استان آذربایجان غربی و یا الحاق بخشی از آذربایجان به استان گیلان اشاره نمود. در حال حاضر بر اساس تقسیمات رسمی، استان کردستان تنها به بخش محدودی از مناطق کردنشین گفته می شود، در حالیکه حدود ده استان به مناطق فارس نشین اختصاص یافته است! پیامدهای اداری و حقوقی اینگونه تقسیم بندی نه تنها اعمال ستمگری اجتماعی و اقتصادی نسبت به ملل غیر فارس را آسانتر می سازد بلکه در نهایت هدفی جز امحای ملی و تحدید اراضی بسود شویتسیم فارس ندارد.

در توضیح جنبه های گوناگون شویتسیم فارس در ایران، نمی توان از مسائل حساس دیگری هم غافل بود. قید مذهب تشیع در قانون اساسی بعنوان مذهب رسمی کشور علیرغم پیروی اکثریت خلقهای زیر ستم از مذهب تسنن بسیار جای تأمل است. تسلط اجباری مذهب شیعه هر چند که به انگیزه مذهبی بوده باشد، هنگامیکه در مقابل مذهب دیگر ملل ایران صورت قانونی و رسمی بخود بگیرد، ماهیت شویتیمستی پیدامی کند. نکراین نکته نیز لازم است که زمامداران ایران همیشه جهت پیشبرد مقاصد شویتیمستی خود علیه خلقهای زیر ستم، دستاویز و پوشش مذهبی را نیز بکار گرفته اند. آخرین نمونه در این باره، فتوای جهاد خمینی علیه خلق کرد در سال ۱۳۵۸ می باشد.

همچنین پرورش روحیات ملت فارس با احساس اصالت و برتری خود در مقابل ملل زیر دست و تحقیر و خوار شمردن آنان به شیوه های گوناگون، یکی از پلیدترین جنبه های شویتیم فارس را به نمایش می گذارد. برای مثال باز می توان به ملت کرد اشاره نمود که تبلیغات و القانات کثیف شویتیمستی، در اذهان برخی از مردم بی خبر و ساده اندیش، چهره ای بربرمنشانه آزی ساخته است. بدون تردید هدف از ترویج و پرورش روحیات شویتیمستی در میان ملت فارس بکارگرفتن آن علیه خلقهای زیر ستم ویژه در جنگهای سرکوبگرانه است.

در بخش دیگری از مقاله نامبرده، بطرز شگفت آوری بر این نظر تاکید شده که مردم ایران همانند مردم امریکا بطور داوطلبانه با همدیگر وحدت کرده اند. نویسنده بر اساس این تز نه چندان جدید به نفی ملت‌های جداگانه در ایران پرداخته تا از این طریق تسلط شویتیم فارس و حق آزادی و برابری ملل زیر ستم ایران را به امری بی پایه اساس میدل نماید. متأسفانه نویسنده برای رسیدن به نتایج سیاسی مطلوب خود از کوچکترین توجهی به فاکت‌های تاریخی و واقعیات موجود خوداری کرده است. قبل از هر چیز باید خاطر نشان ساخت که چنایات هولناک انجام شده علیه ساکنان اصلی امریکا ادعای وحدت داوطلبانه درباره مردم آن کشور را بکلی باطل می سازد. نکته دیگر آنکه ملت جدید امریکا جنگهای استقلال خود علیه تسلط بریتانیا را در حالی انجام داد که ارای ملیت و زبان و تاریخ مشترک با آن کشور بود. پس چگونه می توان آزادی ملت جدید امریکا را دفاع آنان از سرزمین تسخیر کرده را امری پذیرفتنی دانست، ولی حق موجودیت و آزادی ملت‌های کهنسال ایران در سرزمینهای تاریخی خویش را نادیده گرفت؟ و اما اگر سخن بر سر وحدت داوطلبانه مردمی وابسته به ملیتهای گوناگون در ترکیب ملت امریکا باشد، باز هم این موضوع با شرایط ایران قابل مقایسه نیست. افراد وابسته به ملیتهای گوناگون در امریکا تابع

نامه رسیده

نشریه راه آزادی

به نیروهای سیاسی ایرانی!

شاید هنگامی این نامه بدست شما برسد، که دهها هزار و شاید خیلی بیشتر از هم وطنان کرد من، به زیر بمب های نپال و شیمیایی جان باخته و یا از سرما و گرسنگی و بیماری دیگر در این دنیا نباشند. این نامه خبردهنده مرگ قاچاقچ پار هزاران کودک و پیر و جوان - کوچک اجباری بیش از سه میلیون نفر انسان است. چیزی که در طول تاریخ، بشریت کمتر آنرا تجربه کرده است. مردمی که امروز در برابر سکوت انسان بظاهر متمدن امروزین قتل عام می شوند، همان مردمی است که در حلیچه درسال ۸۸ با یعمب های شیمیایی کشورهای اروپائی و آمریکا، بدست



نامه ای از ایران ... بقیه از صفحه ۱۵

خیلی حرفه‌است که روی دلم سنگینی میکند از دست این رژیم، آدم نمیداند به کی بگوید و با کی درد دل کند. ما در مملکتی زندگی می کنیم که همه چیز را بعنوان اسلامی بودن از مردم گرفته اند. بطور مثال، حسن روحانی که مسئول سیاسی - عقیدتی ارتش است و نسبتی با ... دارد دخترش تعریف می کرد می گفت: حسن روحانی سال به سال خانه اش را عوض می کند و میگفت که او خانه شان را از نزدیک دیده، در شمال تهران است. فقط ۶ تا توالت دارد. آشپزخانه شان ۱۶۰ متر مربع است یعنی درست ۵ برابر خانه ما. حال خانه ۲۰۰ متر مربع، ۳ حمام مستقل و عالی با همه تجهیزاتش. تعریف میکرد وقتی از در خانه وارد میشوی تا به قسمت مسکونی برسی باید با ماشین بروی.

نست يك آخوند را نگاه کن می بینی از نست يك دختر ۱۸ ساله هم تشنگتر است، چرا ؟ برای اینکه زحمت نکشیده، ولی نستهای پدرمان ازبس زحمت کشیده، پینه بسته و قاچ قاچ است. انگار خیلی ناراحتتان کردم امیدوارم به بزرگی خودتان ببخشید به امید آنکه سال ۷۰ سال سقوط نیرنگ بازان و سال بر افراشته شدن پرچم عدل علی باشد ...

« حسین »

مرزبندیهای جغرافیایی در داخل آن کشور نیستند و بطور کلی هویت ملی پیشین خود را از دست داده اند. حال آنکه در ایران سخن نه بر سر ملیتهای پراکنده و درهم آمیخته بلکه ملت هایی است که درسوزمینهای معین خویش زندگی می کنند و اصالت و هویت ملی خود را از هزلحاظ حفظ کرده اند. به علت مرزبندیهای جغرافیایی میان ملل ساکن ایران، امکان همپیوندی و درهم آمیزی آنان به شیوه امریکا هرگز وجود نداشته و نخواهد داشت. از طرف دیگر تمام دلایل منطقی و فاکتتهای تاریخی برخلاف ادعای وحدت داوطلبانه ملل ساکن ایران گواهی می دهد. از لحاظ منطقی نمی توان پذیرفت که ملت های زیر دست کنونی

داوطلبانه از تمام حقوق ملی خویش چشم پوشیده و آن را به ملت فارس بخشیده باشند! از این گذشته همه ملت های زیر ستم ایران ملت های تقسیم شده هستند، که نسبت به بخش های دیگر آنان درسایر کشورها نیز همین ادعای وحدت داوطلبانه و ملت یا خلق واحد عنوان می شود. این ادعا ازهرسو که باشد نادرست و برخلاف فاکتتهای معتبر تاریخی است.

تویسنده مقاله «درباره شوینیسیم فارس» پس از انکار همه چیز در این باره، نتیجه می گیرد که حفظ استقلال و تمامیت و تأمین دموکراسی در کشور درگرو تمرکز قدرت یعنی وجود حکومت نیرومند مرکزی است. وی درتاکید نظر خود ابایی ندارد که تمرکز قدرت در رژیم های شاه و خمینی را ناشی از ضرورت حفظ استقلال ایران معرفی کند! در این باره باید یادآور شد که تمرکز قدرت در ایران درهر دو رژیم همچون همیشه از طریق نقض خشن حقوق ملت های غیر فارس و بازور و سرکوب ایجاد شده و به همین علت نیز همواره لرزان و ناپایدار بوده است. در آینده نیز حفظ و ادامه تمرکز قدرت ازسوی مقاومت خلق های محروم از قدرت و ازسوی دیگر اعمال زور و سرکوب علیه آنان را در پی خواهد داشت. پس در اینصورت چگونه می توان تمرکز قدرت را ضامن استقلال و دموکراسی در ایران بشمار آورد؟ می توان با اطمینان کامل گفت که بدون تأمین حقوق ملی همه خلق های ساکن ایران براساس حق تعیین سرنوشت خویش، هرگز ایران روی استقلال، امنیت و آزادی را نخواهد دید. تاریخ معاصر ایران و تمام کشورهای کثیرالمله جهان بیانگر این حقیقت گریز ناپذیر است: ملتی که بر ملت دیگری ستم روا دارد، خود نمی تواند آزاد باشد.

• اصطلاح مناطق ملی در مقابل مناطق فارس نشین آورده شده است، هرچند که از دقت کافی برخوردار نیست.

• این دلایل عبارتند از: درسد جمعیت، برخی عوامل تاریخی، مذهب مشترک و وجود آذربایجان شوروی

امید

صدام حسین و در برابر سکوت جهانیان، بویژه آنانکه سنگ مردم زجرکشیده را به سینه می زدند، در فاصله چند لحظه از زندگی ساقط شدند. و این همان مردمی است که قرن ها در زیر دیکتاتوری ایران، ترکیه، عراق، سوریه و شوروی سرکوب و قتل عام می شوند و یا نقشه ذوب آنرا پیش می برند.

این همان مردمی است، که سالها در نظر و دفتر چاپ ایرانی گم شده و از نظر ملیون ایرانی وجود نداشت. و همان مردمی است، که توده ای ها نقش سربازان اسب «تروا» را درون سازمان های ملی آن ایفا می کردند و همان مردمی است که مجاهدین خلق درسال ۵۸ به فرمان خمینی برای قتل عام شان روانه کردستان شدند، و همان مردمی است که «سازمان اکثریت» جنبش و رهبری آنرا ضد انقلاب نامید و مردم را در مرگ و خون تنها گذاشت و به آن پشت کرد و نیرو های کرد درون سازمان شان را نیز ضمن رسوایی در برابر خلقتشان، تارومار کرد.

و این همان مردمی است که نیرو های ریز و درشت ایرانی، در هر شهر و روستای کردستان «بنکه ای» زده و کار انقلابی!! سراسر ایران را از آنجا رهبری می کردند!! و همان مردمی است که مجموعه اپوزیسیون ایرانی حالا در برابر قاچاقه امروزی نش مهر سکوت پر لب زده اند. و یکی مانند مجاهدین خلق، در لپاس ارتش صدام حسین و در کنار برادران فلسطینی و اردنی خود بر روی آن آتش می گشاید. و در روستاهای کردستان قاچاقه قارنا و قلاتان را که توسط ملاحسنی و قطاری انجام گرفت، دریاها زنده نگه میدارد.

اینک مردم کرد در کردستان عراق در قاچاقه تشسته اند. در هیچ اکسیونی، در هیچ اعتراضی نه نیروی ایرانی به چشم می خورد و نه صدای نیروی ایرانی بلند است. در همین روزهای قاچاقه یکی در آرامش کامل بیستمین سال تولدش را جشن می گیرد و دیگری جشن های دیگر را توگویی در بیغل گوش آنان هیچ قاچاقه ای رخ نداده است؟! اوراق و نشریات روزانه و هفتگی و ماهانه همه، دائم در حال سیاه شدن است و حرف از چهار گوشه عالم زده می شود. اما فقط و فقط هم چاپ و هم راست و میانه، در برابر ملت کرد و فجایع آن کر و کور می شوند. همچنانکه در حلیچه بود و همچنانکه درسالهای ۲۶-۱۳۲۴-۴۷-۴۶-۷۰-۷۱ بود. در هیچکدام از این سالها نیرو های ایرانی یاور مردم کرد نبوده اند. و جالب اینکه همه کردها را ایرانی و هموطن می نامند، اما برای این هم وطن نه پایی برای حرکت و نه زبانی برای اعتراض و نه پول سیگاری برای کمک وجود دارد و نه همدردی و همبستگی!! اما همیشه انتظار داشته اند کرد مرزدار غیور شان باشد و کردستان میدانگاه جولان شان. آیا حق نیست مردم کرد قضات خودش را در برابر شما داشته باشد؟

روبرتو روکا:

ما خواهان پایان جنگ با ال سالوادور هستیم

در پی خاموش شدن توپ ها در نیکاراگوئه، ال سالوادور و گواتمالا در آخرین روزهای آوریل شاهد توافق های مهمی بودند که میان دول این دو کشور و نیروهای چریکی چپ به امضاء رسیدند. این مذاکرات فشرده که در مکزیك و زیر نظر سازمان ملل متحد صورت می گیرند، هرچند هنوز به نتیجه نهائی نرسیده اند، اما نور امید را در دل مردمی افکنده اند که سالیان دراز است شاهد جنگ ویرانگر و خونین در کشور های خود هستند. در نمونه ال سالوادور توافق دولت و جبهه مارا یوندومارتی از اهمیت فراوانی برخوردار است. دولت راستگرای کریستیان در پی مذاکرات فشرده با جبهه، دست به عقب نشینی های جدی برای دموکراتیزه کردن دستگاه قضایی و سیاسی کشور و رعایت حقوق بشر زد و توافق کرد که کمیسیونی تحت نظر سازمان ملل کشتارها و ترورهای بی شمار سال های اخیر را مورد بررسی قرار دهد و عوامل آنها مشخص کند. موارد مورد توافق بخش مهمی از خواسته های چریکها را تشکیل می دادند. بدین ترتیب جنگ خونین داخلی که تا کنون هفتاد هزار کشته و ده ها هزار مجروح و بی خانمان در کشور فقیر و عقب مانده ال سالوادور برجای گذاشته است، می رود تا جای خود را به دوران جدیدی بدهد. مذاکرات آتی موضوعاتی مانند آتش بس، کاهش نیروهای نظامی، ایجاد زمینه های لازم برای بازگشت ده ها هزار چریک مسلح به جامعه و ایجاد شرایط انتخابات دموکراتیک را در دستور خود دارد.

مصاحبه زیر را مجله آلمانی باریکاردا اینترناسیونال چند ماه پیش با روبرتو روکا از رهبران جبهه فارابوندومارتی انجام داده است که در حقیقت موضع جبهه را در مذاکرات با دولت منعکس می کند.

ما خواهان تشنج زدایی در سالوادور هستیم
مصاحبه ای با روبرتو روکا یکی از اعضای رهبری جبهه فارابوندومارتی FMLN و عضو کمیسیون مذاکرات این جبهه با رژیم سالوادور س-اولین عکس العمل دلسوزمین تان در رابطه با آخرین مذاکرات و امضاء قرارداد بین جبهه و رژیم زیاد مثبت نبود. گفته میشود که جبهه بخاطر فشار وارده از طرف رابط این مذاکرات یعنی سازمان ملل دست به اینکار زده است.

ج-من معتقد هستم که این توافق تنها شروع کار بوده است و در مذاکرات بعدی بایستی عمیق تر با آن برخورد کنیم. مسئولیت مذاکرات بعهد جبهه نیست و در موفقیت آن هم نیروهای مختلفی سهیم هستند تا دیکتاتوری نظامی خاتمه پیدا کند و در کشورمان یک رژیم دموکراتیک بوجود آید که ضامن منافع مردم باشد. امضای این قرارداد باعث شد تا تمام مردم آگاهتر بشوند تعداد بیشتری خواهان آن هستند که موضوع حقوق بشر عمیق تر مورد بررسی قرارگیرد. ضرورت پیدایش مکانیسمی با شرکت نهادهای بین المللی جهت کنترل حقوق بشر هم جدی تر

شده است. رژیم مجبور شد قراردادی را امضاء کند که موارد آن بصورت قانون موجود است یعنی اینکه رژیم اعتراف می کند که به قانون اساسی پایبند نبوده و بایستی که از این به بعد به اینکار تن دهد و این تازه نقطه شروع خواهد بود تا بتوان روی موضوع رعایت حقوق بشر مذاکره کرد.

س-رژیم فعالیت کمیسیون کنترل حقوق بشر سازمان ملل در سالوادور را مشروط به امضاء قرارداد آتش بس نمود. آیا جبهه این شرط را پذیرفت؟

ج-همه مردم همین حالا تقاضای چنین کمیسیونی را دارند. جبهه مخالفتی ندارد که این خواست هم در روند مذاکرات در نظر گرفته شود. مسئله نیروهای ارتش مسئله مهمی است. زیرا منطقی نیست مسئله رعایت حقوق بشر را بدون غیرنظامی کردن جامعه عمل کرد. اما از این قرارداد می توان چیز دیگری هم فهمید. در این قرارداد آتش بس مورد توافق قرار گرفته است و رژیم هم موظف شده اثرا امضاء کند این به معنی نابودی دیکتاتوری نظامی است

ضروری است که رژیم رابطه گسترده اش را با نیروهای ارتشی که مضمون دیکتاتوری در قانون اساسی مشخص شده را تغییر دهد و در برابر رفتار مثبتی را در رابطه با گفتگوهای سیاسی پیشه کند، چنین بنظر می رسد که جبهه تلاش می کند از مذاکرات یک پیروزی انقلابی بسازد. اما شیوه درست برای پی بردن به ارزش این مذاکرات در آنست که ما اثرا یک موفقیت ملی قلمداد کنیم که به همه گروههای سیاسی و اجتماعی این امکان را می دهد تا اکثریت مردم را متقاعد کنند رژیم دیگری برایشان فواید بهتری خواهد داشت. جبهه وضعیت دموکراتیکش را حفظ خواهد کرد. ما برآنیم که انقلاب در تضاد با دموکراسی نیست و اولی برای سالوادور اجتناب ناپذیر است. نتیجه مذاکرات بایستی فروپاشی دیکتاتوری را در پی داشته باشد.

س-نقطه نظر مرکزی جبهه این است که از درون این مذاکرات مصوبه ای برای ایجاد یک سیستم سیاسی جدید بیرون آید. آیا این به معنی اینست که جبهه تسخیر قدرت از طریق مبارزه مسلحانه را کنار گذاشته است؟

ج-رواقع چنین است. وقتی که مذاکراتی صورت می گیرد که نتیجه بخش هم است پس امکانات جدیدی برای کسب قدرت بوجود می آید. از آنجا که ما یک جنبش سیاسی هستیم نمی توانیم از یک برنامه واقعا خلقی صرفنظر کنیم. مبارزه مسلحانه به خلق سالوادور تحمیل شده است و ما نظامی گرا نیستیم. مبارزه مسلحانه ما تنها عکس العملی است در رابطه با نظامیان حاکم. ما ثابت کردیم که می توان علیه میلیتاریسم با موفقیت مبارزه کرد و این امر تنها از طریق نظامی صورت نمی گیرد. اگر رژیم از این مذاکرات سوءاستفاده کند و توافقی را زیرپا بگذارد و یا از این مذاکرات وسیله ای جهت قانونی جلوه دادن وضع موجود در کشور و

نه تغییر وضعیت موجود بسازد، بدون شک ضرورت خواهد داشت که مبارزات مسلحانه مردم ادامه یابد. مهم بودن آنچه که ما «آتش بس، فتح ملی» می نامیم از همینجا ناشی می شود. کسانی که باید در این مذاکرات امتیاز بدهند، طرفداران نظامی گری هستند. مبارزه مسلحانه مسئله ساده ای نیست و از یک تفکر دمگ جهت کسب قدرت هم ناشی نمی شود. میشد شیوه های دیگری را مورد استفاده قرارداد. متأسفانه در سالوادور چنین شرایطی موجود نیست. جنگ ضروری بود تا فضایی جهت فعالیت سیاسی باز شود و بتوان برای حقوق سیاسی مردم مبارزه کرد.

س-همین جنگ به دمکرات مسیحی ها امکان داد تا قدرت بگیرند و الیگارشی را مجبور نمود تا در صحنه سیاسی ظاهر شود.

ج-چنین است. تا ۱۹۸۱ ارتش مثل سگ از وجود الیگارشی حفاظت می کرد حالا الیگارشی مجبور است که وارد صحنه سیاسی شود. این ثابت می کند که ارتش در سالوادور غیرضروری است. جنگ غیرقابل استفاده بودن ارتش را نشان داد. نیرویی که نه تنها از جنگ جلوگیری نکرد بلکه بازنده هم بود. بعلاوه وجود ماشین نظامی گزاشی مثل ارتش امکانات رژیم را می بلعد و به رژیم اجازه نمی دهد که شرایطی برای پیش برد سیاست رشد بوجود آورد.

س-رفتار حکومت امریکا در رابطه با روند مذاکرات چیست و چه انتظاری جبهه از کاخ سفید در رابطه با حل اختلافات دارد؟

ج-یک اصطلاح بسیار جالبی است که می گوید ایالات متحده امریکا به یک پروسترویکا احتیاج دارد. این اجتناب ناپذیر است ولی ساده نیست زیرا که امریکا بعنوان یک ابرقدرت نقش ژاندارم را بعهد گرفته است. در حقیقت این ایالات متحده امریکاست که مانع میشود تا خلق مسائل و مشکلات خودشان را خودشان حل کنند و حالا برای آنها به اصطلاح جنگ باشد کمتر تقدم دارد. چیزی که آنها هزینه اش را و دیگران کشته هایش را بعهد گرفته اند. آنها دریک چنین وضعیتی کم کم درک می کنند که خلقهای دیگر هم این توان را



رژیمی ظرفیت تغییر و تحول دارد. کافی است به دنیای پیرامون خود در همین سال های اخیر نظر کنیم. هیچ استبدادی ندارد که بخشی از محافل حاکم که ۱۳ سال تجربه ناموفق افراتیون خط امامی را (ولو آنکه خود بخشی از آن بوده اند و نقشی داشته اند) پشت سر دارند و طعم تلخ بی ثمر بودن آن را چشیده اند، به نوعی واقع گراشی، هم بخاطر حفظ خود و هم بخاطر آرام کردن اقدار ناراضی روز افزون و عصبانی جامعه، به گذشت های معین در برابر خواست های مردم و مخالفان، رو بیاورند و در واقع ترکیبی از مصلحت گراشی و واقع بینی، انگیزه آنها باشد. توجه به این نکات و سخن گفتن از آنها برای اندیشیدن و پیشبرد مبارزه، نباید بلافاصله به حساب تأیید از رژیم و به نیت کنار آمدن و سازش با آن تلقی گردد. ما برای تدوین یک مشی سیاسی کاربردی، به تحلیل دقیق و توجه به تفاوت ها و امکانات ولو ناچیزی که پیش می آید، نیازمندیم. آپوزیسیون ایران و چپ آزاد اندیش بدون آنکه توهم بیانگیزد و به مدّاح و دنباله رو این یا آن جناح در دستگاه حاکم مبدل گردد و هویت خود را بیازد، باید به مثابه یک نیروی مخالف مسؤول، آگاهانه به مسائل و تغییرات و تحولات کشور برخورد کند و سیاست مثبت و مبتکرانه و پویایی را در برابر آنها عرضه نماید و با شجاعت به پیش برود.

اگر می خواهیم کوشش های همسوی جمهوری اسلامی و دولت ها و محافل معین جهانی را برای بستن پرونده نقض حقوق بشر در ایران خنثی سازیم؛ اگر می خواهیم همه امکانات مساعد بین المللی و نهاد های معتبر جهانی را در جهت خواست های خود برای مقابله با نقض حقوق بشر در ایران خنثی سازیم؛ اگر می خواهیم همه امکانات مساعد بین المللی و نهاد های معتبر جهانی را در جهت خواست های خود برای مقابله با نقض حقوق بشر در ایران تجهیز کنیم؛ در آن صورت بنظر من باید کمیته معتبری از نمایندگان سازمان های سیاسی و شخصیت های معتبر سیاسی - اجتماعی و فرهنگی و مذهبی، مخصوص این موضوع به وجود بیاید و تا فرصت هست، دست بکار شود. طبق گزارش خبرگزاری ها و منابع معتبر،

دولت ایران با قطعنامه تصویب شده از سوی کمیسیون حقوق بشر در ۸ مارس ۱۹۹۱ موافقت کرده است و بدین جهت چون موافقت عمومی بوده است، رأی گیری هم به عمل نیامده است. در ماده ۳ این قطعنامه صریحاً از دولت ایران میخواید تا اسناد بین المللی حقوق بشر، بویژه عهدنامه های بین المللی حقوق مدنی و سیاسی را که جمهوری اسلامی نیز به آن پیوسته است، اجابت کند. و تضمین نماید که همه ساکنان سرزمین ایران و کسانی که در قلمرو قضائی آن دولت اند، از جمله گروه های مذهبی، بتوانند از حقوق مندرج در اسناد فوق بهره مند شوند. همانگونه که در مقاله راه آزادی شماره ۱۰ خاطر نشان کردیم، آقای متکی نماینده ایران، در سخنرانی خود که در تصویب قطعنامه ای با لحن

دارند که از خود دفاع کنند. ایالات متحده آمریکا دخالت نظامی مستقیم در السالوادور را ضروری می داند. خیلی از راستهای رادیکال فکر می کنند که اگر آمریکا مستقیماً در السالوادور دخالت نظامی می کرد مسائل و مشکلات را راحت تر میشد حل کرد. اما آنها اشتباه می کنند. در السالوادور بطور واقعی یک جنگ خلقی درگیر است و بخاطر همین طرفداران جنگ باشند کمتر روی دخالت آمریکا حساب باز کرده اند.

در حال حاضر ایالات متحده آمریکا تنها زمانی دخالت نظامی مستقیم خواهد کرد که مطمئن باشد این دخالت نتیجه بخش است و هزینه زیادی بخصوص در رابطه با تلفات جانی برایش به همراه نخواهد داشت. در مورد گرانادا و پاناما چنین بوده است. انتظار ما اینست انقلابیون السالوادور چنان برخورد نمایند که تغییر و تحولات از طرف آمریکا نه تنها برای کشور ما بلکه برای تمام آمریکای لاتین باشد. به همین جهت ما خواهان غیر نظامی کردن کامل سرزمینمان هستیم. بدین خاطر ما نمی خواهیم دولت ارتش جدید باشیم. هدف ما خلق سلاح السالوادور است. مردم ما بهرحال از تجربیات نظامی و وسایل لازم برخوردار هستند تا در صورت حمله یک نیروی خارجی از خود دفاع نمایند. از این رو ضرورت داشتن یک ارتش گران که با اقتصاد ناتوان ما جور در نمی آید هم منتفی میشود.

س- برای خیلی ها طرح جبهه در رابطه با خلق سلاح کامل السالوادور اگر ساده لوحانه نباشد یک

ملایم مؤثر بوده است، به ویژه برای اجرای مضامین مطرح شده در این ماده تأکید ورزیده است. لذا این کمیته می تواند بر اساس اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق های بین المللی آن، که جمهوری اسلامی نیز به آن پیوسته است، منشوری تحت چند ماده تدوین کند و اجرای آنها را از طریق کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل از دولت ایران مطالبه بکند. این منشور می تواند از جمله شامل: حق آزادی عقیده و بیان (ماده ۱۹)، آزادی تشکیل مجامع و جمعیت های مسالمت آمیز (ماده ۲۰)، برقراری انتخابات آزاد و تأمین شرایط آن (ماده ۲۱)، حق تشکیل اتحادیه ها (ماده ۲۳)، حق فعالیت آزاد فرهنگی و هنری (ماده ۲۷)، حق آزادی فکر، وجدان و مذهب (ماده ۱۷)، تأمین خواست خودمختاری (میثاق بین المللی ماده ۱)، تساوی حقوق زنان و مردان در استفاده از حقوق مدنی و سیاسی (میثاق ماده ۳)، منع آزار و شکنجه و رفتار های ظالمانه و خلاف انسانی (میثاق ماده ۷) و موارد مهم دیگر باشد.

چنین کمیته ای می تواند و باید باتمام دولت های بزرگ و طرف معامله با ایران، بازار مشترک، بانک جهانی و نظایر آن وارد مذاکره شود و از آنها مصرانه بخواهد به گونه بانک توسعه و عمران اروپا، کمکهای مالی و فنی خود را مشروط به رعایت حقوق بشردار ایران بکننده کمیته باید با وسایل ارتباط جمعی (رادیو و تلویزیون) و نیز مطبوعات و خبرگزاری های معتبر تماس بگیرد و کارزار وسیع جهانی را

خیال پردازی بیش نیست.

ج- جنگ در درجه اول ثابت کرد که وجود ارتش دولتی مانعی برای وجود ارتش خلقی نیست. وجود یک ارتش فعالیت دولتی که سعی می کند به شیوه دیکتاتوری خودش را به یک اکثریت تحمیل کند تضمین نمی کند. جنگ شرایطی را برای شناختن این واقعیت بوجود آورد که راه حل واقعی مشکلات در السالوادور تنها در گرو نابودی کامل رژیمی است که از سال ۱۹۷۲ پرکشور ما حاکم است. اهداف واقعی انقلابیون برای کسانی که تنها تا نوک دماغشان را می بینند اغلب خیال پردازند است. این مایه تعجب است که تز خلق سلاح کامل هربار طرفداران بیشتری در السالوادور پیدا می کند. چیزی که در سایر کشورهای آمریکای مرکزی بخصوص در نیکاراگوئه اتفاق افتاده است به این امر کمک می کند. در نیکاراگوئه چپها قدرت را داشتند و کاملاً هم مسلح بودند و شکست در انتخابات را قبول کردند. این باعث شد تا نیروهای دیگری قدرت را بگیرند. انقلابیون نیکاراگوئه تداومی را اتخاذ نمودند تا عدالت اجتماعی و امنیت که از سال ۱۹۷۹ بوجود آمده بود، بازهم پایرباماند. این یک تغییر مهمی را نشان می دهد و ثابت می کند که در آمریکای لاتین یک شکل نوین چپ بوجود آمده که همیشه انقلابی است. میلیتاریسم مترادف انقلاب نیست. انقلاب ضرورتاً مترادف دمکراسی و عدالت اجتماعی است.

ترجمه عباس

علیه نقض حقوق بشر در ایران، سازمان دهد. فقط با سازمان دهی چنین کارزار وسیع و مؤثر است که می توان قدم های مؤثر و ضروری در راه برقراری آزادی های اولیه و حقوق بشر در ایران برداشت.

بدیهی است که چون هدف این نوشته پرداختن به مسائلی بود که در رابطه با تصمیمات کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل پیش آمده است، که سازمان دهی کارزار وسیعی را از سوی آپوزیسیون خارج از کشور ضروری می سازد، لذا اشاره ای به اهمیت و ضرورت و چگونگی مبارزات مردم ایران و سازمانهای سیاسی در درون کشور نکردیم. به این نکات در مقالات دیگر راه آزادی و اسناد حزب ما پرداخته شده است. بی تردید، این دو مبارزه مکمل هم و لازم و ملزوم یکدیگرند.

• آقای رولان دوما، در ملاقات با نخست وزیر و سایر مقامات عالی رتبه جمهوری چین، علناً به حماسیت دولت فرانسه در مساله نقض حقوق بشر در چین اشاره می کند و احترام به آن را می طلبد. چرا چنین اهم فشاری از سوی دولت ها و نهاد های مالی و اعتباری جهان، که جمهوری اسلامی به کمک آنها نیاز مبرمی دارد، نباید در مورد ایران بکار گرفته شود؟ این وظیفه آپوزیسیون جمهوری اسلامی است که چنین حماسیتی را در افکار عمومی جهان و در پیش روی دولت های این کشورها، بوجود بیاورد.

فلسطین:

کلید حل مشکل خاورمیانه

«جنگ اخیر اگرچه تراژیک بود

ولی فرصت جدیدی را درخاورمیانه بوجود آورده است. میباید تا دیر نشده از آن استفاده کنیم و صلح را باین منطقه بحران زده که تعادل جهانی بشدت بآن وابسته است بیاوریم.

درگیری و خصومت اعراب و اسرائیل میباید از طریق مذاکرات صلح بر اساس اصل «معاوضه صلح با سرزمین های اشغالی» پیش بینی شده در قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت سازمان ملل متحد پایان گیرد.»

نقل قول فوق متعلق به جرج بوش نیست بلکه این رنالد ریگان رئیس جمهور سابق آمریکا است که در اول سپتامبر ۱۹۸۲ بدنبال جنگ لبنان و تعرض خرتین اسرائیل در بیروت این چنین اظهار نظر کرده بود. درست یک هفته بعد از این، اجلاس رؤسای دولت های عرب در طائف بر کلیات قطعنامه ۲۴۲ صحت گذارند. ولی از این فرصت تاریخی برای استقوار صلح استفاده نشد و درگورستان شانس های از دست رفته خاورمیانه به خاک سپرده شد.

یاسر عرفات در گفتگویی با الن گیرش نویسنده مقاله و جمعی دیگر از خبرنگاران در تونس به تلخی اظهار میدارد:

«بیاد بیاورید که در سپتامبر ۱۹۷۸ و در پایان اجلاس کمپ دیوید، کارتر، سادات و نخست وزیر اسرائیل بگین سوگند یاد کرده اند که «جنگ دگر بار هرگز» ولی در ۱۹۸۲ اسرائیل لبنان را اشغال کرد و در ۱۹۹۱ ایالات متحده حملات خود را علیه عراق آغاز نمود.»

هنگامیکه از وی درباره آینده اش در سازمان آزادیبخش سؤال می شود. میگوید

«ما به دموکراسی درون خود افتخار می کنیم... برخلاف سایر رؤسای دولت های منطقه موقعیت من در سازمان نه نتیجه یک کودتای نظامی بلکه ناشی از انتخاب شورای ملی فلسطین است و فقط همین شورای ملی می تواند مرا از این پست برکنار نماید»

مشکلات ساف و عرفات

علیرغم این واقعیت در فرجای جنگ خلیج فارس فراموش نمی کند که وی و همراهش سازمان آزادیبخش میباید یک نوران پر آشوب را گذر نماید. آمریکا جای وی را در کنار میز مذاکره احتمالی پرسمیت نمی شناسد.

بسیاری از کشورهای اروپائی او را پسوردی تحویل می گیرند. اتحاد شوروی از آنها فاصله می گیرد. یک هیئت عالی رتبه فلسطینی در پاریس از اتحاد شوروی (در ژانویه گذشته) در مورد احتمال کناره گیری یا بازنشسته شدن یاسر عرفات مورد سؤال واقع شده بود.

بالاخره کشور های عربی شرکت کننده در جنگ اخیر علیه صدام حسین بخاطر اعلام مواضع وی ب نفع صدام حسین در حال تهیه لیست بلند بالائی از اتهامات وی هستند.

در حالیکه صدام حسین راه حل بحران خاورمیانه و جنگ خلیج فارس را به مسئله فلسطینی ها مرتبط میکرد.

و در چائیکه آمریکائیها بطور یکجانبه بر مذاکرات فیما بین با فلسطینی ها نقطه پایان گزارده اند.

و در شرایطی اسرائیلیها بطور روز افزون فشار بر ساکنین کرانه غربی رود اردن و نوار غزه را شدت میدادند.

فلسطینی ها از خود می پرسند که آیا سازمان می توانست در جریان جنگ مواضع دیگری اتخاذ نماید؟ بعلاوه در همان زمان هم اختلاف نظر در میان اعلام نظر فلسطینی ها و رهبران شان بر احتی قابل تشخیص بود:

ابوایاد، رهبر شماره ۲ سازمان آزادیبخش تا قبل از ترور شدنش در ۱۴ ژانویه در تونس در موارد عدیده ای وجود فاصله میان مواضع سازمان و صدام حسین در ارتباط با اشغال کویت تاکید کرد.

یا مثلاً نایب حواتمه دبیر کل جبهه دموکراتیک برای آزادی فلسطین می گوید: «اگر یاسر عرفات مرتکب یک اشتباه شد، این بود که وی هرگز پاور نمیگردد که جنگ در منطقه آغاز خواهد شد، حتی در شب ۱۶ ژانویه وی معتقد بود که در آخرین دقایق یک راه حل پیدا خواهد شد و در زمانی که ما هنوز مشغول بحث بودیم از طریق س.ا.ن. آن در یافتیم که جنگ آغاز شده است.»

صدام حسین از همان آغاز درگیریها اصرار ورزیده بود که سازمان آزادیبخش فلسطین همه امکانات خود را در سراسر دنیا بمنظور حمله علیه منافع غربیها، در راستای استراتژی وی متمرکز سازد. در این ارتباط در پایان ماه ژانویه اعضائی از همه جریانها و سازمانهای متشکله سازمان آزادیبخش فلسطین (باستثناء حزب کمونیست و جبهه دموکراتیک برای آزادی فلسطین) که در بغداد جمع شده بودند و چند روز بعد ازین صدام حسین در نامه ای با لحن بی سابقه و خشونت آمیزی یاسر عرفات را متهم به خالی کردن جبهه در مقابل تجاوز آمریکائیها نمود، ولی علیرغم همه این اقدامات و تهدیدات عرفات با پای فشاری بر موضع خود از درگیر نمودن نیرو های سازمان در هرنوع عملیات تروریستی امتناع نمود. امری که می توانست همه پلهای ارتباط سازمان با غرب را منهدم سازد.

یاسر عرفات با همه این واقعیات با خوش بینی می گوید:

«جنگ یافتن راه حل برای مسئله فلسطینی ها را تسهیل میکند، مگر نه اینکه بوش و میتران در تمام طول جنگ همواره می گفتند که حل مسئله فلسطین بلافاصله بعد از حل مسئله کویت خواهد بود. ما از آنها نمی خواهیم که آن تجهیزات جنگی شان را که در جنگ علیه صدام بکار گرفتند زر این مورد نیز گیرند ولی لا اقل فشار های سیاسی، اقتصادی و اخلاقی بر اسرائیل اعمال نمایند.»

ساف در نطق ششم مارس جرج بوش عناصر مثبتی می بیند چائیکه وی یکبار دیگر بر اصل «معاوضه اراضی اشغالی یا صلح» بر اساس قطعنامه های ۲۴۲ و ۲۴۸ شورای امنیت و حقوق قانونی سیاسی فلسطینیها تاکید می کند، می گوید تا سازمان بدون خوشبایوری بیش از حد به مذاکرات کنونی بر:

- تمایل خود دایر بر نشستن بدون قید و شرط دور میز مذاکره و

- پذیرش یک نیروی دائمی از سازمان ملل در یک حریم امنیتی بر روی اراضی فلسطینیها میان دولت اسرائیل و دولت آینده فلسطین تاکید می ورزد و این خواست و تمایل خود را باشکال مختلف نشان میدهد.

کمیته اجرائی و دبیران کل سازمانهای متشکله سازمان آزادیبخش در یک مارس در تونس مسئله دیدار احتمالی یک هیئت نمایندگی فلسطینی از ساکنین اراضی اشغالی یا جیمز بیکر را علیرغم مخالفت رهبری واحد انتقالیه که دیدار را زودرس ارزیابی می کند و نیز جریان اسلامی حمص HAMAS که چنین دیداری را محکوم می کند مورد بحث و تبادل نظر قرار دهد. سرانجام در ۹ مارس با فشار یاسر عرفات رهبری سازمان با دیدار یک هیئت ده نفره فلسطینی با جیمز بیکر موافقت می کند.

با این تصمیم گیری سازمان آزادیبخش، عرفات نشان میدهد که

۱- هیچکس در سر زمین های اشغالی بدون اجازه سازمان آزادی بخش وارد مذاکره با امریکائیها نمی شود.

۲- که وی طرفدار راه حل سیاسی از طریق مذاکره است.

۳- اوست که حرف آخر را با زدن حرف آخر اتوریته خود را بر کل سازمان بنمایش می گذارد.

ولی علیرغم این موفقیت نگرانیهای خود را از موضع آمریکا و اسرائیل پنهان نمی سازد و می گوید: «اسرائیل و برخی دست اندر کاران سیاست خارجی آمریکا مانور می کنند، آنان حقوق ملی ما را ندیده می گیرند و بیشتر تمایل دارند مذاکرات برای حل بحران را از طریق مذاکره با کشورهای عربی پیش ببرند فی الواقع بدون حل واقعی مسئله فلسطین، کوشش می کنند این واقعیت را دور بزنند.»

برای پایان دادن به بی اعتمادی ها

جیمز بیکر قبل از شروع سفرش به منطقه اظهار میدارد که «آمریکا حاضر است تمام تلاشهای خود را در راه صلح متمرکز کند مشروط باینکه تمام طرفهای درگیر تمایل خود را نسبت به این امر نشان دهند.»

آیا می شد تصور کرد که کاخ سفید بهنگام بحران منطقه و اشغال کویت توسط عراق، دخالت نظامی خود را مشروط به موافقت صدام حسین بنماید؟ آنچه که نصیب جیمز بیکر در پایان اولین دور مسافرتش به منطقه شد را به تعبیر انتییر ناشنال هراکد تریبون شاید بتوان در موارد زیر خلاصه کرد:

«چند لیخنند اسحاق شامیر و تقاضای وی از همکاری که سعی کنند در دیدار با جیمز بیکر مؤدب و مهربان باشند فقط بدین منظور که چنانچه مأموریت نامبرده با عدم موفقیت روبرو شد جایی برای سرزنش اسرائیل باقی نماند.» ولی واقعیت آنست که مواضع حزب سست راستی لیکود (حزب اسحاق شامیر) باندازه سر سوزنی نسبت به گذشته تغییر نکرده است. (۱)

نظریه «کنترول داسمی کران غوبی رود اردن و نوار غزه و بلندیهای جولان علت وجودی این حزب می باشد و بر اساس این نظریه است که جهت گیری های اصلی حزب تعیین می گردد. بگفته یک سیاستمدار اتحاد شوروی دولت شامیر شاید آخرین دولتی باشد در جهان که بر اساس یک ایدئولوژی حکومت می کند و آن ایدئولوژی همانا نظریه اسرائیل بزرگ است.»

تاکتیک شامیر که تاکتیک وقت گذرانی و دیگران را در مقابل اعمال انجام شده قرار دادن می باشد، تا کنون تاکتیک موفق بوده است. هم اکنون هزاران دستگاه آپارتمان در مناطق اشغالی ساخته شده است که از آن جمله است یکصد و بیست هزار واحد مسکونی در بیت المقدس شرقی، دوازده هزار واحد در ارتفاعات جولان، سه هزار واحد در نوار غزه. یک گزارش منتشر شده در ماه مارس وزارت کشور آمریکا نشان میدهد که آمار واقعی بسیار بیشتر از آمار اعلام شده توسط دولت اسرائیل می باشد.

در مقابل دولت شامیر سر سخنان هر نوع فکر مذاکره با یک هیئت فلسطینی را رد می کند، از جمله در مورد دیدار بیکر با هیئت ده نفره فلسطینی اظهار میدارد:

«ما مخالف آنهاستیم، آنها میخواهند بنام سازمان آزادی بخش فلسطین با ما مذاکره کنند.»

الآن درست ۲۲ سال است که دولت های اسرائیلی یکی پس از دیگری قول می دهند که طرف مذاکره ای، فلسطینی و مقبول پیدا کنند. ولی بدون تردید آنها نخواهند توانست یک فلسطینی صهیونیست پیدا نمایند.

اسحاق شامیر در این یکدنگی اش روی دو عامل حساب می کند:

۱- ملایمت و گذشت کنگره آمریکا و بخشی از دستگاه اداری آمریکا که حامی اسرائیل هستند

۲- در صورت فشار آمریکا، مسئله انتخابات پیش رس در اسرائیل مطرح خواهد شد و در آن صورت هر نوع مذاکره ای تا انتخاب یک دولت جدید حتی احتمالاً تا برگزاری انتخابات ریاست جمهوری آمریکا- پایان سال جاری- بتعویق خواهد افتاد.

از اینرو آمریکا میکوشد با ارائه پیشنهادهای بر اساس یک توافق حداقل به منظور حفظ اعتماد متقابل کندی مذاکرات را ادامه دهد، از جمله این پیشنهادهای، اعطای اختیارات محدود سیاسی و توقف ساختمان سازی در اراضی اشغالی و باز کردن دانشگاههای فلسطینی ها است که اکنون سه سال است بسته مانده اند.

و در مقابل این حداقل کشور های عربی میباید نقطه پایانی بر حالت جنگ با اسرائیل گزارده و به پایکوت آن خاتمه دهند.

سرسختی اسرائیلی ها

آوی پازنر سخنگوی دولت شامیر در ارتباط با مواضع آمریکا خاطر نشان می سازد که « ما از همان ابتدا گفتیم که همزمان حاضریم با گفتگو با کشورهای عربی در مورد روابطمان با آنها در صورت امکان در اولویت این گفتگو نسبت به مسئله فلسطین وارد مذاکره شویم.»

این راه حل که در فاصله سالهای ۷۸ تا ۱۹۸۲ بعد از توافق کمپ دیوید آزمایش شد برکسی پوشیده نیست، قاهره و بیت المقدس سفیر مبادله کردند ولی عدم ترمش بگین در طول مذاکرات نسبت به خود مختاری فلسطین و حدود آن باعث قطع این مذاکرات گردید.

در واقع شامیر خواستار دیدار و مذاکره با آن فلسطینی هائی است که آماده اند با تبدیل مناطق اشغالی به منطقه خود ویژه و خودگردان و حذف سازمان آزادی بخش فلسطین از دور مذاکرات کنونی و سرنشست آتی فلسطین بپذیرند ایده ای که هم آمریکائیها و هم برخی از کشورهای عربی متحد آنها در منطقه با آن، موافقت.

ایده ای که هم آمریکائیها و هم برخی از کشورهای عربی متحد آنها در منطقه با آن موافقت.

امید های آمریکا بر نزدیکی و ائتلافی که پس از جنگ خلیج فارس بین ۸ کشور عربی مصر و سوریه و ۶ کشور حاشیه جنوبی خلیج فارس شکل گرفت استوار است. در میان این ائتلاف مصر کماکان سازمان آزادی بخش را بعنوان نماینده خلق فلسطین می شناسد، سوریه خواستار خروج اسرائیل از ارتفاعات جولان و برسمیت شناختن همومنیش در لبنان و جایی در مذاکرات آتی در باره فلسطین می باشد.

کشورهای حاشیه خلیج فارس عرفات را تحقیر می کنند و کوشش می کنند جبهه آشتی ملی فلسطین که در ۶ مارس در دمشق تأسیس شده است را حمایت کنند، این جبهه در حال حاضر هیچ پایگاه مردمی خاصی ندارد و در عین حال مشکل است که آمریکائیان بتوانند احمد چیریل که متهم به انفجار هواپیمای پان-آمریکن در ۲۶ مارس ۱۹۸۸ است کنار بیاورد. از سوی دیگر جریان اسلامی این جبهه یعنی حماس «HAMAS» که اخیراً از سوی نمایندگیهای برخی کشورهای اروپایی واز آن میان وزارت خارجه انگلیس با آن تماسهایی برقرار شده است، یک متحد بسیار نامطمئن خواهد بود. واشنگتن بعلاوه بر روی از هم پاشیدگی سازمان آزادی بخش فلسطین که بخاطر مواضعش در جنگ اخیر و نیز ترور دو تن از رهبران اصلی اش یعنی ابو ایاز ابوالهول در شب ۱۵ ژانویه تضعیف شده است نیز حساب باز کرده است. بر فهرست مشکلات داخلی سازمان آزادی بخش، بحران مالی سازمان را نیز باید افزود، این بحران که ناشی از قطع کمک های مالی کشورهای حوزه خلیج فارس می باشد باعث شده است که بودجه سال جاری کل سازمان به ۵۰٪ کاهش یابد و بودجه مربوط به حقوق ۲۵۰۰۰ نفر کارمندان و حقوق بگیران سازمان یکسوم تقلیل یابد، سازمان در نیمه مارس اخراج تمام کارمندان استخدام شده بعد از سال ۱۹۸۲ در تونس را اعلام داشت قطع بودجه تخصیص داده شده به سرزمین های اشغالی پیش از هر جای دیگر وضعیت ساکنین مناطق اشغالی را وخیم کرده است.

هم اکنون خطرات متعددی سازمان آزادی بخش را که توانسته بود بعد از سال ۱۹۶۷ الگوی جدیدی از هویت ملی فلسطین را بنمایش بگذارد تهدید می کند

نسل جدیدی که میباید پرچم مبارزه را بر دارد نسل تربیت شده انته فاده، بزرگ شده اردوگاههای لبنان و سوریه و زجر کشیده در اردن و کویت است. این نسل انعطاف و ترمش دیپلماتیک اسلاف خودش نخواهد داشت. و بار دیگر منطقه را خطر فرو رفتن در تروریسم و خشونت نومیدانه در بر خواهد گرفت

پیر ژوکس وزیر دفاع فرانسه در اولین روزهای بعد از خاتمه جنگ اخیر اعلام داشت که «اکنون برای فرانسه هیچ وظیفه ای بهتر و ارجح تر از این نیست که همانگونه که در راه اجرای مصوبات بین المللی برای آزادی کویت کوشید در راه اجراء مصوبات سازمان ملل در مورد احقاق حقوق فلسطینی ها، اسرائیل و لبنان نیز تلاش ورزد.»

کافی است بایشان یادآوری شود که آقای وزیر یک دهم اقدامات بکار گرفته شده در کویت کافی است تا خاورمیانه ازورود به سناریوی پیشگفته، خشونت، تروریسم نومیدانه پر حذر باشد.

ترجمه مانی

۱- اسحاق شامیر در ارتباط با اظهارات اخیر وزیر امور خارجه اش در مورد برگزاری هر ۶ ماه یکبار کنفرانس های منطقه تا بسترسی بیک راه حل قطعی، اظهار داشت که جیمز بیکر بعنوان یک میانچی تصور می کند که شانس موفقیت طرح صلحش با امتیاز دادن اسرائیل. در رابطه با اجلاس منطقه ای دائمی با «شرکت طرفین درگیر و نظارت آمریکا و شوروی» بالا می رود. ولی ما اعلام می کنیم که با چنین ایده ای موافقت نداریم-

داوید ماچن وزیر اقتصاد و برنامه دولت شامیر اظهار داشته است که «بسیاری از اعضاء دولت شامیر استراتژی بیکر در مورد کنفرانس منطقه ای را محکوم می کنند. باعتقاد آنها بیکر می کوشید تا از این راه کنفرانس منطقه ای یک کنفرانس بین المللی بسازد، ایده ای که قبلاً از سوی اسرائیل مردود اعلام شده است.» یکی دیگر از اعضاء دولت شامیر، یووال میخن (عضو حزب راست افراطی تهیا)، جیمز بیکر در هر مسافرتش با اسرائیل چیز بیشتری طلب می کرده است، یا خانم جنولا کهن، معاون وزیر (وی هم عضو حزب تهیا) با اظهار جملاتی که تاکنون پندرت در اسرائیل شنیده شده است می گوید دولت، نباید فراموش کند که آمریکا در این جریان هرگز نه بیطرف بوده است و نه صداقت داشته است. عمل آنها برگردان سیاسی کار اعراب است که همواره کارد از پشت زدن می بوده است.» اسرائیل امروز از آن جهت اقدامات بیکر را زیر سؤال می برد که گویا وی میخواسته است آنچنانکه اعراب می طلبند با اضافه کردن اروپا و سازمان ملل به کنفرانس منطقه ای آنها بیک کنفرانس بین المللی تبدیل نماید و نه فقط بعنوان شروعی بر مذاکرات دو جانبه اسرائیل و کشور های عربی را آنچنانکه اسرائیل میخواهد.

توضیحات مترجم

و... وادار نمود. اما این فشار از حد معینی که بالاتر روند، سرمایه داراست تمایل به همکاری و سازش با روند اصلاحات را از دست خواهد داد. مقاومت سیاسی و اقتصادی اش را افزایش خواهد داد و سرمایه و فعالیت خود را متوجه سایر کشورها خواهد کرد (روندی که مدتهاست در سوئد آغاز شده است). پاسخ سوسیالیستی به قضیه سفت کردن چفت و بست های قانونی و در نهایت انتقال کنترل امور به دولت یا سایر اشکال «جمعی» مالکیت است. برای اینکه نتیجه این گونه راه حل هارا دریابیم نیازی نیست به اقتصاد ویران شده اروپای شرقی مراجعه کنیم. نتیجه تشدید کنترل و وضع قوانین سخت گرانه و توسعه بی قاعده بخش دولتی در تمام تاریخ اقتصاد مدرن عمدتاً منفی بوده است. ۲. اما محدودیت «اصلاحات سوسیالیستی» تنها به عکس العمل سرمایه داری مربوط نیست. این محدودیت پیش از هرچیز به جنبه های فردگرایانه دوسرشت آدمی بر می گردد که سوسیالیستها یا اترا ندیده اند و یا به آن کم بها داده اند. تجربه سوئد در این زمینه جای بررسی عمیق دارد. این جامعه دیگر نه مثل روسیه چوب عقب ماندگی اش را خورده، نه در محاصره سرمایه داری جهانی و مداخله نظامی «۱۴ قدرت خارجی» بوده و نه از اعمال دیکتاتور منشا نه پلشویکها لطمه دیده است. اصلاحات سوسیالیستی بتدریج، همروند با رشد تکنولوژیک و دمکراتیزه شده فضای سیاسی- اجتماعی جامعه و در شرایط تاریخی بی نظیر و پیش رفته است. اما روند تحولات نشان می دهد که اگر انگیزه های فردی برای کسب درآمد بیشتر و زندگی بهتر و موفقیت اجتماعی بالاتر کاهش یابد فرد به انفعال کشیده می شود و بسیاری از نیروهای بالقوه در انسانها پژمرده می گردد. کنترل و انضباط که در محیط کار تنزل پیدا کند کارائی مؤسسات اقتصادی و دولتی کاهش می یابد و این در واقع به زیان همه تمام می شود. پوشش تأمین اجتماعی که بیش از حد سخاوتمندانه شود سوءاستفاده و تن پروری رایج می گردد. روند اصلاحات عدالت خواهانه تا آنجا عملی است که رابطه بین «شردهی و پاداش» از بین برده نشده باشد. یکسان کردن درآمدها و محدود کردن امکانات فرد برای ترقی این رابطه را در جامعه تضعیف می کند. فرد به هر حال میزان معینی از نعمتهای مادی و معنوی موجود را دریافت خواهد کرد. خواه این فرد نقش فعالی در ایجاد این نعمت ها داشته یا نداشته باشد. در نتیجه کسانی که در زمینه های مختلف (فعالیت های اقتصادی، امور هنری، پژوهش های علمی، عرصه های ورزشی و...) صاحب استعداد هستند انگیزه لازم را برای تحرك از دست می دهند و این روند کارائی کل جامعه را کاهش داده و در دراز مدت به زیان تمام اعضای این جامعه از جمله «مستضعفین» تمام می شود. این دقیقاً همان روندی است که در دهه اخیر گریبانگیر جامعه سوئد شده است. به همین دلیل سوسیال دمکراسی بیش از پیش با احزاب لیبرال همصدا شده و از لزوم بکارگیری بیشتر مکانیزم بازار، سخت گیری در سیاست تأمین اجتماعی

و تجدید توزیع معتدل تر ثروت سخن می گوید. به بیان دیگر این عدم تمایل سوسیال دمکراتها نیست که اصلاحات سوسیالیستی را به عقب کشانیده است. این بی نمائی و تناقض ذاتی در اصلاحات سوسیالیستی است که سوسیال دمکراتها را به عقب نشینی وادار کرده است. سیاست چرخش به راست چند سال اخیر سوسیال دمکراسی با ریزش سریع پایگاه اجتماعی آنها همراه بوده است (از حدود ۴۲٪ در انتخابات سال ۸۸ به حدود ۲۰٪ در آخرین نظرسنجی سال ۹۱) اما به اعتقاد من این يك ارزیابی شتابزده است اگر بگوئیم چرخش برآست سوسیال دمکراسی ناگزیر تضعیف پایگاه اجتماعی آن را به دنبال خواهد آورد. در برخی از کشور های دیگر اروپای غربی شاهد آن بوده ایم که «تعدیل» خط مشی احزاب سوسیالیست در عمل به گسترش پایگاه اجتماعی آنها بخصوص در میان اقشار متوسط منجر شده است. بخشی از دشواریهای سوسیال دمکراسی مربوط به شرایط خاص سوئد است. جامعه سوئد بیش از سایر جوامع غربی به پوشش حمایتی «دولت رفاه» چسبندگی دارد و کاهش عملکرد دستگاه بزرگ دولتی با عملکرد گسترده منفی روبرو می شود. نفوذ حزب چپ ها (V) - حزب کمونیست سابق و اتحادیه های کارگری و سازمانهای صنفی در مقایسه با اکثر کشورهای اروپائی بیشتر است. از طرف دیگر احزاب میانه (حزب مردم، لیبرالها fP و حزب مرکز C) در مقایسه با آلمان، فرانسه و بویژه انگلستان نیرومند تر هستند و بنابراین امکانات سوسیال دمکراسی برای سربازگیری از طبقات میانی جامعه به مراتب کمتر از سوسیال دمکراسی آلمان و یا حزب کارگر انگلستان است. با این همه تضعیف سریع سوسیال دمکراسی سوئد يك ضرورت نبود. این دگرگونی بیش از هرچیز به ندانم کاری و

پوسیدگی رهبری کنونی سوسیال دمکراسی مربوط می گردد. رهبری کنونی سوسیال دمکراسی سوئد خصمیت پویا و مترقی خود را از دست داده و دیرزمانی است که دیگر «نبض تحولات» را در دست ندارد. وجه مشخصه تحولات سیاسی سوسیال دمکراسی نوعی لیبرالیزه شدن «زورکی» و ریاکارانه زیر فشار دوگانه پیوند های سنتی با جنبش کارگری و بوروکراسی دولتی از یک سو و نیازها و مطالبات سرمایه داری و تحولات بین المللی از سوی دیگر می باشد. کارنامه رهبری سوسیال دمکراسی (بویژه پس از مرگ پالمه) چیزی نیست جز تناقض گوش و عهد شکنی های مکرر، بی تصمیمی و بی ارادگی سیاسی، از پی حوادث دیدن و کوتاه بینی و بحران آفرینی های مصنوعی. این پوسیدگی بی تردید با حکومت بلامنازع نیم قرتی سوسیال دمکراسی (صرف نظر از برخی دوره های کوتاه استثنائی) به زندگی سیاسی سوئد ارتباط دارد. سوسیال دمکراسی سرعت عمل و حساسیت سنتی اش را در مقابل روند تحولات و نیازهای جامعه و دوراندیشی گذشته اش را از دست داده و به سه راه تکامل جامعه سوئد و منبع بحران برای این کشور تبدیل شده است. انتقال قدرت به احزاب لیبرال-حداقل برای دو یا سه دوره پیاپی-نه فقط برای جامعه سوئد حتی برای سلامت و نوسازی خود سوسیال دمکراسی به يك ضرورت جدی مبدل شده است.

شکل گیری و رشد يك نیروی سیاسی به هدفهای مشابه سوسیال دمکراسی در ایران یکی از ارکان عمده و ضروری برای ایجاد جامعه ای مرفه و کمابیش عادلانه است. چنین نیروئی در کنار نیروهای لیبرال می تواند نوعی تناسب و توازن را در شکل گیری سیستم اقتصادی و اجتماعی ایران آینده تضمین نماید. «چپ نواندیش» یا مدرن یا سوسیال دمکراسی ضمن اینکه آلترناتیو سازنده ای در برابر آلترناتیو تخریبی چپ افراطی و سنتی ایجاد می کند، در عین حال نیروی فشار مؤثری بر صاحبان امکانات و ثروت است که هرگز به صرف استدلال و عدالتخواهی حاضر به تجدید تقسیم منافع خود نیستند.

به اعتقاد من از ایجاد چنین نیروی ضروری تر شکل گیری نیروی لیبرال رادیکال اما غیر سوسیالیست است که توسعه اقتصاد بازار را در کشور ما و هم پیوندی فعال بین المللی آنرا با اقتصاد جهانی عملی کند و در عین سیاست تجدید تقسیم ثروت و تأمین سطح مطلوبی از تأمین اجتماعی و رفاه همگانی را دنبال نماید. پیش شرط رفاه عمومی و تجدید توزیع ثروت های مادی و معنوی تولید این ثروتهاست. آنچه تجربه تاکتونی بشر و از جمله «مدل سوئد» نشان می دهد اینست که اقتصاد بازار سرمایه داری کاراترین سیستم اقتصادی است که تاکنون ایجاد شده. گاری تحولات اجتماعی را تنها بردش این اسب پارکش می توان به سرمنزل مقصود رسانید. سرگرم شدن به شعارهای عدالت خواهانه و انتقادگیری آرمان پردازانه بدون دیدن این مهمترین پیش شرط و وسیله ایجاد رفاه



در محافل سیاسی ایران چه می گذرد ؟

مصاحبه رضاپهلوی

رضا پهلوی اخیراً در کالیفرنیا با رسانه های گروهی ایرانی مقیم آمریکا مصاحبه کرده است. وی در اول مصاحبه که در کیهان لندن شماره ۲۴۹ درج شد، به تغییر درسیاست عمومی خویش اشاره می کند و این تغییر را قبل از هرچیز اجتناب از «سازمان دادن خویش» و به جای آن کوشش برای ایجاد تفاهم وسیع میان نیروهای سیاسی مخالف رژیم اعلام می کند. وی به ناکامی تلاشها برای جمع آوری مخالفان و ایجاد دیالوگ میان آنها اعتراف می کند و در مورد مسئله حمایت ازسوی کشورهای غربی سرخورده است و می گوید: «یکی از مشکل ترین کشورها در تغییر وضع ایران نسبت به سیاست دنیای غرب متأسفانه در آنجا که باید ازجوامع دربند حمایت کند در رابطه با مملکت ما حمایتشان بسیار کم بوده است.» وی نتیجه گیری می کند که «اگر می خواهیم زحماتی که می کشیم به نتیجه برسد باید روی هیچ کس غیر از خودمان حساب نکنیم.»

تحولات در اپوزیسیون مستقر در عراق

• کیهان لندن شماره ۲۴۹ در ستون «پدیده و پنهان» خویش خبر از زمره های ازسرجیری و یا ایجاد فعالیت رادیو های اپوزیسیون در عراق در پی فعال شدن مجدد مجاهدین و شکرآب شدن روابط ایران و عراق میدهد. در این ستون روشن نمی شود که کدام گروهها چنین تلاشهایی را آغاز کرده اند، ولی تاکید می شود که از این که صدام موقعیت جهانی «مناسبی» ندارد، موضوع از نظر گروههای مزبور منتفی است.

سکوت در مورد دموکراسی

• منوچهر ثابتیان طی مقاله ای مندرج در کیهان لندن شماره ۲۴۶ به نقد مقاله شجاع الدین شفا پرداخته است. وی می نویسد: «من تمام مقاله آقای شفا را چند بار مرور کردم و در هیچ جا ندیدم که ایشان سخنی از دموکراسی آورده باشند مگر با تمسخر و تحقیر. آنجا هم که از قانون اساسی سخن می گویند برای آنست که پشتوانه ای برای نهاد سلطنت یافته باشند.» و در ادامه می نویسد: «چپ و دمکرات و روشنفکرهای ایرانی با اردنگی های جانانه ای که تاریخ پر نشین آنها نواخته اندکی درس فرا گرفته و هنوز بیاد دارند که دروازه های تمدن بزرگی که آقای شفا و پیروان ایشان حسرت آنرا می خورند بر چنان لولای سستی می چرخد که باتقریر چهار تا نوار آیت الله خمینی از یلندگوها و تعدادی نعره الله اکبر از پاشنه پد رفت.»

شجاع الدین شفا ولطیف ویژه همراه وی در گروه سلطنت طلبان در واقع همواره بروز انقلاب ایران را به اشاره های خارجی و بویژه «ندانم کاریهای» حکومت کارتر و سیاست حقوق

بشر او نسبت داده اند و مشکل ایران را نداشتن حکومت مقتدر میدانند.

درخواست نهائندی از دولت فرانسه

• بدنبال اعلام مواضع مثبت از سوی محافل سیاسی و بازرگانی فرانسوی در مورد جمهوری اسلامی، هوشنگ نهائندی طی نامه ای که در روزنامه لوکوئیوین دپواری چاپ شده، ضمن تمجید از نقش فرانسه در زمینه دموکراسی و حقوق بشر، از تلاش دولت فرانسه برای نجات و تیرت «رژیم های توتالیتر» گله کرده می نویسد: «اگر نظم «نوین جهانی» به خدمت رژیم های آزادی کش و توتالیتر برآید و در نتیجه سلطه اقلیت های فاسد و بنیادگرا را بر ملت ها حفظ کند، چیزی جز بی نظمی، آناشسی و ریاکاری نخواهد بود.» برنامه اشاره ای به ریشه های پیدایش رژیم های بنیادگرا نظیر رژیم اسلامی ایران نشده است.

یکبار دیگر مسئله کرد از دید کتانه سلطانی

• کتانه سلطانی که بخاطر مواضع رادیکال و افراطی شوونیستی و سلطنت طلبانه خویش معروف است، یکبار دیگر در کیهان لندن شماره ۲۴۹ درباره مشکل کردها مقاله ای نوشته است. وی ضمن حمله به سیاست «ریاکارانه» آمریکا و روش «گناه آلود» فرانسه در جریان جنگ کویت، بشدت از بابت احتمال وجود نقشه هائی برای ایجاد یک کشور کردنشین یا یک منطقه خود مختار کردنشین ابراز نگرانی می کند. نگرانی وی از جمله بخاطر «تضعیف قدرت نظامی ایران» در پی انقلاب سال ۵۷ است. وی کردهارا متهم می کند که «تنها برای خود حق خود مختاری و گاهی حتی حق داشتن یک کشور مستقل را دارند» و اضافه می کند که «آنگاه (در همه کشورها) دیگرانی یافت می شوند که از یکپارچگی وطن و وحدت ملی خود دفاع کنند. در نتیجه بحرانی پایان ناپذیر، و رنج و درد بیشتر برای کرد و غیر کرد در منطقه» ببار می آید. وی در مقاله های قبلی خویش بصراحت از سیاست سرکوب رژیم اسلامی علیه کردها بعنوان «تنها حرکت مثبت رژیم» دفاع کرده است.

مجاهدین خلق همچنان در سراشیب

• وضعیت سازمان مجاهدین خلق که با استقرار «ارتش آزادی بخش» خود در خاک عراق و تحت حمایت همه جانبه رژیم صدام حسین به هر شیوه ای برای پیشبرد استراتژی نظامی سرنگونی فوری جمهوری اسلامی و فتح تهران متوسل شده اند، اینروزها پیش از پیش نظر افکار عمومی و اپوزیسیون دمکرات ایران را بخود جلب کرده است. در این میان علاوه بر سکوت مداوم مجاهدین خلق درباره سیاستها و اقدامات

تجاوزگرانه رژیم عراق در اشغال کویت و سپس سرکوب مردم عراق، ادعای کردهای عراقی درباره گرفتن چند اسیر از مجاهدین خلق در حین عملیات سرکوبگرانه نظامی، سوءظن های جدی را درباره همکاری مجاهدین خلق با ارتش متجاوز رژیم صدام حسین در سرکوب مردم عراق برانگیخته است. مجاهدین خلق تاکنون ضمن تکذیب اینگونه اخبار، با این توجیه که «در امور داخلی عراق دخالت نمی کنیم» همچنان راه و روش در اکتاف همه جانبه به کمکهای سودا گرانه صدام حسین ادامه داده اند. مجاهدین خلق از یکسو با سلاح ناسزاگوشی و اتهام پراکنی به منتقدین خود پاسخ می گویند و از سوی دیگر همچنان به پخش اخبار فتوحات نظامی علیه رژیم ج.ا. ادامه میدهند. شایان ذکر است که اخیراً ۸۰ کودک خردسال و بدون سرپرست ایرانی که گفته می شود متعلق به خانواده های مجاهدین هستند، از عراق به کشور سوئد منتقل گردیده اند.

انتقاد از «امریکائی ستیزی» چپگرایان

• علی اصغر حاج سیدجوادى در قسمت دوم مصاحبه خود با نشریه شماره ۷۲ فدایی جنگ خلیج فارس و آینده منطقه را مورد بررسی قرار داده و ضمن پاسخ به یک رشته از مسایل بنیادین مربوط به جنگ و نقش سازمان ملل متحد در آن «امریکا ستیزی» رایج در میان نیروهای چپ را به نقش روضه خوانها یعنی گریه و زاری برای مظلومی حسین (یعنی شوروی) و نفرین ولعنت بر یزید و شمر (یعنی امریکا) تشبیه کرده است. وی علت اساسی بحران خلیج فارس و نتایج وحشتناک آنرا رژیم دیکتاتوری صدام حسین و غیبت ۲۰ ساله ملت عراق از صحنه سیاسی کشور دانسته و بطور کلی حضور هر ملت در اداره امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشور خود را تنها راه مبارزه با دخالت بیگانگان در امور آنها پرشمرده است. به عقیده حاج سید جوادى «ما اگر توان تغییر خود و شیوه تفکر و عمل اجتماعی خود را نداشته باشیم، هرگز قادر به تغییر شیوه سیاست قدرتهای بزرگ صنعتی و سیاسی جهان به نفع خود نخواهیم شد» وی همچنین دیدگاه خود را درباره مسئله خودمختاری و یا فدرالیسم را با تاکید به برقراری یک جمهوری غیر متمرکز که تکالیف و وظایف دولت مرکزی از وظایف و تکالیف استانها مجزا و تفکیک شود و شوراهای ایالتی نقش پارلمانهای منطقه ای را ایفاکنند، بیان کرده و تاکید کرده است که بجای مشکلات و کشمکش ها و خصومتهاى تازه ایجاد کردن باید اندیشه سیاسی خود را بر رفع موانع موجود که بر سر راه آزادی، رفاه و رشد ملت ایران قرار دارد، متمرکز کنیم. توقف انتشار «اکثریت» و دور جدید «کار»

تصحیح و توضیح

هیئت تحریریه محترم راه آزادی

ضمن سلام و احترام به عرض می رسانم که اینجانب چند روز قبل پاسخی بر مقاله «نکاتی پیرامون شوینیسم فارس» مندرج در شماره ۸ راه آزادی، جهت طرح در بحث آزاد مجله برای شما فرستادم.

متأسفانه عنوان مقاله فوق در نوشته اینجانب «دریاره شوینیسم فارس» ذکر شده است. علاوه بر این در صفحه اول سطر ۹ نوشته اینجانب کلمه (تمرکز) از قلم افتاده و جمله در اصل چنین است: ...پس در این صورت لزوم تمرکز قدرت... همچنین عنوان نوشته نیز فراموش شده که بدینگونه است: انکار حقایق شهادت نیست.

با عرض معذرت بخاطر اشتباهات پیش آمده، خواهشمندم در صورت امکان موارد فوق را تصحیح فرمائید.

باسپاس فراوان
عبدالله-ابراهیم زاده

حزب الله... بقیه از صفحه ۷

ایرانی نقل کردند که « مدعی شده است پتو های ارسالی، به ویروس ایدز آلوده بوده اند » !! (کیهان ۱۲ اردیبهشت)

بدین ترتیب، شاید بتوان گفت که نیروهای حزب الهی، اگر در زمینه های متعددی مشمول حذف شده و یا به عقب نشینی های جدی مجبور شده اند، لا اقل توانستند، انتقام خود را از پتوهای مستعمل امریکائی بگیرند و از این طریق « مشت محکمی » به دهان امپریالیزم جهانی بکوبند !

اگر از آوارگان کرد بگذریم، که احتمالاً چند صد پتوی امریکائی الاصل را از دست داده اند، بنظر نمی رسد بتوان مدعی شد که دولت رفسنجانی نیز خسارت چندانی از باز پس فرستادن تعدادی پتوی « بنجل» متحمل شده باشد. چراکه در گوماگرم همین حوادث، وزیر کابینه، رفسنجانی و رئیس بانک مرکزی اش، پس از یک ملاقات موفقیت آمیز با مقامات بانک جهانی، به تشکیل یک سمینار سه روزه در نیویورک با شرکت صدها سرمایه دار ایرانی مقیم امریکا نائل شدند، که در آن باغ سبز پر برکتی به مدعویین نشان داده شد و بگزارش روزنامه ها، سرمایه داران ایرانی مقیم امریکانیز استقبال فراوانی از آن کردند. در همین سمینار، نوید تشکیل قریب الوقوع اتاق بازرگانی ایران و امریکا با مدیریت سرمایه داران ایرانی مقیم محل به حصار ابلاغ شد و « سرمایه گذاری نامحدود » داوطلبان احتمالی، مورد استقبال و تشویق قرار گرفت.

آری! در چنین چشم اندازهایی است که باید حوزه واقعی تأثیرات نبرد « ضد امپریالیستی » حزب الله را یکمک پترهای آلوده به « ایدز » اندازه گرفت!

ب. الوند

جمهوری اسلامی تاکید مجدد شد.

کمیته همبستگی با تاکید بر مواضع و موجودیت اعلام شده بار دیگر تمامی احزاب، سازمانها و شخصیت های ایرانی را که برای رعایت حقوق بشر و تأمین دموکراسی در ایران مبارزه می نمایند فرا می خواند تا در صفوفی فشرده تر در این راه شریف و انسانی مبارزه نمایند.

کارنامه سوسیال ... بقیه از صفحه ۲۲

بی معنی و عبث است. از همین روست که نیروهای چپ و آزمان پرداز در عمل در هیچ جای دنیا و در هیچ مقطعی در تاریخ موفق به ایجاد جامعه ای مرفه و سعادت مند نشده اند.

شیفتگی يك سوپه دروسیله یعنی در اعجاز و کارآیی اقتصاد بازار و رقابت سرمایه داری نیز به همان اندازه زیان بار است. چرا که هدف نهایی که سعادت مادی و معنوی بشر در هماهنگی و همزیستی با طبیعت است فراموش شده و رفاه بخشی از جامعه به سیاه روزی بخش دیگر و نابودی محیط زیست می انجامد، امری که در درازمدت دامن کسانی که ظاهراً «پرونده» رقابت ددمنشانه کاپیتالیستی شده اند را نیز خواهد گرفت. ایجاد جامعه موزون که در آن رفاه و امنیت مادی انسانها، آرامش روحی آنها و همزیستی بشر با طبیعت بطور عمده تأمین شده باشد بدون لگام زدن به نیروهای مخرب اقتصاد بازار، بدون کنترل و دخالت اجتماعی و بدون تجدید توزیع بخشی از ثروتهای ایجاد شده ممکن نیست.

امروزه بسیاری از مبارزان راه «عدالت اجتماعی» در ایران به اهمیت عنصر «دموکراسی سیاسی» نیز پی برده اند. هنگام آن است که به رکن سوم در ایجاد جامعه رفاه یعنی «اقتصاد بازار» نیز توجه لازم بشود. از ترکیب این سه عنصر مکمل است که می توان در راه ساختن ایرانی آباد و آزاد گام نهاد.

Bo Soderster Dgens Ngheter 2/8-90

پرفسور بسوارشتن نماینده سابق مجلس سوئد و استاد دانشگاه «لوند» در اقتصاد می باشد. او در مقاله های تحت عنوان «سرمایه داری کشور مارا ساخت» نقش سوسیال دموکراسی را در ایجاد جامعه امروز سوئد مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. از این مقاله در این بخش از نوشته ام استفاده کرده ام. پرفسور بسوارشتن سال گذشته از حزب سوسیال دمکرات کارگری سوئدکناره گرفت.

۲- برای نمونه درکنگره اخیر حزب س.د بزرگترین گروه اجتماعی در میان نمایندگان را کارمندان بخش عمومی تشکیل می دهند.

۳- من درباره لزوم کنترل و نظارت اجتماعی بر اقتصاد بازار و ضرورت حضور فعال بخش دولتی در اقتصاد کوچکترین تردیدی ندارم. اما اینجا سخن بر سر کاربرد فزاینده قوانین و دولتی کردن ها به مثابه راه حل اصلی مشکلات اقتصادی یک جامعه است.

ژانویه ۹۱ ب. فهیمی-سوئد

• طبق تصمیم سازمان فدائیان خلق ایران «اکثریت» نشریه اکثریت از این پس انتشار نخواهد یافت و «کار» بعنوان ارگان مرکزی این سازمان در شکل و محتوای متفاوت با گذشته و یگانگی گروههای کار دو نشریه فوق بطور هفتگی منتشر می شود. همچنین طبق اطلاعیه دیگر شورای مرکزی سازمان (اکثریت) فعالیت رادیو زحمتکشان ایران به دلیل «تغییر شرایط بین المللی و منطقه ای» از روز ۲۹ اسفند سال ۱۳۶۹ متوقف گردیده است.

دفاع باقر مؤمنی از سوسیالیسم علمی

• باقر مؤمنی طی گفتگویی با نشریه اتحاد کار ارگان سازمان فدایی اظهار نظر کرده است که مشکلات دنیای سوسیالیستی مطلقاً ربطی به مارکسیسم و تئوریهای سوسیالیسم علمی ندارد و تا آنجا که به شوروی مربوط است تنها شکست بوروکراتیسم است. بعقیده مؤمنی بحران جوامع سوسیالیستی از ناتوانی رهبری از درک به موقع مشکلات و کشف راه حلهای مناسب ناشی می شود. برپایه چنین ارزیابی است که باقر مؤمنی سرسختانه خواستار مبارزه با آشفته فکری که در صفوف کمونیستهای ایران بوجود آمده گردیده و توصیه می کند که باید فعالیت تازه ای برای جمع و جور کردن نیروهای اصیل کمونیستی ایران صورت گیرد.

تغییرات در نهضت مقاومت ملی

• اردبی برگزاری نشست شورای نهضت مقاومت ملی، تغییراتی در ترکیب و نیز ساختار این نهضت ایجاد گردیده است. مطابق این تغییرات، شورای نهضت از این پس انتخابی گردیده و مسئولیت نهضت به عهده هیأت اجرائی منتخب شورا خواهد بود. آقایان علی شاکری و پزشک زاده و احتمالاً فرد دیگری که بجای برومند که اخیراً توسط تروریستهای ج.ا به ضرب چاقو در پاریس از پای درآمد، انتخاب خواهد گردید، هیأت اجرائیه جدید نهضت تشکیل میدهند.

از سوی دیگر دکتر شاهپور بختیار دریک مصاحبه با «پیام ایران» ارگان نهضت مقاومت ملی ضمن تشریح دیدگاههای خود درباره بحران خلیج فارس تاکید کرده است که: «ما ایرانی ها فقط فقط آزادی و استقلال را برای خودمان و دیگران می خواهیم، مقصود ما این است که مملکت خودمان را به وسیله یک سیستم ملی گرا و مترقی به راه بیندازیم و از شر این آخوند ها هم خلاص شویم.»

اطلاعیه کمیته همبستگی سوئد

اجلاس اخیر کمیته همبستگی برای دموکراسی در ایران-سوئد، در تاریخ ۲۹ فوروردین ۹۱ (آوریل) تشکیل شد.

در این اجلاس پس از بحث و بررسی فعالیتهای انجام شده و تعیین راستای فعالیتهای آینده، بر ضرورت تحکیم و گسترش همکاری تمامی نیروهای اپوزیسیون ترقیخواه و دمکرات رژیم

امکان یافت نیروهای خود را بسوی باکو و عشق آباد گسیل دارد که هدف از این اعزام نیرو اشغال مناطق نفت خیز اطراف دریای خزر و کمک به نیروهای ضد بلشویک بود. در نتیجه گیلان که مرکز فعالیت جنگلی ها بود در محاصره قرار گرفت و میرزا کوچک خان که از تهیه سلاح و تدارکات جنگی برای ادامه مبارزه محروم شده بود ناچار شد از کمک روسیه شوروی استفاده کند.

ک. پ. - میرزا کوچک خان چگونه با روسیه شوروی ارتباط برقرار کرد؟

ن. ک. - قسمتهائی از ارتش شکست خورده روس های سفید (ضد بلشویک) از طریق دریای خزر بسوی بندر انزلی متواری شدند. نیروی دریائی ولگا - کاسپین بفرماندهی ف. ف. راسکولنیکوف که در تعقیب این دسته ها بود با استفاده از کشتیهای نیروهای روس سفید، در مناطق ساحلی گیلان پیاده شدند و بدین ترتیب ملاقات میان میرزا کوچک خان و راسکولنیکوف و سرگو ارچنیکیدزه صدر بوری قفقاز کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه صورت گرفت. طرفین موافقت کردند که تمامی سلاح هائیکه از نیروهای روس سفید و انگلیسی بدست آمده اند در اختیار جنگلی ها قرار گیرند تا آنها بتوانند به مبارزه خود برای استقلال ایران ادامه دهند. ولی در حقیقت نمایندگان روسیه شوروی معتقد بودند که گیلان میتواند بعنوان پایگاهی برای آغاز انقلاب سوسیالیستی در کشورهای شرق مورد استفاده قرار گیرد. و اما برای اجرای این نقشه آنها از چه شیوه ای استفاده میکردند؟ برای اینکار قبل از هر چیز تشکیل حزب کمونیست ایران ضروری شناخته شد تا بتواند جنبش انقلابی را رهبری کند و بدین منظور بود که از تمام ایرانیان مهاجر در آذربایجان شوروی دعوت بعمل آمد که به صفوف حزب عدالت که در سال ۱۹۱۷ تأسیس شده بود بپیوندند.

ک. پ. - این مهاجرین چه کسانی بودند؟

ن. ک. - اینها ایرانیاتی بودند که از اواسط قرن نوزدهم میلادی در جستجوی کار فصلی و یا برای اقامت دائم به روسیه می آمدند. در آن سالها برای دریافت جواز عبور از مرز کافی بود که با در دست داشتن برگ هویت ایرانی به یکی از کنسولگری های روسیه مراجعه شود. بعد از انقلاب اکتبر هم این ایرانی ها همچنان در مهاجرت باقی ماندند. در سال ۱۹۲۰ که حزب عدالت نام حزب کمونیست ایران به خود نهاد از همان نظر اول ورود ساکنین محلی یعنی اتباع شوروی که شباهت زیادی به ترک های ایرانی داشتند در صفوف این حزب غیر منطقی بنظر می رسید. مثلاً در رأس حزب کمونیست ایران آ. میکائیلیان قرار داشت که بعد ها لقب سلطانزاده را که بگوش ایرانیان کمتر ثقیل می آمد برای خود انتخاب کرد. ضمناً او نه تنها ایرانی نبود بلکه هرگز ایران را بچشم خود ندیده بود. و یا اینکه در ترکیب کمیته مرکزی این حزب تنها دو نفر ایرانی مهاجر وجود داشت.

یزودی درباکو گروه های نظامی مرکب از اعضای حزب کمونیست ایران و سایر مهاجرین تشکیل شدند. داوطلبین با اشتیاق به این گروه ها می پیوستند زیرا به آنها وعده غذای کافی، لباس، چیره و مواجب و حتی تغذیه خانواده هایشان را می دادند. نباید از نظر دور داشت که در این سالها در جمهوری جوان آذربایجان وضع اقتصادی بسیار وخیم بود و گرسنگی و کمبود پوشاک احساس میشد. در این گروه های نظامی که بنام « ارتش سرخ ایران » نامیده میشد اهالی ماوراء قفقاز را هم می پذیرفتند. بدین ترتیب بود که یک گروه کوچک از « ارتش سرخ ایران » بهمراهی نیمی از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران از طریق دریای خزر با کشتی عازم ایران شدند. میرزا کوچک خان بهیچوجه انتظار چنین دیداری را نداشت لکن اعتراضی هم به این عمل آنها ننمود چون همه اینها انبعاث میگردند که ایرانی هستند و حاضرند « برای آزاد سازی وطن خود » مبارزه کنند. یعنی در واقع کوچک خان را فریب دادند و سپس گروه های نظامی دیگری را بدانجا بردند.

پس از مدتی در محدوده ایالت گیلان جمهوری گیلان برقرار شد که ریاست دولت آن در اختیار میرزا کوچک خان بود. لکن بزودی اختلاف میان کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران و سران گروه های ارتش سرخ که پس از تعقیب روسهای سفید در ایران باقی مانده بودند و میرزا کوچک

خان آغاز شد. حزب کمونیست و ارتش سرخ طرفدار فوریت رفورم های سوسیالیستی بودند و رئیس دولت اکیداً با این عمل مخالفت میکرد. دنباله این اختلافات به آنجا کشید که طرفداران رفورم رادیکال مقدمات يك کودتا را فراهم کردند. میرزا کوچک خان که از نقشه این کودتا مطلع شده بود چون نیروی کافی برای مقابله با آن را در اختیار نداشت از حکومت کناره گیری کرد و با گروه های خود عازم جنگل گردید. او در نامه ای که برای لندن نوشت از او درخواست کرد که به تمامی این مسائل رسیدگی کند.

بدین ترتیب در رأس حکومتی که دیگر بعد از این خود را « جمهوری شوروی گیلان » می نامید کسانی قرار گرفتند که اکثریت شان غیر ایرانی بودند.

ک. پ. - سرنوشته این جمهوری به کجا انجامید؟

ن. ک. - هنگامیکه برای براندازی این جمهوری نیروهای شاه و انگلیسی ها عازم گیلان شدند نیروئیکه بتواند در مقابل این هجوم مقاومت کند وجود نداشت. تنها نیروی نظامی گیلان عبارت بود از افراد « ارتش سرخ ایران » که سلاح مؤثر و کافی در اختیار نداشتند و گروههای کوچکی از ملوانان و سربازان ارتش سرخ شوروی. علاوه بر این در پشت جبهه دشمنانی وجود داشتند که تا چند ماه پیش از متحدین این نیرو ها محسوب می شدند.

ک. پ. - این دشمنان چه کسانی بودند؟

ن. ک. - ابتدا بخشی از بریگاد های قزاق ایران که تحت فرماندهی افسران روس تزاری قرار داشتند به نیروهای شوروی که در سواحل گیلان پیاده شده بودند پیوستند. آنها که این تصمیم را پس از شکست نیکین در جنوب روسیه اتخاذ کردند امیدوار بودند بدینطریق بتوانند به روسیه مراجعت کنند. ولی فرماندهان ارتش سرخ افسران قزاق را فریب دادند و بعد از خلع سلاح آنها، شب پانزدهم ژوئن اقدام به تیر باران این افسران نمودند و کوشش قزاق ها برای نجات فرماندهان خود به جایی نرسید. یکی از شاهدان عینی این حوادث ب. مورزاکف خبرنگار ویژه «شورای عمل و تبلیغات خلق های شرق» مشاهدات خود را چنین بیان می کند: « این حزن انگیزترین صحنه از صفحات تاریخ آن روزهاست، چه قهرمانی ها و خونهای که به هدر رفتند، ضد انقلابیون واقعی بوجود آمدند. نفرت عمیقی که در قزاق ها نسبت به بلشویک ها پدید آمده بود سبب شد که هنگام عقب نشینی ارتش سرخ از رشت آنها را مورد حمله قرار دهند ».

در این شرایط بود که رهبری جدید جمهوری شوروی گیلان، حتی قبل از ورود نیروهای شاه و انگلیس، افراد خود را به امید خدا رها کردند و فرار اختیار نمودند.

و این بود پایان نخستین اقدام آمیخته به جبر و زور برای برقراری جمهوری شوروی در خاک ایران.

ک. پ. - بنا بر این اگر نوشته روزنامه « تهران تایمز » صحت داشته باشد کوشش دو باره برای اینکار بلافاصله بعد از پایان جنگ جهانی دوم در آذربایجان بعمل آمد؟

ن. ک. - بلی، این بار شرایط مساعدتر بودند: در ماه اوت ۱۹۴۱ نیروهای متفقین به بهانه وجود فعالیت عوامل هیتلری در ایران وارد این کشور شدند. نیروهای انگلیسی جنوب ایران و ارتش شوروی شمال آنرا اشغال کردند. در سال ۱۹۴۵ در آذربایجان فرقه دموکرات آذربایجان تأسیس شد. در این مورد کنسول انگلستان در تبریز گزارشی باین مضمون به لندن فرستاد: « این حزب با پشتیبانی نیروهای اشغالگر شوروی و بدین منظور بوجود آمده که آذربایجان را از ایران جدا کند. بسیاری از مورخین غربی معتقدند که فرقه دموکرات بکمک نظامیان شوروی بوجود آمد. در هر حال بنا به نوشته منابع غربی، اردشیر آوانسیان یکی از مؤسسين این فرقه، فارغ التحصیل « اونیورسیتة کمونیستی خلقهای شرق » شهر مسکو بود و در رأس فرقه دموکرات آذربایجان روزنامه نگار مشهور جعفر پیشه وری قرار داشت. گرچه پدر پیشه وری از اهالی تبریز بود ولی خود او در شهر باکو بدنیا آمد، در آنجا بزرگ شد و به تحصیل اشتغال داشت. او در

در این ضمن مقام استانداری در آذربایجان حذف شد و تمام مأمورین دولت شاهنشاهی از کار برکنار شدند و از این استان اخراج گردیدند . همچنین اقداماتی بعمل آمد که به گفته رهبران فرقه دموکرات منجر به خودمختاری ملی آذربایجان میگردد ولی بنا بر نقشه باقراوف این تشبثات میبایستی زمینه را برای یکی کردن دو آذربایجان فراهم آورند .

در سال ۱۹۴۵ پس از پایان جنگ جهانی دوم دولت شوروی ملزم بود که نیروهای خود را از ایران خارج کند ولی استالین در این مورد شتابی از خود نشان نمی داد و با وجود مراجعه ایران به سازمان ملل متفق برای وادار کردن شوروی به تخلیه این کشور، واحد های ارتش سرخ همچنان در سر زمین بیگانه باقی ماندند . در این هنگام ترومن رئیس جمهور امریکا که از اهمیت استراتژیک ایران آگاه بود دولت شوروی را تهدید کرد که علیه او بمب هسته ای بکار خواهد برد و اینجا بود که « رهبر تمام خلق های جهان » بهوش آمد و نیروهای ارتش سرخ با ششماه تأخیر ایران را ترک کردند .

و اما آنچه که بعد از این در آذربایجان ایران گذشت اعزام نیروهای تهران به آنجا و اعمال ترور واقعی علیه اعضای فرقه دموکرات و هواداران آن بود . تمام نهاد های دولت محلی منحل شدند و جنبش خودمختاری به معنای واقعی کلمه در خون غرق شد . تعدادی از اعضای فرقه توانستند با مهاجرت به شوروی جان خود را نجات دهند، لکن اکثریت آنها خود را در اردوگاه های استالین یافتند .

ترجمه از آرمان



بعده می گیرم و قول می دهم که همه ارزشهای موجود در آن را حفاظت می کنم، آنگاه شاید ما سعی می کردیم بطور آزمایشی دست یاری بسوی پرولتاریا درازکنیم. اما اگر کمونیسم خود را پرت کند به جلو و همه آنچه را فرهنگ پرژواشی نامیده می شود بدون استثنا زباله های دور ریختنی بنامد، انوقت باید گفت: نخیر، متشکریم! و انوقت انسانی که ذره ای احساس مسئولیت دارد باید حساب کند که در این صورت چه چیزهایی در خطر نابودیست.

می دانیم که گونه ای منطق مشترک انسانی و برخی ارزشهای مشترک انسانی وجود دارند، مثل عشق، طنز، اشتها به غذا و خوشبینی و بسیاری دیگر که نمی توان بدون آنها زیست. انوقت من گاه چهار این وحشت می شوم که نمی توانم کمونیسم را درک کنم. آرمانهای کمونیسم را می فهمم، اما روشهای آنرا درک نمی کنم. گاه بنظر می رسد که کمونیسم به زبانی بیگانه سخن می گوید و طرز تفکر آن از قوانین دیگری پیروی می کند. اگر جماعتی معتقد باشند که انسانها باید یکدیگر را بستانند و جماعتی دیگر بگویند که انسانها باید یکدیگر را خوار و خراب کنند، خوب این يك چیز نیست. اما وقتی که کمونیسم معتقد است که دارزدن و اعدام کردن انسانه در برخی شرایط بدتر از له کردن سوسکها نیست، این چیز نیست که من نمی توانم بفهمم، حتی اگر آنرا به زبان چکی به من بگویند. احساس هولناکی از هرج و مرج و اضطراب واقعی به من دست می دهد، زیرا که ما هرگز از این طریق به توافق نخواهیم رسید.

حال که لااقل همینقدر را گفته ام، خود را سبک حس می کنم، اگرچه هنوز همه چیز را نگفته ام. جمعیت انبوهی پیرامون و پشت سر من نیست و جدل من با کمونیسم نه بر سر اصول، بلکه بر سر وجدان شخصی است. و اگر جدل من بر سر وجدان است و نه بر سر اصول، فکر می کنم که درک یکدیگر می بایست ممکن می بود و این خود قدم بزرگی می توانست باشد.

سال ۱۹۲۰ میلادی به عضویت کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در آمد و کمیسر خلق امور داخلی دولت جمهوری گیلان بود . او که بعد ها یکی از رهبران اتحاد کمونیستی جوانان آذربایجان شوروی (کامسامول) بود در سالهای سی میلادی بخاطر فعالیت های کمونیستی در ایران دستگیر و زندانی شد .

اندکی بعد از تأسیس فرقه دموکرات ، رهبران آن اعلام کردند که هدف این فرقه تحصیل خود مختاری برای آذربایجان در چارچوب حکومت ایران است و بزودی در آذربایجان ایران مجلس نمایندگان تأسیس شد، دولت تشکیل گردید و نیروهای مسلح (فدائیان) بوجود آمدند .

آنچه که شگفت انگیز است آنست که دقیقاً همان شیوه های حزن انگیزی که در دوران جنبش گیلان بکار گرفته شده بودند باز هم تکرار شدند یعنی اتباع شوروی که شباهت ظاهری با ساکنین محلی داشتند و به زبان آنان سخن می گفتند به صف فدائیان پیوستند . من شخصاً موفق شدم تا با نظامیان سابق شوروی که در حوزه های سرپاز گیری این سوی مرز افرانی را برای این منظور جمع آوری می کردند گفتگو کنم .

در این هنگام بحث های وسیعی اطراف ایده ای یکی کردن دو آذربایجان در می گیرد و بهیچوجه پنهان نمی کردند که مبتکر این ایده میر جعفر باقراوف دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان میباشد . باقر- اوف این نقشه را به تصویب استالین رسانید و استالین در مورد اجرای آن او را کاملاً آزاد گذاشت .

در تهران با نگرانی وقایع استان شمالی ایران را تعقیب میکردند و هنگامیکه نیروهای ارتش ایران بسوی آذربایجان اعزام شدند فرماندهی ارتش سرخ با استفاده از حق خود در مورد جلوگیری از ورود نیرو به مناطقی که نیروهای شوروی در آن مستقر بودند، مانع پیشروی این نیروها شد .

چرا کمونیست... بقیه از صفحه ۱۲

پیرزنی را زیر بگیرد، این دلیل و سند نیست بر تباهی و فساد موجود. اگر کارگری انگشتش را لای چرخ ماشینی خرد کند، این چرخ ماشین نیست که انگشت کارگر بیچاره را قطع می کند، بلکه پرژواها هستند که این کار را با عطش خونخواری سیری ناپذیر خود انجام می دهند. همه انسانهایی که به این یا آن دلیل شخصی کمونیست نیستند، گویا دلهای چرکین و نفرت انگیزی دارند. ذره ای نیکی در جاشی از نظام امروز وجود ندارد، هرچه هست، پداست.

نفرت ورزیدن، عقب ماندگی از دانش زمانه، و سوءظن همه جانبه، اینهاست دنیای روانی کمونیسم. اگر پزشک بودم، باید در تشخیص خود می گفتم «منفی بانی مژمن». اگر انسان درکنار توده ها باشد شاید ساده تر بچار این بیماری شود. اما درزندگی خصوصی افراد بسختی می توان این بیماری را سرایت داد.

*

درجهان امروز نه نفرت، بلکه حسن نیت، همبستگی و همکاری لازم است. فکر می کنم که با قدری عشق و مهربانی می توان معجزه کرد. من ازجهان امروز برای آن دفاع نمی کنم که جهان ثروتمندان است، بلکه برای آن دفاع می کنم که جهان فقیران و حتی جهان افراد متوسط نیز هست جهان آنهاهی که میان سنگهای آسیاب سرمایه داران و پرولتاریا خرد می شوند، آنهاهی که تا حدود زیادی بخش بزرگی از ارزش های انسانی را حفظ و نگهداری می کنند. و از آنجاشی که آن ده هزار ثروتمند را نمی شناسم، نمی توانم درباره آنها داوری کنم.

*

فرهنگ پرولتری، یا فرهنگ مذهبی محدود و بی اهمیتند. بخش بزرگی از دنیای فرهنگی که بجا می ماند درنزد قشرهای متوسط و نیز به اصطلاح روشنفکران است. اگر پرولتاریا می خواست که بخشی از این سنت هارا به تملك خود درآورد و اگر می گفت: بسیار خوب من اداره دنیای امروز را

کردستان عراق :

از جنگ تا میز مذاکره !

شاید در کمتر حادثه سیاسی در جهان می شد شاهد اینهمه مسائل متضاد در مدت کوتاهی بود. حوادث کردستان عراق برآستی از این جنبه مثال زدن است.

در حالیکه در نخستین هفته های ماه آوریل جهانیان با حیرت شاهد تراژدی بزرگ انسانی مهاجرت دو میلیون کرد عراقی (حدود نیمی از جمعیت کردستان عراق) بودند و نیروهای نظامی همدام حسین در شهرها و روستاهای کردستان عراق به کشت و کشتار و بگیر و ببند مردم مشغول بودند، ناگهان در ۲۰ آوریل اعلام شد که رهبران ۴ حزب اصلی کردستان عراق برای مذاکره با همدام به بغداد رفته اند. این در حالی بود که تحت فشار افکار عمومی جهان کمک های انسانی به منطقه کردستان شتاب گرفته و نیروهای نظامی امریکایی و انگلیسی به قصد جلوگیری از سیل آوارگان و حمایت از آنها در برابر نیروهای نظامی عراقی به شمال این کشور وارد می شدند.

این دو واقعه، یعنی دخالت مستقیم نیروهای امریکایی و انگلیسی و استقرار آنها در شهر زاخوی عراق و تلاش برای اسکان موقت کردها در «منطقه امن» شمال و نیز مذاکرات بغداد (که در پی مذاکرات مقدماتی لندن صورت می گرفت) میان همدام و رهبران احزاب کرد دو چرخش مهم در حوادث جاری کردستان عراق به شمار می رفتند.

مذاکرات با همدام بویژه از آن نظر با حیرت افکار عمومی روبرو می شد که با توجه به عملیات وحشیانه گذشته و حال همدام علیه کردها هیچ جایی برای چنین امکانی باقی نمی گذاشتند. سخنگوی حزب دموکرات کردستان عراق در این باره اشاره می کند: «پیشنهاد مذاکره از سوی همدام به دلیل تجربیات تلخ گذشته حس عدم اعتماد کردها را برانگیخته است ولی این احتمال نیز وجود دارد که این پیشنهاد جدی باشد». تجربیات گذشته با همدام نیز نشان می دهند که هر بار وی در موضع ضعف قرار می گیرد، حاضر است تن به گذشت های غیر قابل تصویری بدهد.

مردمانی که در بغداد صورت پذیرفت، با همه تردیدها نسبت به نیت همدام و معتبر بودن آن در آینده دارای اهمیت بسیار است. همدام از یکسو مجبور شد به پای میز مذاکره با عذیبی برود که در گذشته با رژیم وی

مسلحانه می جنگیدند. از سوی دیگر همدام تن به قراردادی داده است که می تواند در صورت عملی شدن نقش بزرگی در دموکراتیزه کردن جامعه عراق ایفا کند. همدام حسین در مذاکرات خود با جلال طالبانی، محمد محمود عبدالرحمان (دبیرکل حزب خلق دمکراتیک کردستان)، رسول مامند (رهبر حزب سوسیالیست کرد) و مسعود بارزانی عضو دفتر سیاسی حزب دموکرات کردستان عراق پذیرفت که در عراق آزادی مطبوعات و دموکراسی رعایت شود و کردها به خانه و کاشانه خود بازگردند. اساس توافق ۲۴ آوریل بغداد را قرار داد مارس ۱۹۷۰ تشکیل می داد. کردها برای داشتن تضمین کامل در جریان مذاکرات عزم ابراهیم مرد شماره ۲ عراق و حسین کامل حسن وزیر دفاع را در نزدیکی اربیل تحت نظر نگه داشته بودند. در جریان مذاکرات بغداد برخی مسائل از جمله مسئله منطقه نفت خیز کرکوک حل نشده باقی ماندند.

خبر توافق بغداد در میان ناباوری افکار عمومی انعکاس وسیعی در سراسر جهان یافت. واکنش محافل سیاسی و دولت هادر سراسر جهان، ضمن اظهار خشنودی از چنین توافقی، توأم با نوعی بدبینی نسبت به پایبندی همدام حسین به قول و قرارهایش بود. در داخل عراق بیشترین مخالفت از جانب نیروهای اسلامی مشاهده شد. مجلس اعلای اسلامی عراق ضمن رد هرگونه مذاکره با همدام به عنوان چنایکتار جنگی، خواستار برگزاری یک «انتخابات آزاد» در عراق شد. آیت الله حکیم که در تهران بسر می برد، به ضرورت یکپارچگی میان نیروهای آپوزیسیون ضد همدام اشاره کرد و بدون حمله مستقیم به توافق بغداد، از نیروهای عراقی خواست صفوف متحد آپوزیسیون را نشکنند.

روز پس از پایان مذاکرات اولیه در بغداد، نخست وزیر عراق طی یک مصاحبه مطبوعاتی ضمن تأیید سخنان جلال طالبانی دال بر توافق بر سر آزادی مطبوعات، دموکراسی و بازگشت کردها تأکید کرد که عراق خواهان «عادی سازی رابطه خود با کشورهای غرب» و «نیز» عادی سازی اوضاع داخلی عراق است. سعدون حمادی در این مصاحبه تأکید کرد که دولت در مذاکره با کردها «جدی» است و قصد پیشبرد یک مذاکرات واقعی را دارد. اما وی در همین

مصاحبه همچون طالبانی اضافه کرد که این توافق ها «اولیه» هستند و تا دستیابی به یک قرارداد مشخص و دقیق مذاکرات ادامه می یابد. بازگشت آوارگان کرد به شهرها و روستا های خود پیش از آنکه نتیجه توافق ۲۴ آوریل بغداد باشد، پی آمد دخالت مستقیم نیروهای امریکایی و متحدان آنها در شمال عراق و ایجاد مناطق امن است. طبق بر آورد صلیب سرخ بین المللی تا روز یکشنبه ۱۲مه حدود ۲۰۰ تا ۴۰۰ هزار نفر آواره از مرزهای ایران و ترکیه روانه شهرها و روستاهای خود شده اند.

همبستگی افکار عمومی بین المللی با کردهای عراقی و بویژه کمک های ارسالی هرچند با ابعاد فاجعه قابل قیاس نبود، اما در جلب توجه به مسئله کردها نقش اساسی ایفا کرد. همین افکار عمومی دولت های غربی را مجبور کرد علیه تمایل اولیه خود بطور جدی تر به مقابله با عراق برخیزند. کنسرت بزرگ ۱۲ مه در ویملی لندن در همبستگی با مردم کرد با شرکت چندین گروه معروف موسیقی از جمله خواننده معروف استینگ و پخش مستقیم آن برای صدها میلیون نفر در سراسر جهان نشانه حساسیت و توجه افکار عمومی به این مسئله بود.

با همه تردیدها نسبت به نیت واقعی همدام و نیز میزان پایبندی وی به توافق هایش، باید گام برداشته شده در مذاکرات بغداد را مثبت ارزیابی کرد. این توافق می تواند راه را برای آنچنان تغییراتی در عراق بگشاید که کمترین پی آمد آن برکناری خود همدام حسین از قدرت و پایان دوران انحصار حکومت توسط حزب بعث عراق خواهد بود. همدام اینبار در شرایط ضعف کامل تن به چنین توافقی داده است. توافق بر سر موقعیت کردستان عراق همچنین میتواند بر سرنوشت همه کردهای منطقه و از جمله در کردستان ایران تأثیرات جدی برجا گذارد. ضمن آنکه برقراری یک نظام دموکراتیک و چند حزبی، آزادی مطبوعات... در عراق نمی تواند در کشورهای همسایه بدون پی آمد باشد. آزادی مطبوعات... در عراق نمی تواند در کشورهای همسایه بدون پی آمد باشد. آزادی مطبوعات... در عراق نمی تواند در کشورهای همسایه بدون پی آمد باشد.